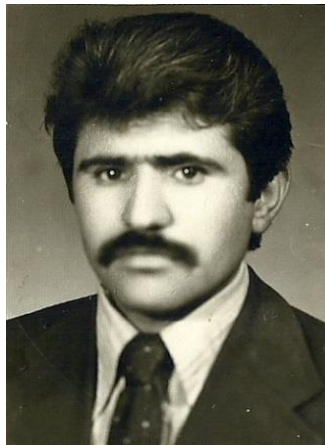


بسم الله الرحمن الرحيم



نویسنده: دولت محمد "جوشن"

تاریخ نشر در **سیمای شغنان**: 20 اکتوبر 2013

اهداف نویسنده در جهت ارقام این اثر:

1) بدخشان عزیز و باستانی بمثابة یکی از گنجینه های "تمدن و فرهنگ" "آریا و بجه و خراسان" افغانستان کنونی میباشد. که با موقعیت "جیوپولیتیکی" و "جیواستراتژیکی" اش همیشه در شیب و فراز تاریخ کشور کهن سال ما در منطقه جایگاه ویژه خود را داشته است. و خواهد داشت.

که خوشبختانه درین دوران عده از محققان- مآرخان و فرهنگیان وطن بخصوص دانشمندان برخاسته از دامان این آینهء تجلی "بدخشان" تمدن و فرهنگ "آریائی" و "اسلامی" در جیع دیگر دانشمندان کشور با همت عالی قلم برداشته در جهت معرفی تاریخ فرهنگ و سیمای اجتماعی- اقتصادی و غیره آن گام های عالمانه- پژوهشگرانه استوار برداشته اند. که این خدمات آنها نه تنها در معرفی جغرافیایی بلکه در جهت خود شناسی ملی- تحکیم پیوند های ملی- تقرب اسلامی- رشد آگاهی در همه عرصه های حیات و اتحاد و یکپارچگی چه در میان خود و بدخشان و ساکنان "اقوام" دیگر در کشور میتواند نقش خود را ایفا نماید. که راجع به کمیت و کیفیت و تأثیر معرفت این خود شناسی های ملی در لابلای اوراق این اثر تذکر های ارقام گردیده است.

(2) با وجود یاد آوری از خدمات آن دانشمندان عزیز که در فوق تذکر یافت باز هم با جرئت میتوان گفت که برای روشن کردن نقش "تمدن و فرهنگ" کهن سال بدخشان واکثر زوایای آن- ویا "هویت" فرهنگی مناطق آن همراه با سیمای مشخص غنامند وکثیرالعباد آن هنوز راه درازی در پیش است.

زیرا تا حال از میان تعدادی وحتى در مجموع همه بدخشانیان دانشمندانی که در عرصه تمدن و فرهنگ معرفت و بیان حقیقت های تاریخی سر برآورده دست یابند، تا تصویر حقیقی این گنجینهء متجلی کشور ما را همه جانبه، عادلانه- بدون بیگانگی ها معرفی نمایند کمبود میباشد. تا حال دیگران در بارهء تمدن و فرهنگ ما هویت های تاریخی- اجتماعی اقتصادی ما آثار و کتاب را مطابق شناخت ها- دیدگاه ها تحت تأثیر زبان و ادبیات خود نوشته اند، که در بسا موارد بازگویندهء حقیقت ما نمی باشد ویا به نفع آنها مغایر با تلفظات ویا در تناقض با سیمای مشخص فرهنگی- قومی و نقش و جایگاه ویژهء ما در تاریخ بوده است.

ویا داشته ها و ارزش های ولای مربوط به دست آوردهای تاریخ ما را متعلق بخود ویا گروه دیگر قلمداد نموده بر چهرهء ما حقیقت یا پرده انداخته ویا هم بخاطر مقاصد گوناگون از جمله برای گرفتن قدرت واهداف دیگر... از حقیقت ما انکار نموده اند. لذا این احوال باعث بروز مشکلات در عمق شناخت های مربوط به خودشناسی ملی- منافع و جوهر یکدیگر فهمی ویکدیگر پذیری اتحاد و وحدت ما در منطقه به صفت یک سرزمین متحد وپاسدار همه جانبهء فرهنگ غنی خود باقی بماند میگردد. که ازین احوال میتوانند دست های خواهان تفرقه برخلاف منافع ملی ما سوء استفاده نموده منفعت خود را تأمین نمایند. و آفتاب را با انگشت بپوشانند. پس برای اینکه از صدمات آنگونه دست ها در امان و معرفی کنندهء حقیقت واقعی مردم خود با هویت های شان باشیم باید جامعهء خود را با اصل حقیقت آن معرفی نمائیم و بشناسانیم و با تأمین حقوق- اشتراک در رهبری امور احترام به عقیدهء- زبان و کلتور ساکنان منطقه وحدت اخوت را از طریق ملت سازی در میان بدخشانیان وبعدهم با همه اقوام وساکنان (وحدت واقعی ملی) در کشور تضمین نمائیم. و از روح وحدت طلبانهء فرهنگی خویش استفادهء لازم نموده از همدیگر دفاع نمائیم.

(3) در کشوری که حق اشتراک در ادارهء دولت از آدرس ملیت- زبان و قوم همچنانیکه در قانون اساسی افغانستان تثبیت شده باشد- و نام تمام اقوام حتی کمترین قوم از نگاه نفوس مثلاً برادران عزیز "قرغز" ما که تعداد شان کمی بالاتر از 2000 هزار نفر است ولی در قانون اساسی هویت شان تثبیت میباشد و شخصی بنام "توردی" آخوند از

طرف آنها با پیشنهاد حامد کرزی رئیس جمهور اسلامی افغانستان به صفت سناتور و بعد هم وزیر مشاور در دولت عز تقرر یافته.

اما خود فکر کنید که برای ولسوالی های متذکره فوق که کادر های تحصیل کرده آنها در رشته های گوناگون معلوم و مشهود میباشد از اداره ولایت تا ولسوالی ها در پست های مدیریت های اساسی اجرائیه و پارلمان و قضائیه به هیچ عنوانی تا کنون حق اشتراک عادلانه مطابق معیارهای قانون اساسی از جمله فیصدی نفوس هم داده نشده و معنای عنوان را خود میدانید حالانکه این مردم دارای زبان مشخص و فرهنگ خویش اند.

4) بدخشان عزیز را فقط با حق عادلانه اشتراک کادر های شائسته و دلسوز و وطن دوست همه اقوام در اداره میتوان به یک ولایت متحد و شائسته مدیریت مبدل ساخت. و ازین طریق به تحکیم پیوند های ملی همه بدخشانیان و وحدت ملی و اخوت اسلامی در میان همه ساکنان کشور کمک نمود.

5) اگر در جملات این اثر کلمات تکراری را در موضوعات نهادینه میخوانید همانا تأکید بر مشکلات اساسی میباشد که نگارنده در اکثر اثر هایم آنرا یادآوری کرده ام. از نویسندگان، محققین و فرهنگیان وطنم بخصوص بدخشانیان خواهشمندم که در ادای رسالت خویش حقیقت های تاریخی و فرهنگی منطقه را در نظر داشته در راه روشن کردن تاریخ این سر زمین از هیچگونه سعی و تلاش و طندوستانه دریغ نورزند.

آماده‌گی برای سیمینار که وعده دایر شدنش داده شده

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند جان و خرد

فرهنگ عامیانه پامیر بدخشان وثیقه سنتهای

بجا مانده آریانای کهن وامانت تاریخی نیاکان ما (1)

ابتدای سخن را بنام خالق کون و مکان پدید آورنده نارو نور، دانای آشکار و نهان آغاز مینمایم که پی مور بر هستی او گواه و برگ درختان سبز دفتر قدرت و صنعت او را به نمایش میگذارد.

درو و صلوات بی پایان خویش را بر روح پر فتوح خواجه لولاک حضرت ختم المرسلین، آل و اصحاب او نثار مینمایم، که رهگشای رضوان حقیقت برای امتان صالح خویش است.

اما بعد! به اجازه حضار گرامی، بزرگان دولتی، دانشمندان عالیقدر، دوستداران فضیلت بخصوص آن جونمردان آگاهی که حیات خود را وقف ادای رسالت عشق بوطن و خدمت به انسان و عدالت کرده و درین راه از هیچگونه سعی و تلاش دریغ نمی ورزند. تا باشد آن قدم های آگاهانه در جهت رشد بیداری افکار عامه، زدودن اثرات تحمیلی بیشتر از سه دهه جنگ و خونریزی، تامین وحدت ملی و اخوت اسلامی استقلال، حاکمیت ملی، صلح و دیموکراسی، تحکیم پیوند های ملی و تقرب اسلامی میان پیروان همه مذاهب و اقوام افغانستان عملی گشته ملت ما بر اوضاع نابسامان کشور خویش مسلط گردیده باشد. بر مشکلات اداری، اقتصادی، اجتماعی خلاصه همه عرصه های حیات ملی و بین المللی نقطه پایان گذارند.

میخواهم اثر عاجزانه خویش را درین محفل باشکوه فرهنگی قرائت نمایم که خالی از نقصان های پژوهشی و اکادمیک نمی باشد و امیدوارم فرهنگیان بزرگوار و وطنم با دیده عفو بر آن نگرینسته و جهت رفع کوتاهی مرا یاری رسانند.

چه از یکسو به نسبت سکونتم در محلات دور افتاده بدخشان، که از نگاه کتابخانه ها و مراکز فرهنگی دچار مشکلات میباشد و نویسنده نمیتواند مأخذات کارآمد را در جهت تهیه اثر دست یاب نماید،

واز سوی دیگر به نسبت مشکلات تلفونی و دیر آگاه شدن از برگزاری محافل مهم بخصوص چنین محفل که برای تهیه اثر اکادمیک راجع به فرهنگ باید نویسنده وقت کافی داشته باشد تا اقلأ اثر خواندن و قابل شنیدن بنویسد. نقصان های اثر من هم ناشی از همان مشکلات فوق است که عرض نمودم.

اما با وجود آن همه مشکلات عشق به فرهنگ تابناک، سرزمین کهن سال نیاکانم مرا وا میدارد تا در همبستگی صدای وحدت و یکپارچگی ملی را از طریق زبان گویای فرهنگ و معرفی خدمات آن و عمق معرفت تاریخی، علمی، آثار با سنن با افتخار ملی ما عاشقانه شرکت ورزیده باشیم.

روح وحدت طلبانه فرهنگی و به هم پیوسته ملت ما!

وبا توضیح اینکه فرهنگ غنی پامیر بدخشان از جمله فرهنگ عامیانه، آن که با فرهنگ سراسر کشور عزیز ما گره خورده متعلق به همه کشور است. این پدیده هویت همچون وثیقه و آینهء قدنما- زنده فرهنگ - تمدن آریانای کهن و زبان اوستایی در لفافهء زبانهای پامیری و بازتابیست از گذشتهء پرافتخار ما در لابلای قرون. که جوانب کثیرالابعادی را دارا است. لذا از خداوند یاری میجویم تا با توضیحات مختصر از چکیده های گوناگون فرهنگ عامیانهء آن به ندای حب الوطن من الایمان لبیک گفته سیرت مادی و معنوی مردم و وطنم این پاسداران چراغ معرفت اسلامی و انساندوستانه حکیم حجت جزایر خراسان را با امانت های سنن آریایی و اوستایی شان در پرتو شعار (پندار نیک، گفتار و کردار نیک) (زردشت) پیغمبر حکیم آریانا را به معرفی بنشانم، زیرا تجلی آن همیشه بر تارک مشرق زمین میدرخشد و جاویدان خواهد درخشید. وبا استفاده از آن در جهت آگاهی جوانان و مردم خویش با جرئت و طندوستانه ابراز میدارم که: روح وحدت طلبانه و بیگانه ستیز همه اقوام ساکن در کشور کهن سال تاریخی ما چنان در فرهنگ عالی اش با هم گره خورده است که همیشه در نشیب و فراز تاریخ در هنگامه های سرنوشت ساز دست بهم داده نه تنها به سلطهء تجاوزکاران، غاصبان، استعمارگران و اهداف غرض آلود شان جواب دندان شکن داده بلکه اورنگ زیبای بزم تاریخ هزاران سالهء بخی و سیستانرا، بامیان و نورستان، هری و بدخشان، پکتیش و غور، غزنی و قندهار، کابل و زابل خلاصه شرق و غرب شمال تا جنوب کشور ما را نگهداشته، تاج و تخت (فریدون ویمرا) را در قلب آسیا، بنام افغانستان کنونی حفظ نموده است. و به برکت آن فرهنگ این قلب همیشه طپیده و مسمومیت های زهری دشمنان آریانای کهن نتوانسته این قلب آهنین را از طپش باز دارد، چه بسا آن زهر مسمومیت که نفاق و تجاوزش خوانیم بلای جان آن دشمنان نامرد و عواقب ناسنجیده گردیده خودشانرا به ورطهء هلاکت افکنده اما این دل طوفان دیده و این پیگر آب و گل پاکیزه مشرق زمین در نشیب و فراز جولانگاهء تاریخ شفا یافته و به نوعی زندگی را از سر گرفته است. و همچون سپر مطمئن آزادی برای همجواران باقی مانده است.

بنأ بگفتهء علامه اقبال لاهوری ، آسیا یک پیکر آب و گل است+ملت افغان در آن همچو دل است. از ثبات او ثبات آسیا، از ممت او ممت آسیا.

و واقعاً چنین بوده ملت ما در هنگامه های تلخ تاریخ طولانی خود همواره از استقلال و حاکمیت ملی خویش دفاع جانانه کرده و به برکت آن روح وحدت طلبانه فرهنگی در هنگام مشکلات پیروز و سرخروی از حوادث بیرون بدر آمده است. ولی متأسفانه اکثراً بعد از آنکه این میوه به ثمر نشست از این روح وحدت طلبانه فرهنگی در جهت ترقی و پیشرفت تأمین حق و عدالت، و تقویه هر چه بیشتر پیوندهای ملی، مذهبی، اجتماعی، اقتصادی و رشد معرفت روانی، شایسته سالاری در بطن مردم سالاری و غیره بخش های حیات جامعه استفاده نشده است. و گاهی عملاً توسط دست های به قدرت رسیده این طلیعه ماهیتاً پرنور وفا و صفا، ایمان و مردانگی در تاق نسیان فراموشی رفته و حاکمان در جهت بقای حاکمیت جفاکارانه خویش معامله با دشمنان و بی وفایی به مردم با وفا و دلاور خویش را برگزیده اند. و ازین راه عقب ماندگی را با سیکولوژی بی اعتنایی در قضایای حقوقی بر مردم ما تحمیل کرده اند. میر غلام محمد غبار مآرخ و مبارز راه حق و عدالت، ترقی و وحدت در کتاب وزین خویش (افغانستان در مسیر

تاریخ) مینویسد، " متأسفانه افغانستان بعد از غسل در حمام خون دوباره همان لباس چرکین و کهنه را به تن می پوشد که بارها او را از کاروان ترقی به عقب رانده است" یعنی اکثراً در قضایای تأمین حقوق و ایجاد عدالت و ترقی چشم در چشم ارباب و خان جاهل میدوزد و او هم زنجیر اسارت فکری خود را در پایش محکم تر مینماید. بناً به شواهد تاریخی هر گاهی که رهبری کشور از روح وحدت طلبانه فرهنگی ملت خود چه قبل از اسلام و چه گاهی بعد از اسلام توانسته استفاده نماید. نه تنها بر حوادث و دشمن پیروز گشته بلکه صاحب تشکیل امپراطوری های قوی و نیرومند تر از همسایگان، ترقی و پیشرفت در بر اعظم "آسیا" و مسند نشین اتوریتیه بلند بین المللی گردیده است - از دولت های " مه آبدیان" تا " پیشدادیان" " کیانیان" خاندان اسپه " اشکانیان" بعدها " کوشانیان" و غیره... و دوره فرهنگ عناصر پرستی- دین کهن میزدایی- مهرپرستی یا میترا- زروانیزم و زردشتی " یا مزد یسنه" اوستایی- تمدن یونان و باختر- بودایی و غیره... و یا بعد از پذیرش دین مقدس اسلام سلطنت طاهریان- صفاریان- سامانیان- غزنویان- سلجوقیان- غوریان و یا امپراطوری احمدشاه ابدالی همه و همه گویای ثبوت آن حقیقت فوق است. که آن مطالب فوق ما را به این پدیده تجربه میکشاند. که:- کثیرالملت بودن باعث ضعف ما نیست بلکه ما را قوی و نیرومند میسازد، بشرطیکه همه اقوام به حقوق همدیگر به دیده احترام بنگرند و مشارکت واقعی کدرهای آگاه و اهل کار- وطن دوست- صادق به وحدت و یکپارچگی ملی را در اداره کشور سهیم نمایند. یعنی منافع علیای ملی را نباید قربانی اهداف ایدئولوژیکی- قدرت طلبی گروهی قومی یا سمتی نماییم.

ناگفته نباید گذاشت که با مشارکت دروغین عده از افراد منفعت طلب- معامله گر و نوکر بیگانه نمیتوان وحدت یکپارچگی و اداره نیرومند سالم جوامع را خواست های نهادینه تمام اقوام ساکن در کشور و صاحب قانون را بمیان آورد. گرچه ما باید ثابت نماییم که چگونه با عقاید مختلف میتوانیم متحدانه زندگی نماییم. و در راستای این هدف مقدس و والا آگاهی فرهنگی به رشد کمی و کیفی شعور سیاسی ما میتواند کمک شایان نماید و از طریق آن بیداری اجتماعی میتوان اداره سالم ملی را پدید آورد و در عرصه های حیات بواسطه آن اداره سالم ملی اقتصاد را که زیربنای تحولات یک جامعه مدنی میباشد. سروسامان

بخشید و پایه های اقتصاد ملی- رفاه اجتماعی- عدالت- وحدت- استقلال و حاکمیت ملی خود را چه در سیاست داخلی و چه خارجی ملی و بین المللی تقویه نموده، با کاروان تمدن بشری و استفاده مثبت، در همگرایی این تمدن مطابق به ضروریات عمومی عصر و زمان هم گام گردید. و دست مداخله اجانب را از گریبان منافع علیای ملی کوتاه ساخت.

فرهنگ که بنا به تعریف خود مجموع هستی مادی و معنوی یک قوم- جامعه یا ملت را دربر میگیرد، عبارت از مجموع پدیده های هویت ملی- تاریخی- تعلیم و تربیت- معرفت و آثار علمی جوامع انسانی- ملتها یا اقوام میباشد. عناصر عمده فرهنگ از جهت مادی نمونه های معماری- کاشی کاری- نقاشی- خوشنویسی- حکاکی- خاتم کاری- هیکل تراشی- دوزندگی- زرگری- انواع بافندگی و ازینگونه هنرهای ظریف بوده و در جهت معنوی باورها- اعتقادات مردم- اسطوره ها- افسانه ها- شگون ها- روایات- ضرب المثل ها- فکاهیات- طنزها- اشعار رزمی و امثال آن که همه محصول تخیل- آرزو- تعقل- ابتکار- ادراک جمعی مردم است که معرفی کننده معیارهای زیباشناسی- عادات- مهارت های میباشد که به قسم

میراث و سرمایه های مادی و معنوی از نیاکان به نسل های بعدی منتقل میگردد. یا به عباره دیگر از اسلاف به اخلاف میرسد.

از جمله فرهنگ فلکلور که بخش عمده آن محسوب میگردد. از واژه انگلیسی (ژرمانیک) یعنی " فولک" مردم و " لور " بمعنی خرد و حکمت و دانش بیان و استخراج گردیده است.

فلکلور که جزء عمده فرهنگ باستانی ما را تشکیل میدهد- درحقیقت فرهنگ جمعی مردم را مطالعه میکند- و شامل ابعاد گوناگون میباشد- یکی از ابعاد آن سنن و عنعنات مردم است که باید آنچنانیکه هست جمع آوری و ثبت گردد.

پامیر بدخشان که فرهنگ آن از تمدن آریایی- ممزوجیت تمدن روم و چین- هندو ایران- یونان و باختر- میترا پرستی یا مزدایی- مزدسینه- بودایی- بخصوص زبان اوستایی با بخش های گوناگون فرهنگی آن تا تمدن "هلنیستی" ثمر گرفته از دین مقدس اسلام بخصوص تشیع اسماعیلیه و در میان آن از تصوف و عرفان گرفته تا بحث های کلامی- و انواع کوچه ها و فروعات فرق مذاهب و طریقه های اسلامی چون قدریه و جبریه- تناسخیه و غیر تناسخیه فقه جعفری- فلسفه و راسیونالیزم بزرگان ادبیات و فرهنگ دری اسلامی- مکتب تعلیمیه حجت خراسان ناصر خسرو بلخی- حتی از طریقه شاه نعمت الهی نیز در بعضی امورات فلسفی متأثر است با کوشش های فرهنگی حسب ضرورت های تاریخی تقیه و انواع دعوت ها در سلسله پیری و مریدی- چون رسوم طوغ برآوردن و گشتاندن آن با ترانه های مذهبی- چراغ روشن- دعوت بقا- فنا- گردش پیران سال یکمرتبه جهت (دعوت داعیان) جماعت- دعوت رضا- دعوت خفا، شاگون- سده- نوحه- طوی- سپورت با رسوم بازی های گوناگون اطفال و جوانان که ریشه در فرهنگ کهن آریایی دارند، با غیره همگونی های فرهنگی و پیوندهای عمیق با فرهنگ عمومی مشرقزمین و تمدن آن چون خوانش راک های کهن با موسیقی که ریشه در سرودهای "ویدایی" دارند و اکنون با شعرو

قصاید شاعران نامدار مسلمان توسط رباب- تنبور- دف- سیتار- غچک و غیره آلات موسیقی تازی بادی و ضربی اجرا میگردند حکایت های فراوان داشته که روشن نمودن همهء بخش فرهنگی آن کاریست بسی دشوار که به وقت مطالعه- بررسی خلاصه یک مرکز فرهنگی تحقیقی نیاز دارد که متأسفانه تا حال به آن توجه واقعی و نهادینه صورت نگرفته- باوجود رسمیت زبان های پامیری در قانون اساسی به صفت زبان های درجه 2 ملی کشور توجه برای تجمع فرهنگیان و ایجاد دفتر فرهنگی در خود منطقه که بتوانند راجع به فرهنگ- زبان- تاریخ و گذشت تمدن درین بندر شاهراه ابریشم قدیم بدخشان و کشور تحقیقات علمی و مفیدی را در جهت تقویه سنن با افتخار و ارزشهای تاریخی و فرهنگی انجام دهند وجود ندارد تا این وثیقه زنده اوستایی و آریایی با تمام آثار تاریخی آن که طی دورانها حفظ گردیده. تجلی خود را نشان دهد. و سوگوارانه اینکه طی این سالها از 1371 هجری تاکنون غارت و تباهی آثار مربوط به تاریخ و فرهنگ کهن سال پامیر بدخشان که متعلق به سرمایه عمومی فرهنگ ملی و تاریخی ما میباشد بیرحمانه جریان دارد. بگفته عده محققان تمدن در کشور ما از حدود - 1400 ق م - بنیان گذاری شده که از جمله سروده های "ویدایی" آن با ریشه امروزین.

ترانه های قصاید از همان اصل را تشکیل میدهد- آثار مادی فرهنگی ما نیز با آن تمدن گره خورده است.

که با فنا گردیدن آن و بعضی ارزش های دیگر چون جنگلات- حیوانات- چپاول منابع اقتصادی و طبیعی و غیره و بی اعتنایی به آن از اثر ضعف اداره باعث خودسری های عده از منفعت جویان- قاچاق بران آثار تاریخی و مواد مخدره گردیده که خساره آن بر ملت آزاده ما داشته های پر افتخار تاریخی- فرهنگی- اقتصادی خلاصه منافع علیای ملی ما نهایت درد آور و زیان بار است. زیرا هر چقدریکه دامنه دانش و آموزش وسیع تر شود احتیاج به این شناخت های فرهنگی بیشتر میشود. در جلد اول صفحه 13 فرهنگ نظام تالیف سیدمحمد داعی الاسلام آمده است.

" ترقی هر ملک ترقی زبان و فرهنگ آن است " ص 2-1 - صفحه 13، حقیقتاً چنانچه تذکر یافت. با آنکه اقتصاد زیر بنای حیات جامعه را تشکیل میدهد، ولی رشد و طرح مثبت آن بواسطه تفکر اقتصاد دان ها، و بلندی شعور سیاسی مردم صورت میگیرد، که حسب ضرورت های نهادینه جامعه در پرتو فرهنگ تکامل یافته احیا، عملی و تعمیم میگردد.

یعنی اقتصاد و فرهنگ و رشد متقابل آنها لازم و ملزوم یکدیگر میباشند. در مناطقی که از فرهنگ عامیانه گرفته تا فرهنگ عمومی آن میتواند رکود- عقب گرایی- پسماندگی- جمود شعور سیاسی را با تاجر؛ و تعصب از میان بردارد و به اثر آن تربیه عمومی سالم گردد طبعاً شرایط عینی و ذهنی برای ترقی، پیشرفت بواسطه انتخاب آگاهانه مردم آماده گشته ملت در زیر چتر ادارهء سالم ملی- عدالت اجتماعی و اقتصادی- صلح و برادری با کاروان تمدن بشری همگام میگردد.

پس بر اداره دولت هاست که از روح ترقی خواهانه- وحدت طلبانه فرهنگ عمومی و بعد های گوناگون آن منجمله (فرهنگ عامیانه) که میتواند جامعه را بر این پذیرش تحولات اقتصادی- اجتماعی و غیره بسیج نماید استفاده لازم را مرعی دارد و برای رشد آن کار نماید. افغانستان به مثابه دروازه اتصال تمدن مشرق و مغرب خود محور ابتکار فرهنگ و تمدنیست که باهم گره خورده و توسط همه

ساکنان آن حفظ گردیده. در فرهنگ عامیانه پامیر که از گذشته تاریخی آریانای کهن، تمدن آن- ادیان و مذاهب آن- بخصوص زبان و رسم و رواج اوستایی و بعدهم تشیع اسلامی، حکایت میکند میتوان فاکت ها و مثال های زیادی را دریافت نمود که آینه بسا حقیقت های زندگی را بیان میکند. مثلاً مقولات و ضرب المثلهای عامیانه را که در میان مردم رایج است و من آنرا از زبانهای واخانی و شغنانی و منطقه به فارسی ترجمه کرده ام را قبل از دیگر بعد های فولکلور بیان میدارم تا مصداق بیان فوق ما گردیده باشد.

کلان گنده ملک گنده - یعنی مردمیکه رهبر نالایق و گنده "خراب" را برای رهبری خود انتخاب بکنند- ملک را خراب خواهد کرد.

سکل دریده گی هوشش به یارگی - در زبان عامیانه غاران- زیباک و اشکاشم تلفظ سکل به معنی "چموس" کهنه و رنگ و رو رفته را گویند- و پارگی- پاره گی یا دریده را گویند- یعنی کسیکه چموشش پاره باشد هوشش به طرف یکپاره پوست است تا بیابد و در چموس پینه کند.

بالا طوی پایان طوی- گاو نوبت از ما مطلب از گاونوبت آن میباشد که مردم قریه چوپانی گاوهای خود را به نوبت بدوش گرفته یعنی نفر هر خانواده در صورتیکه چوپان عمومی در مقابل مزد نداشته باشند به نوبت جهت چوپانی گاوهای خود و مردم قریه رفته نوبت خود را میگذرانند. تفصیل آنکه- گویا شخصی باید در طوی همسایه های بالا و پایین با بردن طویانه و اشتراک در آن حق همسایه داری را ادا کند هم مشکل نوبت چوپانی را که آنها در همین روز مصادف گردیده حل نماید- و این شخص مرد یا زن که تنها وبی دست یار و یا مشکلات دیگر خانواده گی دارد حیران است چگونه با این حالت برخورد نماید تا مطابق این مقوله که هم لعل به کف آیدو هم یار نرنجد. را برای حل مشکل بدست آورد.

بز در آب دمبش سیخ - یعنی بز در آب رفته با خطر غرق شدن روبروست و احتیاج به کمک دارد و دمب خود را آنقدر بلند گرفته که گویا به کمک ضرورت ندارد- و معنی دیگر آن تکبر است که گویا شخصی در حالت تباهی هم از تکبر و لاف دست بر نمیدارد مانند آن بز است که در آب رفته اما دمبش سیخ است.

تله لی سیتار - آسوده سر بیمار - یعنی مردی در بستر بیماری با درد دست و پنجه نرم میکند- اما دیگری او را آسوده پنداشته بالای سرش سیتار مینوازد و تله لی میگوید- و در فکر مستی خود است. بعد از مدتی میبیند که بیمار مرده- و الاشه هم ناگرفته مانده.

موش در سوراخ جای نمیشود غربال به دمبش - تفصیل- برای موش سوراخ آنقدر تنگ است که خود را در آن جای کرده نمیتواند ولی این موش بدون اینکه مشکل تنگی جای را در نظر داشته باشد غربالی کلانی را به دنبال خود میکشد تا به آن سوراخ داخل بکند که امکان ندارد.

از خر کرده تو بره اش کلانتر: تفصیل- مرکب جو و کاه خود را جاییکه آخر نباشد فقطدر تو بره میخورد. اما مرکبی تو بره اش از اندازه قدوقامت خودش هم کلانتر است یعنی برای مرکب تو بره را که معمول است میتوان از کاه و جو پر نمود و بالای پوزش کشید- اما تو بره را که از قدو قواره مرکب کلان تر است را نمیتوان از نگاه مصرف کاه و جو پوره کرد. مطلب از مصارف اقتصادی است که توان دادن آن کمزشکن است.

گرسنه نان خواب میبیند: مقوله واضح است. اول زن آرزو و آنگاه زن و مرد- یعنی بیشتر آبادی خانه آبرو و عزت مرد تربیه اولاد- همسایه داری و روابط خوبی یک خانواده به خانم وابسته میباشد.

حاکم یکروزه خانه صد ساله را خراب میکند: و یا قصاب که بسیار شد گاو حرام میشود-یوم در خانه بی سر میدراید که صد سر دارد.

درین مقولات و ضرب المثل های فوق حقایق زیادی راجع به زندگی سیاسی- اجتماعی- اقتصادی- و چگونه زیستن آدمی نهفته است که انسان با اندرز تجربه آموز آن میتواند از مشکلات راه بیرون رفت حاصل نموده گام های مثبت را در جهت زندگی هدفمندانه و تعمیری بردارد و اعمال منفی تخریبی را خنثی نماید.

مثلاً" معنی این ضرب المثل که بوم در خانه بی سر می دراید که صد سر دارد- به تعبیر عامیانه پامیریان چنین است: بوم مثال بدبختی و ویرانی میباشد- که به ظاهر همان مرغ است که در شب ها پرواز میکند و غذای خود را شکار کرده بدست میآورد و روزانه یا در ویرانه ها جای دارد یا در مقام های تاریک جنگلات و سوراخ های کوه پنهان میشود با وجود که چشم های کلان دارد از نور آفتاد و روشنی میگریزد در مقابل آن حساسیت دارد.

خانه هم که بزرگ خردمند خود را از دست میدهد و بجای آن صد بزرگ نادان و یا خودخواه- جا طلب و حریص، منفعت و قدرت شخصی و غیره اعمال منفی هر یک دعوی بزرگی را علیه یکدیگر براه میاندازند و درین خانه سرداری یا بزرگ نمایی مینمایند- بدبختی و نفاق که تعبیر همان بوم است به آسانی درین خانه مقام گرفته آنرا ویران میسازد. و ویرانی بسیار به آسانی صورت میگیرد حالانکه آبادی به بسیار تلاش و مبارزه علیه مشکلات بدست میآید.

همچنانیکه تربیه و آگاهی علمی و اخلاقی یک انسان ضرورت به تعلیم معرفت مطابق عصر و زمان دارد و این کاریست توأم با مشکلات که با تلاش و مبارزه متداوم نسل ها بدست میآید- در جهالت نگه داشتن او یا ویرانی او میتواند به سهولت در اثر نفاق اندازی و بی اعتنایی به جامعه صورت پذیرد. و حکیم سنایی میگوید:

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

سالها باید که از دامن رحم مادری شاعری زاید ادیب و عام شیرین سخن

لذا سربزرگی هم که با نور دانایی روشن است اگر در میان نباشد و بجایش صدسر نادان لاف بزرگی زند خانه جای بوم ویرانی میگردد- زیرا دانایی بهشت است و نادانی دوزخ.

حکیم فردوسی در شهنامه در داستان بهرام گور این تجربه را راجع به قریه که به پادشاه احترام نکردند با وجودیکه از عدالت پادشاه و رهبری بزرگ قریه آباد شده بودند. آنها دارایی مادی داشتند ولی از دارایی معنوی که همان تربیه علمی و اخلاق است بی بهره بودند، پس بهرام به وزیرش (روز به مؤید) وظیفه داد تا آن قریه را طوری ویران کند که مسؤلیت ویرانی هم در عمل بدوش خودشان باشد. تا ازین ویرانی تجربه

علمی و اخلاقی را بدست آرند و دوباره وقتیکه آباد شدند از کرکتر اخلاقی احترام و آداب انسانی برخوردار باشند. (روزبه مؤید) بنا به فرمان بهرام گور به نزد اهالی ده رفت و اهالی را در مجلسی دعوت کرد و آنها را با هم نشانند بعد از اینکه روحیه غرور و خودخواهی اکثریت شان را که از علم و تربیه اخلاقی بی بهره بودند تحریک نمود. چنین فرمود شما همه مردم دانشمند- لایق بزرگی- آباد از معیشت زندگی هستید- پادشاه بهرام گور، از شما بزرگان و شخصیت های عالیقدر بسیار تمجید کرد و فرمود. این ها همه لیاقت بزرگی و کلانی را دارند- لذا-

بدین ده زن و کـودکان مهترید	کسی را نباید که فرمان برید
ازین ده چه مزدور چه کد خدای	بیک راه باید که دارید جای
زن و مرد و کـودک سراسر مهید	یکا یک همه کدخدای دهید
خـروشی برآمد ز پرمایه ده	زشادی که گشتند همواره مه
چوناپاک شد مـرد برنا به ده	بریدند ناگه سر مـرد مه
همه یک بدیگر بر آویختند	به هر جای بیراه خون ریختند
چو برخواست زان روستا رستخی	گـرفتند ناگه ازان ده گریز
همه ده به ویرانی آورد روی	درختان شده خشک بی آب جوی

(ج 3 ص 126 شاهنامه)

حالآنکه پنج انگشت دست برادر هست و برابر نیست. مطلب ازین سخن مسئله حقوقی نبوده یعنی استعدادها، قدوقامت آنها فرق دارد. پیش از پاده خاکدود-(مقوله عامیانه) یعنی: کسانی که پیش از کار و عمل غلغله برپا میکنند اما کار عملی نمیگردد، همان پیش از پاده خاکدود است (پاده گلهء حیوانات اهلی- خاکدود خاکباد). کلوش کهنه در بیابان نعمت است.

از دیوار کج پرهیز.

رنگ زرد گویای احوال درون است.

از چشم به اسرار دل همراه راهیست.

چیزی آسیاب کند چیزی دانه تر.

هم از توبره میخورد وهم از آخر.

سگه نی روی خاوندش.

از کمان شکسته دوفر می ترسد.

کمپیر که در پایگه نتواند بر قصد میگوید پاگه تنگ است.

شف شف نی شفتالو ره راست.

صیاد را از دل آهو چه خبر - شیننده برای رونده.

از مار بد یار بد بدتر.

خر همان خر پالانش نو شده.

چشم وطن بما چشم ما به او.

دشمن وطن دشمن جان.

ایمان در راستی است.

نیکی بجا میماند و بدی میگذرد.

مرد راهمت بکار نی که خنجر در میان.

که در همه مقولات ضرب المثل های فوق نمایش زندگی ما در طی قرون با عقاید و کلتور - طرز زندگی جامعه بیان میگردد. فرهنگ خاص یا معیاری در حقیقت وابسته به آن فرهنگ عامیانه میباشد که قبل از تحریر پدید آمده زیرا خط که از 3300 الی 3500 ق م بنا به شواهد تاریخی پدیدار گردیده در تثبیت فرهنگ معیاری و خاص نقش خود را داشته است. لذا بخش های آن توسط قلم چون خطوط و کتابت در دست خواص بود در قید تحریر در آمده محفوظ مانده است.

اما فرهنگ عامیانه: این یکی سینه به سینه توسط مردم حفظ گردیده و میگذرد. یعنی از طریق باقی ماندن در ذهن توده ها از یک نسل به نسل دیگر انتقال یافته تجلی بخش های از روند زندگی انسانرا طی هزاران سال بیان میدارد. فرهنگ عامیانه یا مردم برای نخستین بار در سال - 1846 م - توسط "تامس" مورخ انگلیسی در روزنامه (اتینیوم) لندن فلکلور یاد گردید.

یا بنا به قول دیگر "امبروارزتن" در - 1885م - آثار باستان و ادبیات عامه را فلکلور نامید - مطالعه در طرز تفکر توده ها که شامل تحقیقات در اساطیر - قصه ها - ضرب المثل ها و مقولات - ترانه ها - وسایر شیوه های تفکر انسانی از مهم ترین آن در رأس هم قرار دارد.

"رابرت فیلد" مختصراً میگوید: فرهنگ تفاهمی قراردادی است که در عمل و ساخته ها تجلی میکند و جوامع را از هم متمایز میسازد.

التفات به فلکلور به تدریج جهان مشمول گشته، انجمن های فلکلور در اکثر کشورهای پیشرفته جهان از جمله ابتدا در - 1882م فرانسه - و - 1888م امریکا - بوجود آمد.

در کشور ما بعد از سراج الاخبار درباره ادبیات عامه انجمن ادبی کابل کارهای قابل توجهی را در مورد فلکلور در تاریخ ادبیات معاصر ادبیات کشور کرده، که قابل قدر میباشد.

"مجله لمر" در سال 1349 هجری شمسی- به فلکلور توجه نموده همچنان در چوکات اکادمی علوم افغانستان نیز شعباتی موجود است که در قسمت فرهنگ کارهای ارزنده را انجام داده اند. دانشمندان ونویسنده گان زیادی هم از مرکز و ولایات کشور راجع به ادبیات عامه کارهای کرده اند، مانند جناب - عبدالغفور برشنا- داکتر جاوید - شهرستانی- قیوم قویم- همام- رحیم الهام وغیره که قابل ستایش میباشند. کتاب ارزشمندی که مؤلف آن "بختانی" میباشد راجع به پیوند زبان های پامیری: شغنانی- واخانی- اشکاشمی- سنگلیچی- منجانی وغیره با زبان پشتو نوشته وبا اثبات اینکه زبان پشتو منشعب شده از همان اصل آریایی مشترک زبان در دو ساحل "اکسوس" - پامیر است- وخانیث- میباشد را روشن کرده است. وبه دانشمندان معلوم است که زبان های آریایی به نسبت مهاجرت بخصوص مشکلات جیوپولیتیکی از اصل به فروعات در طی هزاران سال مبدل گشته است.

نگارنده به این عقیده است که زبان اوستایی که دانشمندان ایران بیشتر زبان پهلوی را فرزندکلان آن قلمداد نموده وبعد هم زبان فارسی را در آن پیچیده اند، اگر تحقیقات همه جانبه و دلسوزانه بدون برتری جویی های منطوقی صورت گیرد، موجودیت خود را در همین زبانهای "پامیری" که ریشه زبانهای اصیل دیگر آریایی "آریا ویجه" با آن گره خورده ثبوت مینماید. یعنی زبان دری فارسی - پشتو و دیگر زبانهای کنونی مربوط به آریا ویجه در کشور از همین زبانهای (پامیری یا اوستایی) منشعب گردیده- تکامل کرده وبه کمال رسیده اند. وامکان دارد که زبانهای پامیری کنونی تا زمانی ختم سلطنت یفتلی ها یکی بوده وبعدها به نسبت عوامل تاریخی "جیوپولیتیکی" به لهجه های کنونی شغنانی- واخانی- منجانی- اشکاشمی- سنگلیچی- روشانی ولهجه دروازی مبدل شده باشد. وشاهد این قول همانا نامهای محلات موجود به زبانهای پامیری در سرتاسر بدخشان وحتى تخارستان میباشد که به تحقیق نیاز دارد. واین وثیقه زنده اوستایی راحتی در ادبیات وفرهنگ عامیانه با تمام پیوندهای دانش جامعه شناسی در مقطع زمانی (دیاکرونیک) (سنکرونیک) که برای شناخت پدیده ها قانون ها و ظابطه ها را بدست میدهد میتوان شناخت مثلاً چون گیش به لهجه واخانیدر فارسی "گوش" و یوپک "آب" فارسی وهمچنان در زبان پشتو شونده "لب" به لهجه شغنانی "شند" یا غور به پشتو "گوش" به شغنانی "غور" وبه اشکاشمی "غال" وغیره ثابت نمود که فروعات از یک اصل میباشد. لذا باجرائت میتوان اظهار نمود که توجه به زبانهای پامیری ورشد تمام بعدهای فرهنگی آن در شرایط کنونی کشور، باعث تقویه جوهر سمبولیک وحدت ملی- محبت وبرادری میان همه اقوام میگردد. زیرا درین آیینه فرهنگی همه آریاتباران واقوام عزیز این سرزمین جلوه پیوندهای عمیق خود را تماشا مینمایند.

همچنانیکه در اوراق قبلی راجع به فلکلور که بخش عمده فرهنگ باستانی ما محسوب میگردد توضیحات مختصری بیان نموده وضرب المثل ها ومقولات چندی را که گویای- سیاست- تربیه- معرفت- شیوه زندگی اجتماعی- نیکی وبدی- شجاعت وهمت وغیره برشمردیم- اکنون به توضیحات دیگر فلکلور در فرهنگ عامیانه پامیریان وپیوندهای آن با فرهنگ عامیانه عمومی میپردازیم.

قصه های اساطیری و افسانه ها: داستانهای اساطیری و افسانه های موجود در میان پامیریان بدخشان را به سه گونه در چوکات داستان دراز - کوتاه - "اوچرک" با محتوای اسطوره‌ای تاریخی و فرهنگی حماسی قبل از اسلام - و همچنین تاریخی فرهنگی - حماسی بعد از اسلام و حکایات عاشقانه غنایی با بیت های عامیانه میتوان ارزیابی نمود. حکایات اسطوره‌ای که با غلو و اوصاف بیرون از توان انسانی گاهی در بعضی موارد یکجا میباشند و به گذشته های قبل از اسلام تعلق دارند اکنون با پوشش عقاید اسلامی همراه گشته اند ولی در پشت این حکایت و افعات تاریخی - جنگی پادشاهان که پهلوانان اسطوره‌ای گردیده قرار دارند - که به تحقیق موشگافانه ضرورت دارند - و نیز در جریان آن تحقیقات به عقاید فلسفی - نبرد - خیر و شر - نور و ظلمت - نیکی و بدی و خلاصه کیش های مروج در "آریاوچه" غرور و همت ملی و بعد های دیگر مربوط به آن پی برد. چون در مناطق پامیر رد پای ادیان کهن چون مزدائی و بعد مزدیسنه و کیش های منشعب و یا وابسته به آن مانند مهرپرستی (میترسیم) زروان نیسم - عناصر پرستی - بودایی - گریک بودایی حتی قربانی به شیوه مذاهب یونان که از تمدن یونان و باختر، و پیوندهای از ادیان کشور های همسایه از جمله چین و غیره باقیمانده است در حکایات، اسطوره و افسانه ها - عقاید - رسم و رواج های منطقه با اشکال گوناگون میتوان یافت و از آن برای روشن کردن واقعات تاریخی - عقیده و معرفتی و فرهنگی استفاده نمود. درین حکایات نبرد خیر و شر واضح میباشد. (پندار، گفتار و کردار نیک) با شجاعت و شمشیر پهلوانان و یا بزرگان بر اژدها - دیو یا اهریمن غلبه مینماید - گاهی حیوانات به کمک انسانها می شتابند - طوطی و مینا او را از خطر ها آگاه میکنند لذا باید انسان آنها را دوست بدارد - گاهی در هر سنگ زیبا نقش پای دلدل "شاه مردان" - و یا آب که از آستین بی بی فاطمه الزهرا بیرون میشود و قابل زیارت و تبرک میباشد - یا زیارت ها و حکایت مربوط به هر زیارت که تعداد آن در هر قریه گاهی به چندین زیارت میرسد. حتی چوب درخت آن - چشمه آن - سنگ و خاک آن با مبارک بودن نور خورشید در ایام زمستان و آواز بهار و غیره که احترام همه آن با پوشش عقاید اسلامی - تصوف و عرفان و غیره در فرهنگ عامیانه منطقه واضح میباشد. بدوام بقای این حکایت از گنجینه تمدن غنی و کهنسال ما کمک مینماید. مثلاً از جمله چندین حکایت اسطوره‌ای در لابلای آن واقعه تاریخی از قرن پنجم میلادی نهفته و در منطقه "بازگیر" و لسوالی اشکاشم بوقوع پیوسته حکایتی را بیان نموده و بعد هم حقیقتی تاریخی آنرا بیان میداریم.

ساختمان و موقعیتی جیوپولیتیک این قریه: ابتدا با معرفی عوارض فیزیکی و موقعیت جیوپولیتیک این قریه باید آشنا شویم زیرا فهم موقعیت فیزیکی بخصوص گذشتن سرچشمه دریای که از پهلویس بسوی جنوب غرب با آب شوال دره "قریه همجوار" آن یکجا میشود و با زیبای میرود سرچشمه دریای کوچک محسوب میگردد. این دریا و این قریه در مسیر سرک کنونی و قدیمی راه ابریشم قرار دارد که به طرف شرق آن شهر قدیمی آریایی "کویرشا" یا "سکلکند" اشکاشم کنونی واقع به طرف شمال آن دره "شوالدره" یا کوه یاغورده - جوشن کوه - با کوه های "نیچم" اشکاشم همچو دیوار بلندی با کوه های جنوب آن "کوه هندوکش" افتاده - به طرف غرب آن دشت کوچک "ویجلینگ" یا "اژدلینگ" قریه "سرخ دره" و بعد هم قصبات - زرخان - ویرث و غاریب و لسوالی زیبای واقع گردیده در پایان این قریه به طرف غرب آن چمن زاریست که از نی پوشیده میباشد و در میان آن جهلیکی به مساحت 50 متر مربع و شاید بعمق 15 متر که هر چهار طرفش از نی پوشیده بوده و آب دریاچه که ذکر شد نیز از همین "جهلیک" میگردد - یعنی این حوض از همان آب لبالب است که به پایان میرود. در قدیم راه کاروان رو ابریشم از میان دره های بدخشان آلبوسی

زیباک- اشکاشم- واخان آمده واز کوتل آخر واخان متصل با سرقول ایالت سکیانگ یا شهر یارقند، به چین میرفته است. وآن کوتل آخر واخان "پامیر" نامیده میشود که اقوام آریائی در دامنه های این بام جهان به زراعت و مالداری و ایلاق نشینی- پرداخته بعداً به نسبت ازدیاد نفوس از همین دامنه های پامیر- واخان- اشکاشم- شغنان- درواز- زیباک- منجان- شیوه وخنج (که قبیله خیون) در آنجا ساکن بود و شمال شرق هندوکش- بدخشان (جرم(مازندر- گیلان)- (بهارک "ایلاشی")- (کشم کنونی= کشمون) شهر بزرگ- راغ و غیره اکناف بدخشان به سوی جنوب غرب هندوکش- هند و ایران و غیره مهاجرت کردند.

بنا به نوشته داکتر صاحب نظر مرادی در کتاب بدخشان در تاریخ: " اینکه چرا مسیر کاروانها ازین موقعیت های پیچیده باوجود اینهمه سنگستنه های صعب العبور میگذشت سوالیست که پاسخ آنرا با ملاحظه به عوارض فزیک و جغرافیائی پامیر بدخشان دریافت. به قول منابع کلاسیک و معاصر آریانا در مراکز آسیا، و و خانیرث در مرکز آریاویجه قرار دارد" ج ۱- ص 49 که توضیح آن از موضوع این اثر خارج است- لذا بر میگردیم به اصل مطلب:

در کنار همین جهیل که قول بازگیر نامیده میشود دو تپه خاکی وجود دارد که رنگ خاک آن سرخ به رنگ خون میماند- و این سرخی خاک در موجودیت شوره و تابش آفتاب و نم آب دریاچه در طی هزاران سال پدید آمده و مناطق زیادی از قریه و منطقه را فرا گرفته است.

راه و سرک قدیم از پهلو متصل با همین تپه ها میگذشته بر بالای تپه در قرن پنجم میلادی اطاقی بوده که بعداً در باره آن توضیحات و چشم دیدهای خود را در سال 1362 بیان میدارم.

و حکایت اسطوره ما هم از همین جای آغاز میشود- مردم بازگیر، اشکاشم و زیباک حتی تا واخان و شغنان هم با این حکایت معروف در منطقه "اژدهای هفت سر بازگیر" را میدانند و حکایت مینمایند.(حتی در هنزای ولایت گلگت کشور پاکستان هم این حکایت با تفاوت های کمی موجود است که روابط دو طرف را از نگاهی روابط فرهنگی نشان میدهد). در زمان های بسیار قدیم در همین حوض "بازگیر" اژدهای زندگی میکرد که هفت سر داشت و شبها از آب بیرون آمده از آدم تا حیوان هرچه بگیرش میامد را فرو میبرد و باز در همان حوض پنهان میشد. این اژدها از نور خیره کننده آفتاب خود را نهان میداشت و فقط در تاریکی و شب های سیاه و مهتابی به قریه ها حمله می برد، سرکلانش در میانه و سرهای دیگرش کوتاه و دراز به دو طرف شاناه عریض و دحشتناکش قرار داشتند او فقط دو چشم خونین چون دوکاسه برآمده داشت ولی سرهای دیگرش چشم نداشتند کور بودند و با این دو چشم در شب توسط همه سرهایش طعمه خود را می بلعید. گویا چشم هایش در مقابل نور حساسیت داشتند.

مردم اطراف جهیل- قرا و قصبات از وحشت و دحشت او می لرزیدند، ناچار در پی چاره شدند، آنها در هر سه ماه چهل تقز نان- چهل برهه بریان- و گاهی یک آدم عموماً از جنس دخترانرا در روز به لب حوض برده میگذاشتند چون زمان گرسنگی اورا میدانستند و خود میگریختند اژدها هم در حوض بوی طعام فراگشته را یافته شب از حوض خارج میشد و همه را فرو میبرد و دوباره به جهیل که مکانش بود اسکان میورزید.

به این ترتیب این اژدها از حمله به قصابات صرف نظر کرده خرچ میخورد و در حوض می خوابید مردم دخترانرا به نوبت از هرنفر گرفته به اژدها میبردند- واین کار سخت تر از همه بود- زیرا آن اژدهای اهریمنی به گوشت و خون آدمی و خوردن آن در همان اوایل پیداشدنش در منطقه و حمله به جان انسانها و حیوانات عادت کرده بود تا گوشت آدمی نمی خورد از حمله بر قریه ها خود داری نمیکرد. بعضی ها میگفتند این اژدها نیست اهریمن دیویست که خود را در قالب اژدها درآورده وعده میگفتند این اژدهای اهریمنی است. خلاصه مردم از خداوند نجات می طلبیدند تا از وطن خود که دوستش میداشند فرار ننمایند. روزیکه همان شب اژدها باید طعمه اش را صاحب میگشت نوبت بردن آدمی هم جهت طعمه اژدها آمده بود لذا از مرد بینوایی که تنها یک دخترک داشت دخترش را اهالی گرفتند و همراهی چهل تقز نان- چهل برهه بریان نزدیک عصر به لب حوض بردند دست وپای دختر را محکم بسته درپهلوی نان و بره های بریان گذاشته خود برگشتند- دختر حیران و بی پناه می نالید و امید نجاتی برای رهائی از دهان و شکم پلید اژدها را نداشت- در همین هنگام که او مینالید ناگاه سواری با اسب گلگون و شمشیر دوپیکر کلانی به کمر داشت بر لب حوض رسید و از اسب فرود آمد و آن حالت را دید از دخترک بپرسید دخترم تورا به چه گناه بسته اینجا گذاشته اند دختر حکایت را برای سوار بیان کرد و دلسوزانه گفت برو که تورا هم آن اژدها فرو خواهد برد.

مرد سوار خندیده به او گفت من برای نجات دادن تو و این اهالی آمده ام اژدها را میکشم و بند از دست وپای آن دختر رها کرد و خود منتظر ماند- ولی خوابش در نبود و در همان نزدیکی مدتی به خواب رفت دخترک حیران ایستاده ماند و در نزدیک وی بالای سنگی نشست- تاریکی شام فرا رسیده بود که اژدها از حوض غرش کنان جهت خوردن طعمه اش سر از جهیل بیرون کشید- دخترک از ترس به گریه افتاد آب دیده اش همچو باران فرو میریخت- از وحشت او سوار بیدار گردید و از او پرسید چه گپ است دختر اژدها را به آن پیکر وحشت آورش که نیمه بدنش را از آب کشیده بود و درسیاهی شام سیاهتر مینمود به او نشان داد مرد شمشیر دو دم یا دوسر از غلاف کمر بندش بیرون آورد و به سوی اژدها حمله برد و با شمشیر سرهایش را نشان گرفت هر سوری را که میبرد خون فواره میزد کوه و زمین را سرخ می نمود. ولی صدایی بر میامد که این سر از من نیست بالاخره مرد بعد از جدال و کوشش و تلاش زیاد در حالیکه اژدها کاملاً از آب بیرون آمده بود سرآخرینش همانی که دو چشم آتش گون و خونین چون دو کاسه در وی قرار داشت را نیمه برید ولی اژدهای نیم جان که دیگر رمقی برایش نمانده بود جسد خون آلود و دحشت بار خود را در میان آب حوض پرتاب کرد و صدای برآمد که هروقت آخر زمان شد من زنده میشوم و می برایم و دیگر پیکرش در آب غرق گردید و خاموش گشت- مرد شمشیر خون آلودش را در سنگی که از حوض به فاصله دوصد متر بالاتر است پاک نمود (مردم قریهء بازگیر هنوز هم سنگی دوپاره شده را نشان میدهند و میگویند که این همان شکافی است که به اثر پاک کردن شمشیر بوجود آمده است) و هرگاه صدائی از آب حوض در اثر عوارض فزیکتی درون آب تولید شود آن صدا را غرش نیمه جان آن اژدها می شمارند(2)- دختر بعد از این همه کمک بسوی ناجی خود و مردم رفته دست وپایش را میبوسد و میپرسد شما چه نام دارید- فدای شما شوم و سوار میگوید من "شاه مردان" هستم و با اسب خود فوراً غایب میشود- دخترک با حیرت و شادی به خانه می آید و مردم را از احوال خبر میدهد آنها با ناباوری به او مینگرند و تا فردا منتظر احوال میشوند- با روشنی روز و طلوع خورشید می بینند که همه اطراف آن جهیل از خون سرخ آن اژدها گلگون شده- نان ها و بره های بریان در کنار جهیل باقیمانده از اژدها جز چند سر بریده که در میان نی ها افتاده خبری نیست از شادی جشن

میگیرند و در اطراف حوض که بته های زیادی داشته آتش درمیدهند و از بالای آن آتش به دویدن میگذرند یعنی خیز میزنند و خود را با نور تطهیر مینمایند- که این رسوم آتش بازی آنها در زمستان که هنگام وروز معین دارد هنوز هم رواج دارد- در تابستان نیز در ایلاق ها عده از جوانان بته را آتش زده دور سر چرخ داده ساعت تیری نموده خصوصاً از طرف شب این بازی را انجام میدهند.

اما تفصیل دیگر که نگارنده راجع به این حکایت مینمایم این است!

زیرا در سال 1361 هجری شمسی عساکر سرحدی اشکاشم جهت افراز پوستهء امنیتی بالای این تپه دست به اعمار اطاقی جهت اسکان شان زدند. در جریان کار دیوارهای خشتی سفید کرده با گچ این اطاق گمبذی قدیمی هویدا گردیده که داخل آن به شکل مربع ولی پوشش آن با خشت بصورت گمبذ که هر خشت آن به طول 25 و عرض 20 و قطر 10 سانتی متر بودند. همچنانیکه اکنون هم مشابه به آن در بعضی نقاط اشکاشم، واخان و ولسوالی "ده دادی" ولایت بلخ نمونه اینگونه تعمیر موجود است اعمار گشته بود.

از داخل آن آثار عبادت بودائی چون گاوک های پخته شده از گل- ذغال- کوزه های سفالین خورد وکلان پیدا شده که متأسفانه عساکریکه به مفهوم تاریخی آن نمی فهمیدند همه را نابود کرده شکستنده بودند- ولی نگارنده که آن وقت ها افسر در همان قطعهء مربوطه بودم از کندن دیوارهای آن توانستم جلوگیری نمایم که اکنون هم شاید باقی مانده باشند. در پهلوی متصل به این اطاق قبر دسته جمعی تقریباً از جسد هفت نفر که استخوانهای شان پوسیده بود ولی جمجمه های شان حساب کرده میشد در اثر کندن کاری آن عساکر جهت موضوع یا سنگر این جمجمه ها نیز شکسته بودند.

ولی از میان استخوانها یک حلقهء فلزی داسروی و یک حلقهء فلز دیگر که از آن حلقهء داسروی بزرگتر بود و در میانش نقشی مانند اسپ از فلز داشت دیده میشد- شکل این حلقه تقریباً مانند نعل مرکب و فلز آن برنج بود که زنگ و گذشت زمان سیاهش ساخته بود به دست آمد- که نگارنده آنرا به مشکلات از عساکر

بدست آوردم و تاکنون هم نگاهش داشته ام. اما این حلقهء فلزی چه بوده از قضا روزی در سال 1363 هجری شمسی به موزیم کابل جهت دیدن آثار تاریخی رفتم در داخل موزیم بعد از دیدن آثار گوناگون تاریخی وطنم (افغانستان) ناگاه چشمم به خشت پخته یا خام افتاد که بر روی آن نقش همین حلقهء نعل مانند با همان نقش اسپ گونه در میانش حک شده بود. دقیق اورا ارزیابی کردم نقش همان است که از تپهء بازگیر بدست آمده و نزد من میباشد- در زیر آن خشت که بالایش تحقیقات مآرخان وقت صورت گرفته بود در کاغذی نوشته بودند که این نشان مهریست که از قرن 2الی 5 میلادی جهت عبور کاروانها برای تحویل گرفتن محصولات گمرکی و دادن رسیدهای تجارتي- گرفتن مالیات و غیره از آن استفاده میشد.

بعداً وقتی که بعد از 3 سال 1266 هجری دوباره به بدخشان آمدم به مطالعه در اطراف موضوع پرداختم واضح گردید که در قرن پنج میلادی در مسیر راه ابریشم گمرکاتی وجود داشته که از زمان گشایش آن بر سر راه ها اعمار میگردد و از تجار حق عبور و مرور برای دولت کوشانی ویا بعدها امیران ملک الطوایف تا ظهور یفتلی ها اخذ مینمود که با همین (مهر) اجازه عبور می یافتند. و بالای همین تپه هم قوماندانی گمرک

وجود داشته و شخصی بودائی مذهبی بنام اژدیهاک ویا اژداک با هفت نفرش مستقر بوده است- وبنابه حدث قرین به حقیقت چهل نفر نان "چهل برهه بریان" مالیه آنها از مردم محلات بوده است. که شاید بواسطه عساکر یفتلی ها ویا هم امرای محله دیگر ویا مردم محل کشته شده اند. زیرا کلمه تقز لغت ترکی است که بعدها در زمان سلطه مغولان وترکتباران بر بدخشان در ادبیات عامه منطقه داخل گردیده مانند دیگر کلمه ها چون حشر- جرگه- ولس و غیره در زبان گفتاری مردم رواج پیدا کرده است و همچنان برهه بریان هم شاید بعدها به جای چهل تفسان روغن استعمال شده باشد زیرا بودائیان گوشت حیوانات نمی خوردند. لذا این پوسته گمرکی با استفاده از قدرت بر مردم محلات ظلم کرده باشد که بعداز کشته شدن او با هفت نفرش توسط کدام قدرت دیگر حکایت او با گذشت قرنها در میان مردم به رنگ حکایت فوق "اژدهای هفت سر" بازگیر آمده است.

وامکان دارد کههقاتلان (اژدیهاک یا اژداک) خود او را زخمی نموده درجهیل انداخته باشند- در قرن پنج میلادی اختلافات مذهبی میان بودائیان که دولت کوشانی از آنها حمایت میکرده وپیروان مذاهب مربوط به "مزدیسنه" برهمنی و شاخه های وابسته به آن که ذکرشان گذشت در منطقه موجود بوده- عده که به مذهب بودائی وابسته نبودند توسط حاکمان بودائی تحت فشار قرار داشتند لذا ظلم این قوماندان بودائی مذهب بر مردمان محلات از جمله "بازگیر" که تا عصر ما هم آثار آتش بازی را زمستانها به صفت رواج عامیانه حفظ نموده اند با علامات دیگری که "زردستی" بودن آنها رانیز در قرن پنج میلادی نشان میدهد، باعث گردیده تا از وی و هفت نفرش با نفرت "اژدهای هفت سر بسازند" و بعدها به آن شاخ و برگ خارق العاده داده دشمنی اش را به صفت اهریمن با نور خورشید و نیکی مواجه نمایند. اما بعداز پذیرفتن دین مقدس اسلام و مربوط شدن به مذاهب اسماعیلی نزاری که شاخه از تشیع امامی میباشد این حکایت را به شاه مردان علی ابن ابوطالب (ع) پیوند داده او را قاتل آن اژدهای هفت سر بازگیر که خونس دوطرف محل را تاکنون هم سرخ کرده و شمشیرش را در سنگی پاک نموده معرفی نمایند- و به این حکایت رنگ و پوشش اسلامی داده تا از یکسو عقیده به شاه مردان در میان عوام مستحکم باشد و از سوی دیگر عقاید قدیمی دینی و مذهبی نیاکان "آریائی" آنها بصفت جوهر بازگوینده نبرد ظلمت و نور- نیکی و بدی- طی صدها قرن با واقعیت تاریخی اش که قالب این حکایت اسطوره را بخود گرفته باقی بماند. و پر واضح است که در میان مردم ما محبوبیت مولانا علی (ع) به صفت مشککشای خود باعث چندین ها حکایت بزرگ اسطوره و افسانه راجع به او بصفت یار و داماد پیغمبر، پهلوان صاحب ذوالفقار و ولی الله گردیده- و انتخاب او در قضیه پوشش است کاملاً پذیرفتنی!

ناگفته نباید گذاشت که تپه که این اطاق در آن از زیر خاک نمایان شده بنام تپه "اژدک" ودستی که در نزدیکی آن قرار گرفته و آب "شوالدره" و آب بازگیر "سرچشمه های دریای زیباک" از میان وپهلوی آن میگذرد نیز بنام دشت "اژدلنگ" نامیده میشود و بطرف شرق این تپه "اژدک" کنار سرک موتررو کنونی غاری وجود دارد که بنام "کر غلام گیر" نامیده میشود. که بنا به گفته اهالی محل "سرخرده" و "بازگیر" درین کر که جای کمین است از مسافران و کاروان ها با زور افرادی به بردهگی به شکل "غلام" گرفته میشده است. که بعد تر درباره اش معلومات خواهم داد.

لذا مجموعه های هفت نفر - حلقه مهر موجوده گمرکی آنزمان - با چشم دیدارها از آثار شکسته شده چون "گاوک" های مقدس - ودر پهلوی هر جسد کوزه چه های خورد متعلق به دین بودائی - ونامیده شدن تپه تحت نام "اژدک" ودشت "اژدلنگ" که همه با حکایت اسطوره "اژدهای هفت سر" گره خورده اند گویای آن حقیقت تاریخی میباشد. که تا قرن پنجم میلادی درین منطقه جریان داشته وآن واقعیت را طی گذشت زمان به این حکایت اسطوره مبدل کرده است. قرار شواهد ادیان بودائی یونانی - "گریک و بودیک" وزردشتی "مزدسینه" برهمنی - میترا پرستی یا "مهرپرستی" - عقیده به ناهید وستاره ها - مهتاب و عقیده به عناصرات طبیعت - همچنان دین کهن مزدائی - زروانیسم - عقیده به بزکوهی به مثابه حیوان مقدس در دوطرف رود آمو ودره های بدخشان کنونی گاهی ممزوج باهم عقیده مردم محلات بوده وگاهی هم جدا از هم در مخالفت به پیروان آنها بریکدیگر جفا روا میداشتند البته این جفاها بریکدیگر آنگاهی صورت میگرفت که به جای حکومت مرکزی شیوه اداره ملک الطوایفی بر منطقه حکومت یافته وعلیه یکدیگر دست به اقدامات جنگی - تخریبی میزدند.

به قرار تذکرات محققان ومارخان بعداز ختم دولت و قدرت خاندان با اقتدار وفرهنگ پرور کوشانی های بزرگ در 220 میلادی تا زمان قدرت وحکومت یفتلی ها 425 میلادی از اواخر قرن سوم خانواده ها "امرای محلی" اراضی شمال جیحون را گرفتند - یفتلی ها در زمان پادشاهی و قدرت خود این امرای محلی را تحت اقتدار خویش درآورده دوباره مرکزیت دولتی را تقویه کردند بخصوص که در 480 میلادی "اخشنور" پادشاه یفتلی ساسانیان را شکست داد وراه ابریشم را که توسط آنها 260 از کمر قطع شده بود ودوباره به فعالیت تجاران مشرق ومغرب تا جایی در منطقه مساعد گردانید واین مرکزیت دولت تقویت دولت کلی یافت وبه اثر آن افغانستان وچین از انزوای تجارت برآمده مسیر کاروان ها وبازار امتعه مشرق ومغرب - وتبادله کننده تمدن آن دوران گردیدند.

ولی راه ابریشم دیگر شکوه مندی دوران کوشانی های بزرگ را باز نیافت زیرا آنها "کوشانی ها" حمایت وشکوفانی آن را بدوش گرفته بودند. ومدافعین نیرومند دین وفرهنگ "بودایی" وانتشار آن در قرن دوم میلادی خصوصاً زمان پادشاهی "کنشکا" 160 میلادی بوده در ترقی وپیشرفت خدمات زیادی انجام داده اند. مسایل فوق را شما میتوانید در کتاب راه "ابریشم" نوشته دکتر عزیز احمد پنجشیری مطالعه نمائید. صفحات 145 تا 146 -

همچنان او راجع به سفر زایر چینی "سونگ یین" به افغانستان در زمان یفتلی ها که به دین بودائی احترام نداشتند مینویسد: "سونگ یین در یاد داشت های خود نوشته است یفتالیان بودا را پرستش نمیکند ایشان خدایان باطل دارند، حیوانات را میکشند وگوشت آنها را میخورند سونگ یین درسال 520 میلادی از "گندها" را دیدن از سفرنامه اش چنین استنباط میشود که یفتلی ها از سواحل آمو تا ارغنداب ونواحی شرقی آریانا با داشتن یک اداره قوی حکومت نمیکردند. همچنان او در اثرش از پادشاه یفتلی در "گند ها را" بنام نام میبرد که بقول او بسیار ظالم وبه اماکن مقدسه بودائیان احترام نداشت صفحه 148 "راه ابریشم" این تذکرات فوق میرساندکه در قرن پنجم بودائیان در اثر اختلافات وبدبینی های امرای محلی وابسته به دولت یفتلی وپادشاهان یفتلی قدرت بودائیان زیر فشار قرار داشته است.

مقصد از آوردن مطالب تاریخی فوق آن است همچنانیکه در صفحات قبلی تذکر به عمل آمد- و امکان دارد "اژداک" اژد- وژد ویا (اژدیهاک) مورد بحث ما با کیش بودائی یونانی در قرن پنجم میلادی به واسطه آن امرای محلی مخالف خود ویا سرداران یفتلی ویا هم مردم محل به کمک یفتلی ها از میان رفته باشد- وبعدها مرگش واقعیت او به این حکایت اسطوره مبدل گردیده است. زیر تپه کنونی که تذکر آن قبلاً اظهار گردید بنام کلبق اژدار، ودشت پهلویش رژد ویا "اژدلینگ" نامیده میشوند- مطلب ما این بود که در عقب هر حکایت اسطوره و بسا هم به ظاهر افسانه عامیانه ما حقیقت های تاریخی تمدن و تاریخ کهن سال آریائی نهفته میباشد- که به تحقیقات علمی- بی غرضانه و وطندوستانه نیاز دارد. و فرهنگ عامیانه ما باید بر مبنای تحقیقات علمی آن روشن گردد.

و اما کرم غلام گیر! که در پهلوی سرک به فاصله 250 متر از تپه یا کلبق "اژداک" دورتر واقع گردیده هم از تاریخ کهن آریانا بازگوئی مینماید. زیرا قدامت حکایت - منطقه- زبان و آثار خود اسنادیست که از پژوهش در درون آن میتوان به حقایق تاریخی دست یافت .

زیرا! احسان طبری در صفحه 21 "جهان بینی ها" کتاب تحقیقی خود مینگارد " بردگی در تمدن بومی ایران- قبل از آریائی ها وجود داشت! و موقعی که در تمدن مختلط آریائی بومی شکل گرفت بردگی باقی ماند و حتی بسط یافت".

و این نکات فوق این عقیده را تقویت مینماید که بردگی و غلام گیری در مناطق تحت سیطره آریائی ها هم موجودیت داشته- که غلام را میخریدند- میگرفتند و میفروختند و خواجه گان را خدمت میکردند- ولی برخورد با آنها مانند برده داری روم- یونان و ممالک غربی که برده گان را حیوان گونه ویا افزار ناطق محسوب میداشتند شدید نبود- زیرا در شاهنامه ابوالقاسم فردوسی- ابیات میابیم که سرداران و پادشاهان آریائی گاهی با کنیزان خانواده خود ازدواج کرده اند- چنانچه سام و زال هر دو پدر و پسر با کنیزان خود ازدواج کرده اند- که از کنیز "سام" زال و زال و کنیزش "شغاد" پسریکه رستم برادر اندر جهان پهلوان را در چاه با همکاری شاه کابل به قتل رسانید تولد گردیدند.

ن بود هیچ فرزند م ر سام را دلش بود جویا دل آرام را

و همچنان سیاوش که از بطن کنیزکی مربوط به خاندان "گرسبوز" برادر "افراسیاب" شاه توران و "کیکاووس" یا "کی اورشن" پادشاه کیانی "آریانا" تولد گردید. ولی گاهی کنیزان و غلامان به واسطه ربودن ها به اسارت میرفتند. بهر صورت در همان کر غلام گیر قشلاق "سرخرده" و بازگیر "اشکاشم" نیز کاروان که توان دفاع از خود نداشت ویا افرادی نا بلدی که ازین گونه راه میگذاشتند در همینگونه کمین گاه دستگیر شده یا بفروش میرسیدند یا به غلامی وادار میگشتند- و این احوال بیشتر هنگامی رخ میداد که حکومت های نیرومند مرکزی آریائی ضعیف گشته و امرای محلی قدرت یافتند حتی در قرن های 17 و 18 که میرهای قطغن و بدخشان بر منطقه های محلات حکومت داشتند این واقعات به قرار قصه موسفیدان محلات پامیر در همینگونه کمین گاه- واقع گردیده- از جمله رساله های میر ازبکیه بنام "محمد یار" که از قطغن آمده با کمک عده اشخاص ظالم و خود فروش - قدرت طلب و ابسته به میرهای ستمگر و شکست خورده بدخشان در

سرحداث (آموی علیا) بر محلات تحت سیطرهء میرهای فراری بخشان مسلط گردیده؛ به غارت چپاول – حکومت کردن- حتی کوچرانی اهالی از محلات شان پرداخته است.

اهالی را با خود برده و همچون اجناس تجارتي در فروش آنها بصفت غلام و کنیز اقدام نموده که در تاریخ های نوین (داکتر مرادی) (بدخشان در تاریخ) و تاریخ میرهای بدخشان نویستهء (میرزا سنگی محمد و سرخ افسر) و غیره تذکار یافته است. احوالات تاریخی آنها از بافجایع و اعمال دیگر میرها چون (محمد مرادبیک) افسقال بهادر- شاه ونجی-سلطان شاه ملقب به ازدها و غیره را میتوان در کتاب های متذکره مطالعه نمود. که از شرح عموم آن در این اثر معذوریم. ولی از جمله به قرار حکایت از ریش سفیدان کهن سال ناحیهء (درمارخت مربوط به شغنان) مرحوم (قریه دار سلیمان بیک خان و اشخاص با معرفت دیگر آن ناحیه خلیفه وجه الدین- سیدحسن- محمد سلیم بیک خان- ملا قربان نظر و غیره که در یکی از طوی ها به نگارنده حسب سوالم راجع به ابیات و آهنگ محلی (ژرنی مه جان ژرنی) و آهنگ (اکرم جان) از آنها گردید. قصه را بیان میدارم.

که بعد از واقع شدنش به ابیات فلکلوریک و آهنگ زیبا در موسیقی (بزم دف) برای آواز خوانان منطقه مبدل گشته است.

حکایت ژرنی و اکرم جان: - هنگام حملات دزدانه و غارت گرانه افراد میر ازبک (محمدیار) و یا شاید (یارمحمد) قطغنی به ایلاق ها و قشلاق های این ناحیه (درمارخت) که در یکی از تابستان ها به عمل آمده؛ افراد او دویسر نوجوان را به نام های- ژرنی و اکرم جان - از منطقه ربوده با خود برده آنها را به (فرغانه) در آسیای میانه به غلامی میفروشد.

مادران این دو جوان در فراق پسران خود به زبان شغنانی و فارسی ابیات سوزناک می سرایند. که اکثر آن در طول مدت زمان از یاد ها رفته و بجایش ابیات دیگری از گفتار آواز خوانان بعدی در قالب همین عنوان و آهنگ جا گرفته است.

ابیات که باقی مانده: "ای ژرنی مه جان ژرنی - ای ژرنی مه جان ژرنی" که بخاطر کوتای کلام از اول ابیات تا آخر آن را به فارسی ترجمه مینمایم. "ای ژرنی جان من - ای ژرنی جان من - فرزندم ژرنی جان از ایلاق برآمدی - و ناگهان گم شدی- نقش های پاهای ترا با خون در میان سبزه زارها یافتم- وحشی ها ترا برده اند- زیرا نقش سم اسپان و جای پاهای گرگ مانند آنها برسبزه های تر گل گرفته معلوم است- ای ژرنی جان من ای ژرنی جان من.

و مادر دیگر از گم شدن پسرش ابیات را به فارسی سروده است.

"اکرم جانم سیتاری - مثل بلبل مینالم - مارا کشتی بزاری - وای نازنین جان اکرم جان - نوری چشمان یارجان - لعل بدخشانم" اکرم جان درتهء بید - تازه رخسارش سفید - مادر گشته است نا امید - وای نازنین جان اکرم جان - نورچشمان یارجان - لعل بدخشانم.

مطابق حکایت یاد شده بزرگان فوق این دو نوجوان بعد از مدت ها اسارت برده گی از "فرغانه" فرار نموده دوباره بوطن می آیند. ولی مادر (اکرم جان) یاد شده دیگر در قید حیات نبوده است. لذا (اکرم جان) با سیتارش این رباعی مشهور میان مردم بدخشان را به فارسی در فراق مادر می سراید.

مادر مادر چرا کلانم کردی - شیرم دادی قصد جانم کردی - شیرم تو مده وقصد جانم تو مکن - آواره به شهر مردمانم تو مکن.

مطلبیم از حکایت فوق که با ابیات مختصر آن ارقام گردید درباره گرفتن غلامی و برده گی بود که در جامعه ما تا زمان قرن 19 م ادامه یافت. لذا (کرغلام گیر) در پهلوی (کلبق ازداک) (بازگیر) هم گوینده آن احوال است. که در فرهنگ عامیانه ما با همه زشتی ها - زیبایی ها شیرینی ها و تلخی های زنده گی در طول تاریخ کهن سال ما تصویر یافته ، سیما ی حقیقی آریائیان را بیان می کند. همین گونه افسانه های دیگر رنگ اساطیری گرفته مانند حکایات (بدرجمال ؛ تاج الملوک) راجع به حوض (شیوه) شغنان ؛ ویا افسانه تشکیل حوض (شیوه) (نجات کمپیر) نیکو کار که قبل از روز تشکیل آن به درویش شیربزش را داد و مهمان نوازی نمود در نتیجه آن نیکی خودش با مرغ و غربالش از غرق شدن در آب حوض که نیمه شب واقع گردید نجات یافت . حالانکه دیگران که به آن درویش کمک غذا و دادن جای شب را بجا نیاورده بودند همه در آن نیمه شب در حوض غرق شدند. و آن مرغ و غربال تاکنون هم گوئیا بصفت سنگ رسوب شده در حوض (شیوه) باقی مانده اند. و تمثیلی از نکوکاری آن زن را در اذهان مردم بیان میدارند. در حقیقت افسانه های اساطیری تا حکایات کوتاه دراز در پامیرات و در مجموع بدخشان آنقدر زیاد است که میتواند مثنوی صد من را بدست دهد. ولی بسا از آنها که غنای فرهنگی ما را به نمایش میگذارند اگر توجه نشود فراموش میگردند. نگارنده تاجیکه توان داشته در جمع آوری آنها کوشیده اند.

نوت:- بعضی اشخاص با استفاده از مشکلات فلش های ثبت تعداد از این نویشته هارا به سرقت برده بدون یاد کردن نویسنده آن در عرصه انترنیتی ویا ایجاد اثر همچون سارق فرهنگی اقدام کرده اند. که از خواننده گان امید وارم که این شکایت را توجه دیگری ننمایند. و از نویسنده گان با رسالت وطن خواهشمندم که در دوران ما به این سرقت های فرهنگی که از زحمت صورت گرفته آگاه باشند. و سلام.

اما نویستن آن همه حکایات با آن انبوه حکایتی وقت و زمان زیادی را بکار دارد- تعدادی ازین حکایات در کتاب "پیران کوهستان" و رسالهء نعرهء "توحید" نگارنده ارقام یافته که تا کنون به نسبت مشکلات گوناگون وپی آمد های روزگرم اقبال چاپ شدن را نیافته است. ولی از لابلای آن اثرها دیگران که فوتوکاپی هایم را گاهی از اثر بدست آورده اند حکایات ومقالات فرهنگی وتحقیقی وآنچه را که من نوشته ام گرفته وبنام خود در سایت های انترنیتی، کتب یا روزنامه به نشر رسانیده ویدی هم ازین زحمتکش سرگردان برای مطالعه وکتاب، جستجوگر با پای پیاده درکوچه ها وقریه های فقیر درجهت بدست آوردن ارزش ها ومعرفت فرهنگ کهن سال وغنامند ما از گوشهء نهفته در زوایای فراموشی گنجیه های پامیرات نکرده اند- من از استفاده آنها گلهء ندارم اما ازین کار آنها که بدون یادکردن از ارقام وزحمات فکری وبدنی- اقتصادی وترانسپورتی وغیرهء این عاشق سرگردان برای روشن کردن ارزش های فرهنگی وطنم حاصل زحمتم را

تصاحب مینمایند- حق دارم گله مند باشم. و از آنها میخوام وجدان نویسنده آگاه و رسالت مند را در خویش تقویت نمایند.

جشن سده در فرهنگ پامیریان: همچنانیکه در اوراق قبلی راجع به فلکلور که بخش عمده فرهنگ ما محسوب میگردد اشارت مختصری نمودیم. در فرهنگ عامیانه پامیریان بعدهای دیگری نیز به غیر از مطالب ارقام شده در صفحات قبلی با قوت تمام موجود است، که فروغ آن عنعنات- جشن ها- معرفت و تمدن قدیمی و در مجموع سیمای همه دست آوردهای تاریخی- فرهنگ ما را مشخص میسازد. از جمله خیرچزان- و شاگون دیوانه شاه به مثابه جشن سده یاد نامه یست از فرهنگ پر بار آریانای کهن یا سنن پرافتخار نیاکان ما که در دو ولسوالی پامیر بدخشان- شغنان و زیباک همه ساله برگزار میشود.

بنا به قول حکیم ابوالقاسم "فردوسی" در ج 1 ص 26 شاهنامه چاپ بیهقی- "هوشنگ" پادشاه مقتدر پیشدادی "آریانا" آنگاهیکه موفق به کشتن سیاه دیو قاتل "سیامک" و کشف آتش میگردد جشن سده در روز دهم ماه بهمن بر پای مینماید.

زیرا دیگر با پرتو نور و چراغ- گرمای آتش میتواند بر اهریمنان- حیوانات درنده و دیگر چالش های غالب شود.

شب آمد بر افروخت آتش چو کوه	همان شاه در گورد او با گروه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد	سده نام آن جشن فرخنده کرد

"فردوسی"

همچنان بنا به روایات مردمی "در همین روز" فریدون" بر ضحاک پیروز گشت و این پادشاه ستمگر قاتل دشمن جمشید یا "یمرا" را با یک ضربه گرزگوسر از اریکه قدرت بر انداخت. و به زندان ابدی تا آخرین زمان "فگند" و دهن غار را با حکمت چنان بهم پیوست که با هم وصل گردید. عده این کوه را در کوتل "زاک" پهلوی "یاغورده" مربوط به قریه "یشتیوسپ" مربوط اشکاشم و عده هم در کوه بین روشن شغنان "دولت شاهی" روایت کرده اند. بعضی ها این کوه را در "شاخ دره" پامیر مربوط به تاجکستان دانسته اند. در اشکاشم روایت هم وجود دارد که "ضحاک" را فرفال "فریدون" در کوهستان داروند و غاران زندانی کرده است. بهر صورت روایات درین باره در پامیرات دوطرف دریای "اکسوس" از واکان گرفته تا درواز حتی سر غیلان و زردیو هم گاهی توسط عده نقل میشود. اما همگومی حکایات زنده شدن ضحاک در آخر زمان مطابق حکایت شاهنامه با حکایت زنده شدن اژدهای هفت سر بازگیر در آخر زمان قابل تعمق و توجه برای آنده محققان میباشد که میخواهند حقایق تاریخی را از لابلای این حکایات اسطوره و افسانه بدست آورند. چنانچه قبلاً گفتیم جشن سده در ولسوالی شغنان و زیباک تا کنون هم با قوت تمام برگزار میگردد، که در شغنان آنرا "خیر چه زان" و در زیباک آنرا بنام شاگون "شاگون دیوانه شاه" مشهور است. شغنانی ها مطابق رسوم نیاکان "خیرچزان" را با پختن دلیه یا "باز" که غذای این جشن میباشد آغاز نموده صبحگاهان قبل از

آمدن مردم "خاکستر" "چلک" یا تنورچه را برداشته به حساب شگون نیک از خانه بیرون برده حسب هدایت نجوم دان های قشلاق شان در جائی می اندازند- وبعد به خانه آمده غذای آماده شده یعنی "دلده" را که با گوشت یکجا پخته شده نوش جان مینمایند- کار آن توسط "کی بانوی" خانه و بردن خاکستر به بیرون توسط رئیس خانواده اجرا میگردد. ناگفته نباید گذاشت که غذای "دلده" با گوشت در نوروز یا "شاگون بهار" هم پخته میشود و بمثابهء رسوم اساسی نوروز و جشن سده یا "خیرچزان" محسوب میگردد(3).

این رواج "دلده" پزی را در شاگون بهار و "خیرچزان" به صفت رسوم اجداد بیشتر "شغنانی ها" - "روشانی ها" اجرا مینمایند- حالانکه در زیباک فقط روز شاگون "دیوانه شاه" این غذا آماده میشود. در شاگون بهار دلده نمی باشد- غذا های دیگری نوروزی چون: قماچ- سمنک یا شاشپ- کچی و غیره مروج میباشد- خانم ها در شغنان در "خیرچزان" هم بالای بام ها رفته دف مینوازند. در بعضی قشلاق های شغنان قبل از "خیرچزان" در روزهای نخستین "ماه دلو" مراسم دیگری هم بنام "خیر پچار" موجود است. یعنی آنگاهیکه آفتاب در چهارخانهء روزن که نشان نجومی آن تثبیت میباشد میتابد خیرپچار با بستن نان در چهار ستون خانه به صفت شگون این مراسم اجرا میگردد. درین روز هم درقریه های که این مراسم اجرا میگردد مردم شادی مینمایند- حالانکه در دیگر مناطق پامیرات "خیرپچار" را اجرا نمیکند- نگارنده نمیتوانم درین اثر مراسم مذکور را با تمام جزئیاتش ارقام نمایم زیرا هرکدام آنها پهنای فرهنگی و تحقیقی در جهت روشن کردن تاریخ زندگی گذشته گان و نیاکان ما دارند که کتاب قطوری را تکمیل خواهد کرد لذا با اشارت مختصر آنها را یاد آوری مینمایم. تا بخشی از غنای فرهنگی آریاتباران را در پامیرات اختصاراً منعکس نماید.

قبل از آگاهی راجع به موضوع جشن سده در زیباک دیوانه شاه را باید بشناسیم.

معرفی دیوانه شاه: دیوانه شاه یکی از داعیان یا "پیر" تشیع مذهب است که مردم زیباک نامش را با احترام "صاحب دیوانه شاه" یاد نموده و حکایات زیادی را راجع به وی در ذهن دارند. این حکایات و معلومات مردم بیشتر روایتی میباشد که با جزئیات تاریخی زندگی "دیوانه شاه" در منطقه گره خورده و شایع گردیده و باگذشت تقریباً بیشتر از سه قرن شاخ و برگ های افسانوی بخود گرفته است. قراریکه نگارنده راجع به این شخصیت مذهبی که اکنون مقبره اش در قریهء "خلخان" ولسوالی زیباک موجود و به شکل هندسی مربع "بازگویندهء مشرب قلندری" ساخته شده معلومات حاصل نمودم. دیوانه شاه که شجرهء او بر سقف مرقدش با خط سیاه خوانا ارقام گردیده در زمان امامت نورالدین و شاه خلیل الله دوم (امامان نزاری) بعداز نیمه قرن دوازدهم هجری 1075- به زیباک آمده است. و به نفع امامان قاسم شاهی در زیر پوشش فقه جعفری بیشتر مذهب اثنا عشری به دعوت پرداخته است. زیرا امامان قاسم شاهی به داعیان خود درین دوران دستور داده بودند که در مناطق بدخشان که مشرب تصوف- قلندری با سلسلهء پیری و مریدی همرا و در اوج دعوت چه در میان اهل تسنن و چه اهل تشیع قرار دارد به همین طریقه دعوت نمایند. تا باشد از یک سو به سوالات فقه حاکم بر جامعه بدخشان جواب داشته و از سوی دیگر صفویان را که اکنون امپراطوری آنها همراه با انتشار تشیع اثنا عشری بر منطقهء ایران و افغانستان آنزمان "خراسان" میباشد بخود جذب نموده با این پوشش به دعوت میپردازند- زیرا امامان قاسم شاهی در "انجدان" ایران مرکزیت داشتند. و مشکلات سیاسی- مذهبی- فرهنگی خود را ازین طریق رفع نموده نزد شاهان صفوی به صفت سادات آل رسول و دعوت گذار تشیع- طریقه های گوناگون صوفیه از جمله تصوف شاه نعمت الهی و غیره قلمداد میگشتند. و هم باخاندان صفوی

رشته های قرابتی را برقرار نموده بودند. به قرار نوشته فرهاد دفتری در تاریخ اسماعیلیه فضای بازتر جهت دعوت تشیع در ایران از نیمه قرن نهم - پانزدهم میلادی فراهم گردید. "ص 523 تاریخ اسماعیلیه" برای معلومات بیشتر درباره پیوند و پوشش مذهبی پیروان و امامان قاسم شاهی با طریقه های تصوفی تشیع از جمله شاه نعمت الهی و نوربخشیه به کتاب تاریخ و عقاید اسماعیلیه نوشته فرهاد دفتری در صفحات 523 به بعد مراجعه شود، که درباره قربت های قومی مثلاً از دواج امام بوذرعلی با دختر یاخواهر شاه طهماسب صفوی معلومات میدهد. مطلب از گفتار فوق آنست که امامان قاسم شاهی این پوشش را به صفت استراتژی و تکتیک دعوت برای داعیان خود جهت رهبری و حفظ جماعت خویش در مناطق ایران- افغانستان از جمله "بدخشان" و هند قرار داده بودند گرچه اوضاع آشفته نبرد هوتکیان با صفویان شاه حسین صفوی را از میان برد و تا زمان نادر افشار دوام کرد. لذا دیوانه شاه با شیوه پوشش مذهبی فوق همراه با عده از درویشان از "سراندیب" هندوستان به زیباک آمده میر زیباک که علی مردان نام داشته را با خود مرید نموده با توفیق و استفاده از بزرگان منطقه- در قریه "خلخان" سکونت اختیار نمود وفات وی روی یکی از چوب های سقف مرقدش در سال -1102 هجری قمری ثبت گردیده است. او بازبان دری مروج (سراندیبی) صحبت می نمود. که لهجه کنونی زیبایی به جای زبان سنگلیجی بعد از دوران آمدن او به منطقه رواج یافته است. که (پاخالینه) دانشمند زبان شناس روسی در کتاب خود (زبان های پامیری) لهجه زیبایی پامیری معرفی کرده است. چند نفر از یاران (دیوانه شاه) را مردم هنوز هم نام میبرند- از جمله "شاه لنگر پروازی" و "شاه ابوالحسن" بوده که اولاده شان تا همین اواخر به صفت پیران در منطقه سکونت دارند- و از نفوذ زیادی در میان مردم برخوردار بودند. از شاه لنگر پروازی شاه قاضیده و اخان بنام "شاه لنگر" و از شاه ابوالحسن "سیدکریم" و غازی جان اولاده "شاه زیباک" در منطقه معروفند و تاکنون هم حیات بسر می برند.

که از پداران نخستین شان در همراهی با "دیوانه شاه" حکایات تقریباً افسانوی نزد مردم باقی مانده است. سه تن از شاعران قصیده سرای مذهبی نیز با "دیوانه شاه" طنطنه قلندری را با کلاه و کجکول- چراغ و عرفان مربوط به آن تبلیغ مینمودند. و اشعارشان در بیاض ها تاکنون باقیمانده در پامیرات معروف اند- "خنجری" از و اخان - بابا سقا از "کزدان" و دیوانه مجنون از زیباک فاضل مردانی اند که قصایدشان را با رباب- دف- تنبور و در عصر حاضر هم هنرمندان "قصاید خوان" "مداح" در معرکه های مذهبی اسماعیلیان "پامیر بدخشان" میخوانند از معرفت گفتارشان مردم بهره تعالی روحی میبرند. مثلاً از "خنجری" این مخمس مشهور است.

در خیالم جز هوای تو سرو بالای تو نیست

بر زبانم روز و شب جز مدح اعلائی تو نیست

دیده را کحل بصر خاک کف پای تو نیست

ای مرا در دل به جز مهر و تمنای تو نیست

غیر قلب مومنان هم جای و مؤای تو نیست

"خنجری"

قصاید خطی آنها را باری در یکی از بیاض‌ها نزدیکی از هموطنان از زیبایی دیده ام سرگذشت مختصر این شاعران توسط نگارنده در کتاب "پیران کوهستان" از قلم گردیده است.

قبل از دعوت قلندری "دیوانه شاه" در قرن دهم هجری قمری آخرین امام محمد شاهی "شاه رضی الدین" در بدخشان به قتل رسیده و عرصه برای دعوت امامان قاسم شاهی محیا گردیده بود.

قتل "شاه رضی الدین" که امام جماعت بدخشان و امیر آنها محسوب میگردید بواسطه حاکمان وابسته به مغولان هند "سلطنت سلاله بابرشاه- همایون" از قلعه "ظفر" که در آن وقت مرکز بدخشان بود طرح ریزی گردیده بود. و به اثر اختلاف میان پیروان شاه رضی الدین عملی گردید. اجرا کننده گان این نقشه "میرزاخان" حاکم قلعه ظفر "زبیرراغی" و عده دیگری از میرهای محلات بدخشان توانستند امام محمدشاهی نزاری "شاه رضی الدین" را در سال 927 هجری قمری از میان بردارند. و این احوال مدت های درازی اسماعیلیان بدخشان را از نگاه رهبری مذهبی مرکزی پریشان کرده و قدرت هر "پیر" جماعت زیر تعلیم او را به دسته های بدون مرکز مبدل ساخت.

موجودیت این اوضاع به امامان قاسم شاهی نزاری این امکانیت را برابر کرد تا بعدها بتوانند با پذیرفتن پیروان در رهبری هر دسته جماعت بدخشان را به بیعت خود در آورند. و از طریق مازون اکبر و اصغر تفکر حدودیه را بر منطقه برقرار نمایند. چنانچه در صفحات قبلی تذکر یافت دیوانه شاه که پدران در بدخشان قبل از مهاجرت به سراندیب هندوستان وطن دار و به صفت سادات در منطقه معرفی بودند را به پامیرات اعزام داشتند تا دعوت آنها را قائم نماید.

درین دوران بدخشان به نسبت هرج و مرج ملک الطوایفی یا حکومت "میرها" تقریباً به ویرانه مبدل گردید و مردم مظلوم آن با فقر و بینوائی- ظلم و ستم جانکاه- حتی کوچ رانی ها توسط "میرهای" بی رحم دست بگریبان بوده- نفوس آن رو به کاهش نهاده- صنعت- هنر- اقتصاد- پیوندهای ملی و مذهبی و تقرب اسلامی از اثر اداره هزارپا و هزارسر ستمگران از شگوفایی باز مانده بود. میرها معاملات گوناگونی داشتند از میر عمومی تا میر هزاره و صده مردم را غارت میکردند. در نتیجه این احوال شرایط برای رشد تصوف و عرفان و مکتب های مربوط به آن در بدخشان کاملاً بیشتر از گذشته مساعد گردیده- خصوصاً طریقه قلندری و عقاید آنها که تسلی دهنده و گاهی در مقابله با ستمگران از مردم دفاع کرده و اجتماعی تر از قوانین غیر عادلانه قشریون مذهبی وابسته به میرها محسوب میگردید. در ادبیات فلکورک و فرهنگ عامیانه لقب دیوانه به معنی مست از باده عشق خداوند برای آن عده از عارفان کیش قلندری اطلاق میشد که در حد آخر جذب و جنون "سکرو صهو" قرار میگرفتند.

دیوانه شاه هم با این اوصاف در زیباک و غیره نقاط پامیر زیر پوشش "فقه جعفری" دست به ایجاد تکیه خانه های دعوت زده در "خلخان" و "تکیه خوبان" لنگر و تکیه را اعمار نموده مکان های گلخن و به دور آن سماع قلندری را رواج بخشید که تا کنون هم آثار آن در قریه "تکیه خوبان" موجود است. تخت شاه و حوض آن را اکنون هم مردم در زیارت تکیه نشان میدهند. قبل از اعمار تکیه خانه درین محل هم زیارت حکیم ناصر خسرو بلخی که (حکایت آن در کتاب پیران کوهستان نگارنده ارقام یافته) موجود بوده که مردم روایت آنرا هنوز هم حکایت مینمایند. ناگفته نباید گذاشت که "دیوانه شاه" با شیوه تذکر یافته در فوق اکثر

دعاها- ثناها را با ذکر امامان اثنا عشری چه در خطبه های چراغانه و چه مراسم قربانی- دعوت های دیگر به جای امامان اسماعیلی پوشش داده و باعث پذیرفتن عقاید تناسخیه از مکتب های عرفانی هند در منطقه گردیده که بعداً باعث اختلاف میان روحانیون شغنان و اشکاشم- زیباک- و اخان در بحث های فلسفی راجع به رفتن روح به عالم بالا و پائین گردید و همچنان در فروع بعضی رسوم فرقیته ها را پدید آورد که در گذشته نبود حتی از قراین بر میآید کوشش کرده تا خود را بیشتر از سنگ و وزن حضرت حجت خراسان نزد جماعت معرفی و محبوب نماید- ولی با آن هم نتوانسته در جوهر و اصلیت دعوت های که همه شان نزد مردم طریقه و دعوت "ناصر خسرو بلخی" یا حجت بزرگوار خراسان محسوب میگردند. تغییری ریشوی پدید بیاورد او حتی در شجره نامه اش که در سقف مرقدش ارقام یافته خود را به محمد بن شاه اسماعیل مربوط داشته ولی حجت خراسان را فرزند امام موسی علی رضا قلمداد کرده که هر دو شجره بر سقف مرقد موجود اند. برای اکثر محققان معلوم است که حکیم بزرگوار بلخ از تبار آزاده گان بوده ولی سید بودنش ثبوت نمی باشد او را اگر ملقب به سید شاه ناصر نموده اند روی اصلیت تباری نمیباشد بلکه روی جوهر معنوی اش به صفت فرزند روحی امام میباشد. که از فیض قربت آن به کمال ولی بودن و مرتبه "پیری" و حجت جزیره خراسان رسیده است. لذا هدف از نوشتن شجره او در پهلوی شجره دیوانه شاه با آن تفاوت ها معلوم است که "دیوانه شاه" کوشش میکرده تا اصلیت تباری خود را زیر پوشش به ظاهر اثنا عشری نزد اسماعیلیان بر حجت خراسان رحجان دهد. که بحث روی آن از حوصله این مقال بیرون است.

دیوانه شاه و جشن سده: قبل از آمدن دیوانه شاه قلندر به منطقه پامیرات بدخشان از جمله زیباک هم جشن سده در میان مردم برگزار میگردید. دیوانه شاه این جشن سده را بنام خود بنام شاگون "صاحب دیوانه شاه" مسمی گردانید، که تا کنون هم در پانزدهم "ماه حوت" با بازی های قلندران در شب هنگام تیار کردن غذای دلیه "باگوشت" در میان لنگر "صاحب دیوانه شاه" آغاز یافته و در روز مذکور "بزکشی" "تیرزنی" "پیگه دویدن" جوانان یا رقابت آنها در دوش با دیگر رسوم برگزار میشود. متوالی زیارت و لنگر دیوانه شاه که چراغان- کلاه و کجکول قلندری او را نیز از قدیم حسب هدایت- و وصیت شان به شکل میراثی در دست دارند خانواده "وکیل قندهاری" و پسران مرحوم "عرب شاه" و دلبرشاه از همین قریه خلخان میباشد. این خانواده قبل از برگزاری شاگون از تمام قریه های پامیرات اگر رفته بتوانند، نذورات را جهت برگزاری جشن سده یا شاگون دیوانه شاه جمع آوری نموده بعداً روز شاگون به مصرف اشتراک کننده گان آن جشن میرسانند. همه "خلخانیان" و زیباکیان درین روز به خدمت گذاری حاضر گردیده عده گوسفند- بز- گاو برای ذبح کردن روغن و گندم طوری نذورات آورده بر درگاه لنگر یا تکیه خانه به متوالی تسلیم مینمایند تا از آن در شاگون بگونه که لازم است استفاده میشود.

روز جشن سده یا شاگون دیوانه شاه برای بزکشان مؤفق- دونده های جوان که اول میشوند- تیرزان که هدف را میزنند تحایف از طرف بزرگان، متوالی و مسئولان برگزاری محفل داده میشود.

سرود و موسیقی- قصیده خوانی هم با رقص های قلندران جشن را رنگین میسازد- روز قبل از جشن هنگام ذبح گاو بازی قلندران که جوهر معنی آن بر عقاید قلندران استوار است با بزکشی شکمبه گاو- روده- پاچه توسط بچه های نوجوان به شکل پیاده اجرا میشود- حتی در لنگر دیوانه شاه عرف و رسومات و حکایات موجود است که مردم آنرا اجرا و حکایت میکنند- از جمله جای گرز دیوانه شاه بر یکی از ستون های لنگر-

آمدن شاه لنگر پروازی هنگام موت دیوانه شاه بر بالین او از طریق روزن لنگر با این رباعی به که دیوانه شاه منسوبش میدارند که گویا در وقت نزع سروده.

بر خیزم و شور در جهان اندازم
تیر غم عشق در کمان اندازم
بشکافم سینه را بر آریم جگر
خوناب جگر پیش سگان اندازیم

نگارنده نمیدانم که این رباعی را دیوانه شاه سروده و یا شعرای ندیمش چون خنجری- بابا سقا و یا کس دیگر اما جوهر تصوف و عرفان- و مکتب قلندران که زندگی مادی افراطی را در جهان همیشه به یاد انتقاد میگیرد از آن هویدا است. زیرا قلندران عاشق پیشه که عشق را مدار تفکر و اندیشه خویش میدانند زندگی معنوی خود را بر مینای آن جوهر و ارسته از هوای نفس اماره و دنیای دنی قرار میدهند- از جمله "غیائی" یکی از مشاهیر عرفان و تصوف بدخشان نیز بر همین اندیشه عرفانی عشق قلندری را برتر شمرده سروده است- دیده دل گشا بین طنطنه قلندری+پای به نه فلک نهد مرتبه قلندری= تا آخر غزل و بر دنیا پرستان میتازد- دل اگر ذاکر نباشد سبزه گردانی چه سود+گر به دل ذوقی نداری کله جنبانی چه سود- از هوای نفس داری صدیت اندر آستین+نزد مردم میزنی لاف مسلمانی چه سود--- تا آخر غزل او هم دنیا پرستانرا که نفس اماره بر ایشان حاکم و غالب است تشبیه به غول و گاهی سگ نیز نموده است. که راجع به او جناب داکتر حصاریان کتاب وزین نوشته "غیاث عارف و ارسته" که به آن مراجعه شود- زمان حیات دیوانه شاه قلندر و میر غیاث الدین غیائی تفاوتی زیادی دارد ولی هر دو در زمان اوج دعوت "پیری و مریدی" تصوف و عرفان در بدخشان حیات بسر برده اند.

لنگر یا تکیه خانه دیوانه شاه: به شکل چهار ضلعی که درون آن با پنج ستون زیر سقف- دکانهای کلان- دوچرخ- تنورچه و دیکدان- دویچه دروازه- مندل ها که یکی آن لب دیکدان غذا پزی را از دکانها با هر دو چپ نخ که از دکانها خوردتر اند و جای نشستن و خوابیدن اهل خانه و مهمان خودی میباشند جدا میسازد ساخته شده- در یکی از کنج های لب دیکدان "پسکی" کنجینه خانواده قرار دارد که اشیاء و لوازم و دارائی اقتصادی خانواده در آن جابجا مینمایند. نزدیک دیکدان متصل با دیوار "مندل" بزبان غارانی و یخدرو "چاوش" دیوار در مربع به پهنای یکمتر جا گرفته که "بازپران" نامیده میشود. و هر وقت که آفتاب در آن برسد کسانیکه آنرا نشان کرده باشند به احترام رسیدن آفتاب درین نشان آن نقطه را آرد میزنند و ازین طریق احترام "میترا" نیز از کیش آریائیان تاکنون حفظ گردیده است. که غنای فرهنگ عامیانه تا معیاری ما را نشان میدهد. یعنی ساختمان آن که همرنگ همه خانه های پامیریان است.

در دیکدان کلان داخل لنگر "تکیه خانه" روز شاگون دیوانه شاه غذای شاگون به لهجه پامیری زیباک "دیله" با گوشت- حلوا پخته میشود. و در همین خانه به مردم توزیع میگردد- و در سر تکیه دکانی که دعاها از آن توسط خلیفه های مذهبی خوانده میشود کسی حسب رواج نمی نشیند زیرا میگویند آنجایی است که داعی صاحب دیوانه شاه می نشسته و به مردم ارشاد و تعلیم میکرده است. کدام وقتی بعد از وی کسی خواسته تا در آن جای بنشیند به مجرد بالا شدنش سنج بین پاگه و دکان پایش شکسته و مکافات این بی آگاهانه و یا غیر آگاهانه خوب بدست آورده است- بنا کس حق ندارد تا در آنجا بنشیند- و این خود میرساند که احترام و عقیده به کرامات آن مرد قلندر و داعی مذهبی تا چه اندازه نزد مردم بعد از وفاتش اهمیت داشته است. اکنون که راجع

به تکیه خانه یا لنگر دیوانه شاه معلومات مختصر گونهء را ارقام داشتیم برمیگردیم به بقیه موضوعات مربوط به جشن سده در زیباک که بنام "شاگون دیوانه شاه" برگزار میشود. نگارنده بعداز جستجوهای فرهنگی خویش به این عقیده رسیدم که حضرت دیوانه شاه رح ویا رانش در پهلوی تعلیم ودعوت قلندرانه خود در جهت تقویه سلسله پیری ومردی ودعوت ها با بیعت به امامان قاسم شاهی همچون داعی که بعداز وی یادگار پای برجائی درمیان جماعت باقیمانده باشد از جشن سده که یادگار هوشنگ پادشاهی پیشدادی به صفت میراث زنده وبجا مانده آریانای کهن بوده میراث گرفته. تا از یک سو این سنن باارزش ملی را زنده نگهدارد. واز سوی دیگر رسوم آنرا در لفافه پرپا نمودن "شاگون دیوانه شاه" در لنگر خود بجا آورده چنان عملی نماید. تا درمیان جماعت ومردم پامیرات اتوریته ونام او همراه با این سنت کهن سال بصفت رهبر مذهبی که از وی میراث جاودانه باقیمانده وحفظ گردد. البته به نسبت بزرگی جا ه ومقامش در میان جماعت درین کار موفق بوده است. هم به این یادگار نیاکان رنگ وبوی بیشتر مطابق به رسومات فقه اسلامی داده وهم نام خود را با این طنطنهء باشکوه در تاریخ فرهنگ عامیانه ومعیاری ما رقم زده است. تأثیر آن در دوران ما آنچنان با قوت در منطقه باقی مانده که دهقانان زیباک بعضی کارهای دهقانی خود را با این شاگون وابسته نموده آغاز مینمایند. اما باوجود این ابتکارات نتوانسته محبوبیت اجتماعی و علمی خود را در میان حتی بدخشانیان برابر با حجت جزایر خراسان درجه بندی نماید. زیرا توان علمی، شهرت بلند فضیلتی، خدمات فرهنگی "حکیم بلخی" یا حجت خراسان برای مشرق زمین ومبارزات عادلانه او علیه استعمار عرب وکلیه ستمگران وابسته به آن در قلب آسیا او را همچون غول اندیشه وتفکر ساز چنان در اوج افتخار میان بشریت رسانیده که هر انسان شریفی نه تنها با آثار ونام جاودانه اش احترام میگذارد بلکه از آن بهره میبرد وافتخار مینماید ولو اینکه حتی در عصر حاضر هم هستند گروه های درمیان اسماعیلیان که با استفاده بردن از امکانات اقتصادی در مرکز اداره امامت خارج از کشور میخواهند با فرهنگ ستیزی علیه فرهنگ پر بار اسماعیلی آریاتباران عقاید تسلیم طلبانه وسوداگرانه خویش را با تکتیک ها وسیاست های مذهبی گوناگون برای آنکه اقدار ومنفعت خود را بیشتر بر اسماعیلیان جهان تحمیل نمایند گاهی مستقیم وگاهی غیر مستقیم برای تضعیف اندیشه های والا وطریقه انسان دوست اسلامی ناصر خسرو پا در رکاب توسن رقابت میگذارند ولی معلوم دار است که در عرصهء مقابله ناکام وبه ناچار از اسب فرود میایند. زیرا مکتب انساندوستانه واسلامی حجت خراسان میاموزد که یک پیرو مومن باید اول فرهنگ خود شناسی را محراق خرد خود قرار دهد تا از آن طریق به خدانشناسی برسد این خودشناسی از شناخت جسم وافرینش آدمی گرفته تا خودشناسی ملی- وحدت واخوت ملی وسلامی برمبنای معرفت خلاق تضمین کننده حریت انسان از قید جهل وخرافات وهرچه بی عدالتی است گشته رهنمای تأمین منافع علیای ملی کتلهء عظیم از بشریت میگردد که در شهری ویا کشوری حیات بسر میبرند و وطن حق مادرانه بر آنها داشته ودارد که باید آن حق را ادا نمایند- چنانچه در دعوت بقای طریقه حجت خراسان آمده است:

بیا پدید کن از بهر خویش راهبری که بعد مرگ بماند ز نام تو اثری
به روزگار حیانتت ز ظلم دوری کن اگر تو مرد خدائی به حق بکن عملی

این دیار واین دیار این مزار و این مزار

نوت: آن چند جملات که در باره رقابت عده در عصر حاضر در جهت تزییف نمودن فرهنگ و طریقه ناصر خسرو در فوق ارقام یافت با دعوت دیوانه شاه قلندر رح و ابتکارات او که برای کسب اتوریتیه مذهبی اش در میان جماعت بصفت داعی انجام داده ارتباط ندارد- صرف برای آگاهی جوانان از رقابت های ناسالم و فرهنگ سالم زدایانه عده از افراد منفعت جوی که در دوران ما علیه ارزش های ملی و فرهنگی خود برخاسته به نفع بیگانه ها آب را خیت نموده ماهی میگیرند نوشته شده. تا با تعمق درباره بعضی امور فرهنگی که بر ما تحمیل میشوند تفکر نمایند. دیوانه شاه قلندر رح از طریق برپا نمودن جشن سده تحت عنوان برگزاری شاگون دیوانه شاه خدمات زیادی را هم در جهت حفظ سنن با افتخار نیاکان انجام داده است که قابل احترام و تمجید میباشد او نظریه زمان خودش سطره صفویان و میرها حاکم در محلات بوده کارهای خوبی را هم انجام داده که قابل تقدیر میباشد. از جمله یکی هم آوردن عده از مردمان غاران و اشکاشم و واخان از سر قل یارکند دوباره به اوطان شان که از جور و ظلم و چپاول میرها به ناچار وطن خویش را ترک گفته راهی دیار غربت شده بودند میباشد- که در نتیجه این مهاجرت و کوچ رانی ها نفوس مردم ما در منطقه بسیار ناچیز گردیده بود- ولی دیوانه شاه قلندر این مشکلات را از سر راه شان برداشت. ریشسفیدان قریه زوار دره غاران این حکایت را بارها برای نگارنده نقل کرده و کسانی را که این داعی قلندر مشرب در غاران- اشکاشم و غیره به دیار خویش آورده و جابجا نموده بود نام میبرند که درین دوران خانواده های زیادی از این شجره ها نفوس منطقه را تشکیل داده اند.

هم چنان دیوانه شاه قلندر رح خود مشوق پهلوانی- جوانمردی- دلاوری و کرامات انسانی بوده که در جشن سده او یا شاگون دیوانه شاه تجلی یافته- چون تیرزنی- دودین پیگه- اسب سواری- گرز زنی و غیره که در جریان از آن حکایت گردید میباشد. که در صفحات بعدی راجع به تیر زنی و قباق زدن حکایت خواهم کرد.

جشن سده یا "خیرچزان" مردم شغنان با شاگون دیوانه شاه در زیباک از نگاه گونه اجرای مراسم فرقیته های را دارا میباشد که این فرقیته ها در اجرای مراسم بوده و در اصل و نهاد یکی میباشد- شاید این فرقیته ها به نسبت عوارض و مشکلات جیوپولیتیکی- جیوفیزیکی و شیب و فراز تاریخ پدید آمده باشد زیرا راه های صعب العبور کوهستانی که کوه ها در دو طرف ساحل اکسوس باعث آن گردیده بعد از حملات مغول- تیمور و حکومت میرها بیشتر مردمان منطقه را از رفت و آمد و اشتراک در مراسم یکدیگر به مشکل مواجه ساخت. ازینرو این فرقیته های فرهنگی- پدید آمد نگارنده به این عقیده میباشد که زبان های پامیری تا زمان حکومت یفتلی ها یکی بوده با قوت در منطقه تا تخارستان حصه از جنوب هندوکش و شمال آن تکلم میشده و از جمله زبان های متداول عصر آریائی شرق کشور بوده است. راه ابریشم تا زمان موجودیت شاهان آریائی و قدرت و دولت مرکزی از طرف حاکمان جهت رفت و آمد کاروانهای تجارته تحت توجه قرار داشته، تفاوت های لهجه در زبانهای پامیر در دو طرف ساحل اکسوس و مسیر راه ابریشم بعد از دوران یفتلی ها که کشور راه ابریشم را تا جایی از دست داد و جاده ها ویران شد با طلاطم لشکرکشی های داخلی و خارجی سردچار گردید بمیان آمد. که نمونه این تفاوت ها و همگونی ها را در زبان (اشکاشمی- شغنانی- واخانی- سنگلیجی- منجانی) پشتو و زبان فارسی قدیمی بدخشان همین اکنون هم میتوان دید و باز یافت. که درین باره مارخان و محققان زیادی نظرات شان را ابراز کرده اند. ولی در خود منطقه تا حال تحقیقات همه جانبه صورت نگرفته است تا حقیقت احوال را ثابت نماید.

برای اثبات موضوع همین جملات رفتن و آمدن به اشکاشمی توغد- آغد- به شغنانی توید- یازد را میتوان مثال داد که چگونه از یک اصل با این تفاوتها شکل گرفته اند. ومانند آن در مراسم جشن سده هم فرقیته هائی پدید آمد اگر در دیگر مناطق کشور به نسبت حوادث تاریخی- فرهنگی ویا کوتاه اندیشی های متحجرانه قدرت ها این مراسم اجرا نمیگردد، در پامیرات با همان- تجلی کهن ولی مطابق به شریعت دین مقدس اسلام اجرا میگردد.

خلاصهء کلام اینکه جشن سده که در زیباک و شغنان با مراسم خود برپا میگردد- باز گویندهء هویت تاریخی و غنای فرهنگی مردمان این سرزمین است که در فوق بیان گردید.

هنر تیرزنی بر قباق: هنرمندی آریانیان هنگام نبرد ها و نشان زدن ها با تیر و کمان در شهنامهء بی زوال فردوسی تواریخ فرهنگ ما عیان و بیان میباشد. از جمله این هنر در پامیرات نیز تا اکنون حفظ گردیده صرف نظر از جنگ سی و چهار سالهء تحمیلی و خانمان بر انداز که حاکمیت تفنگ بر قانون و تعقل رحبان یافت جوانان ما از نگاه هنر سپورتی رزمی به آن علاقه دارند. در طوی ها و جشن ها به نشان زنی مسابقه ورقابت میکنند. در پامیر بدخشان تاکنون هم بالای سر کودک نو تولد که پسر باشد از چوب تیر و کمان ساخته آویزان میکنند تا در بزرگی همچون "آرش" و رستم کماندار معرکه های زندگی باشد.

در ولسوالی زیباک کوزه را روز شاگون دیوانه شاه "جشن سده" در همان جای معین هر ساله به فاصلهء سه الی چهارصد متر نشانه مانده و جوانان با تفنگ های دست داشته نشانه میزدند هر کسیکه موفق به هدف قرار دادن نشان میگردد تیرزن قابل محسوب و تحفهء دریافت میداشت این کار در اکثر نقاط دیگر بدخشان هم رواج دارد. از جمله در منجان جوانان با تیر و کمان کهن که تیر آن 7 سانتی متر است و پردار است به شکار پرندگان میروند- و خوب هدف را به تیر میندند. نشان زنی با فلاخن نیز رواج دارد.

اما در قدیم ترها خصوصاً در قریهء غاران این مسابقه انداخت با کمان پلتهء با سواری اسب اجرا میگردد که بنام "قباق زنی" شهرت داشت. این بازی در طوی ها و عیدها و شاگون "نوروز" برپا میشد و به بسیار هیجان انگیزی اجرا میگشت. و آن طوری بود که "کدوی" کلانی را پر از خاکستر کرده بر بالای چوبی به اندازهء سه متر درازی در میدان میبستند و آن چوب را در زمین محکم نموده یعنی کمی از آن را در زمین فرو نموده تا کدو را در بالای آن به اندازهء سه متر از زمین بلند نگهدارد. ویا گاهی بزغالهء را بر سر بلندی به همان اندازه که مشرف به میدان مسابقه باشد نشانه میگذاشتند. سواران اشتراک کننده درین مسابقه با اسب های تیز لگام و سرکش به میدان آمده صف آرائی خویشرا طوری درین میدان وسیع که برای دوش- خیز و سرعت جهش اسب و مهارت سوار مشکلی ایجاد ننمایند مطابقت میدادند که از قانون های تثبیت شده این مسابقه فول و تخلف صورت نگرفته باشد.

نوع بازی: در دست هر سوار ویا شانء او کمان های چقماقی ویا تفنگ معروف به پلتهء مجهز به تیر و باروت سیاه قرار داشت. هر سوار با دوانیدن اسپش و در جریان این سرعت مکلف به زدن هدف بود تا از فاصلهء اقل پنجاه متری هنگام عبور از رویروی هدف با لیاقت و مهارت خود بتواند هدف را به تیر بزند. او قبل از جهانیدن اسب بسوی هدف "پلتهء پختهء" کمانش را آتش میزد و با این پلتهء که بالای ماشهء دوشاخهء کمان محکم کرده میشد باروت داخل دیکک کمان را بعد از گرفتن "قلور" یا نشان آتش میداد- باروت داخل

دیکک جرقه میزد و جرقه هایش از سوراخی متصل با دیکک داخل کمان که پراز باروت البته به اندازه معینی بود و بر سر آن تیر در بالای باروت جاسازی میشد کمان آتش میکرد و تیر از خانه کمان بسوی هدف پرتاب میگشت. ناگفته نباید گذاشت که تیر بواسطه سمبه چوبی که یک سرش با پوشش مس و یا برنج پوشانیده شده بود از طریق دهن کمان بداخل آن بالای باروت با ضربه محکم میشد- چین و اندازه محکم باروت برای پرکردن کمان توسط آلات مخصوص کمان برای سوار قبل از مسابقه معلوم و آماده بود لذا برای پرکردن دوباره کمان برایش مشکل وجود نمیداشت. هرکس که موفق به زدن هدف میشد و در تکتیک انداخت استاد میبود از محفل گاو و یا چین و لنگی را خلعت میگرفت. و بنام قباق زن ماهر معروف میگردد. قباق- در ادبیات عامیانه معیاری زبان فارسی دار و یا اعدام را گویند.

بازیها در ناحیه روشن که یکی از منطقه های شاداب شغنان میباشد و با زبان مادری مشحون از لغت و کلمات روستائی و اجزای مربوط به آن صحبت مینمایند- در جشن های "شاگونی" خویش بازیهای سپورتی قدیمی آریایی از جمله پهلوانی- "کشتی گیری" - گوی بازی توسط اسپ چابک و دوند را با همه مهارت های چوگان زنی آن تا سالهای اخیر حفظ نموده و پهلوانان آن در میدان های منطقه شغنان موفق ترین پهلوانان محسوب میگرددند. و این گوی بازی با اسپ در سرحد و اخان هم رواج دارد.

روشنان بازیهای هیجان انگیز دیگری نیز دارند که طوری نمونه به طور مختصر یادآور میشویم.

1. گوی زدن جوانان در میدانهای قشلاق ها بدون سواری بر اسپ که با دویدن رقابت صورت میگیرد هر گروهی که قویتر مهارت خود را در فنون چوگان "چکان" و بردن توپ "پوت" به جایگای "آل" هنرمندانه انجام دهد- نامش در منطقه مشهور گشته شهرت عالی کمایی مینماید. و این باعث میگردد تا اطفال از خوردی به پهلوانی و ورزش دل ببندند و تشویق شوند تا پهلوان با نام و نشان ملک خود باشند. در شغنان نیز جوانان پیاده گوی بازی مینمایند.
2. بزکشی در میان آب و یا جهیلکی که برای این مسابقه در قشلاق های شان طبعی یا غیر طبعی وجود دارد- و آب آن از میان بالاتر نباشد جوانان پوست گاو محکم را از زیر شرشره که "آب جوی از آن به پایین میریزد" با رقابت زورمندی در مقابل هم برداشته و با دوش بسیار سریع به جهیل میکشاند و بعد در میان جهیل هرکس به نفع خود رقابت نموده آنسویه از همه با مهارت و زورمندتر میباشد دوباره آنرا به همان شرشره آب آورده و می اندازد از کلان یا قریه دار و دیگر بزرگان تحفه دریافت میدارد- درین بازی هر قدر که تعداد بازی کننده زیاد باشد به همان اندازه هیجان انگیز است و برای بازی کننده زور و بازو و مهارت زیاد لازم است تا بر همه رقبای پهلوانی او ثبوت گشته و از میان آب موفق بدر آید.
3. "دندان گیرک" گردآو روشنان در جشن های شاگونی درین بازی به کسی که موفق میشود تحفه و یا جایزه کلانی میدهند- از جمله- چین- یا جوانه گاو و غیره اجناس.

بازی طوریت که دیک چوینی کلان را که در خیرات ها- طوی ها و جشن ها جهت پخت و پز استفاده آورده در یک صفه بلند و هموار جابجا میکنند- و بعد آنرا لبالب پر از آب پاکیزه جویبار نموده همراي آب داخل آن تقریباً به مقدار یک سیر آرد جو و یا گندم را مخلوط کرده "قسمیکه آرد با آب خوب حل شود" و آنرا گرداو

مینامند و یک سکه پنج افغانیگی یا دو افغانیگی فلزی را به داخل این "گرداو" می اندازند تا در عمق دیک به زیر آن آب و آرد حل شده آن پنهان شود. آنگاه از جوانان حاضر به مسابقه دعوت میکنند تا دست های خود را پشت سر گرفته و بسته نمایند. بزرگان و تماشاچیان به فاصله معین از صحنه مسابقه جا گرفته و کسیکه بازی را کنترل میکند "رفری" از طرف مجلس تعیین شده پهلوی دیک ایساده شده به کنترل رقابت بازی کنان آماده میگردد. آنگاه افراد بازی کن که دست هایشان در پشت سر بسته میباشند سرهای خود را در "گرداو" دیک فرو میبرند بعضی ها سر خود را تا شانه و بعضی ها تا گردن یعنی به اندازه بلندی و کوتاهی قد یا گردن در آب دیک با دندانها و لب هایشان به جستجوی سکه فلزی میپردازند. هر جوانیکه توانست با دهن آن سکه فلزی را از میان "گرداو" بیرون کشید جایزه بدست میآورد. البته در جریان بازی هیچ کس حق ندارد به دیگری مشکل ایجاد کند اگر افراد بازیگر زیاد از اندازه محیط دیک باشند. در آنصورت بازیگران به چند گروپ تقسیم شده هرگروپ به نوبت بازی را اجرا مینمایند برای بازی از ده الی پانزده دقیقه وقت تعیین میشود. کسانیکه نفس شان به سر میرسد میتوانند سر خود را از دیک کشیده نفس تازه کرده و دوباره سر در دیک فرو نمایند با موفق گشته یا گاو را به صفت جایزه از آن خود سازد. برای بررسی تمام بعدهای فرهنگ عامیانه پامیریان و پیوند آن با گذشته تاریخ و تمدن آریانا و وقت و زمان و محیا گردیدن شرایط کاری مجهز به کار است تا محققین بتوانند. غنای کمی و کیفی آنرا در پیوند با فرهنگ ملی ما روشن و با نسل های آینده معرفی نمایند مثلاً در فرهنگ عامیانه مردم شغنان- واخان- زیباک- منجان- اشکاشم- شیوه و خنج برای هریک از اجزای برگزاری این مراسم نامگذاری هائی مشخص میباشد که اکثرشان در زبان اوستایی و کتابهای مربوط به آن تذکر یافته و رابطه این نامگذاری ها و در مجموع زبانهای پامیری را با پیوند محکم آن با زبان اوستایی بازگویی مینماید. مثلاً کلمات- شگون- پتچلوم- که "شاگون" "وپتچلوم" میشود اکنون هم در فرهنگ عامیانه پامیر شاگون به معنی "نوروز" یا شگون نیک که این روز دارد و فرخنده گی و سعادت به بار میآورد یعنی "فعال نیک" "وپتچلوم" آنگاهی که بابه دهقان قبل از همه در روز مراسم نوروزی "شاگون" بعد از سفید کردن خانه با آرد باقلی و یا "مشنگ" که در زبان عامیانه آنها هم "باقلا" "مژک" نامیده میشود و توسط خانم های خانه "کی بانو" دروازه خانه برویش بازگشته دهقان داخل خانه شده غذای را که "قماچ" از آرد گندم با سمنک و روغن زرد است را با خواندن دعا صرف مینماید البته بعد از ورود وی راه مبارک باد همه همسایه گان که در جریان روز به خانه های یکدیگر میروند- و شاخچه ها از درخت بید "نمونه" سرسبزی و شادابی" بدست گرفته "شاگون بهار مبارک" میگویند غذای سمنک با قماچ یا دیلیه "باج" را میخورند و دعای "شاگون بهار- مبارکتی کار- یک دانه ما هزار- هزار ما بی شمار- بحق خوجه عبدالله انصار" کرده و آمین میگویند- و از خانه او برآمده به دیگر همسایه میروند. یا به عباره دیگر این بابه دهقان- پتچلوم را خورده آمدن همسایه ها را جهت مبارک بادی چنانی که در فوق تذکر یافت افتتاح مینماید. در فرهنگ عامیانه دهقانان پامیر خواجه عبدالله انصار پیر دهقان محسوب گشته- در کارها از نام وی تبرک میجویند. گرچه در همین مراسم طفلی را به مرکب سوار کرده به دروازه خانه "شاگون کرده" با بابه دهقان رئیس خانواده- یکجا همایی نموده از دهن دروازه خانه صدا میزند که من دولت شاگونی را به شما آورده هم و سه بار آنرا تکرار میکند و آنگاه "کی بانو" با خانم بزرگ خانه در حالیکه آرد سفید را در کف دست دارد و دروازه را باز مینماید و با داخل شدن آنها این آرد را مبارکباد گویان بر شانه راست طفل و بابه دهقان میچسپاند- و آنها هم خمچه درخت یا شاخچه درخت را به وی اهدا مینمایند و این خانم این شاخچه ها را که بعضی نمونه گندم و بعضی نمونه باقلی اند و رنگ هر شاخچه باهم فرق میکند را از آنها با احترام زیاد

گرفته استوار مینماید ما برای آنکه دوباره این کلمه اوستایی و حفظ آن در فرهنگ پامیریان مثالهای گفته باشیم با شرح مختصر بالا پرداختیم- اگر در باره شاگون بهار با رسم و رواج هایش در پامیرات که اکثرشان همان تکرار رواج های کهن آریایی در عصر ما میباشد مفصل و کامل صحبت نماییم ناچاریم کتاب بزرگی را تألیف نماییم که من امیدوارم این عرصه برای پژوهشگران دانشمند خود منطقه با اثر کمک های منابع فرهنگ دوست وطن خواه و عدالت پسند ملی و بین المللی که خواهان ترقی علم و دانش و همگرایی و یکدیگر فهمی تمدن بشری اند روزی میسر گردد. اکنون که کلمات "شاگون" و (پتچلوم) اویستانی را شرح کردیم راجع به بقیه مراسم آن صحبت مینمایم.

شاگون بهار - که اکنون بنام نوروز عالم که از طرف جامعه بین المللی به مثابه نوروز جهانی شناخته شده با تمام ویژه گی هایش بازگوینده تاریخ- و تمدن پرافتخار نیاکان ماست- و چه خوب است که همه ساله با درخشش پرتو میترا و تجلای زرین شعاع پربرکت او بر نشانی های نجومی عامیانه پامیریان که بنام قلات های شاگونی برفراز کوه های متصل با قشلاق های شان میتابد در فضای صلح و دیموکراسی- صفا و صمیمیت - وحدت ملی و عدالت استقلال و حاکمیت ملی و سعادت همه ملت عزیز افغانستان عزیز برگزار گردد و با این سرده زیبای نوروزی از روزن خانه ها به داخل خانه سفید دیده با آرد شاگون راه سفید شادی و سعادت میباشد با صلابت تمام توسط نوجوانان ندا سردهند.

نوروز شدو لاله خشرنگ برآمد بلبل به تماشای دف و چنگ برآمد

مرغان هوا نعره مستانه کشیدند مرغ دل من از قفس تنگ برآمد

شاگون بهار اولین بار توسط جمشید پادشاه پیشدادی که به فرکیانی تخت ساخت- بوی های خوش آفرید- طبابت و تندرستی آورد کشتی ساخت و از آب گذشت و بر پا گردید چون بر تخت نشست بنا به گفته فردوسی-

سرسال نو هر مز فرودین+ بر آسوده از رنج تن دل زکین- به نوروز نو شاه گیتی فروز+ بران تخت نشست فیروز روز- بزرگان به شادی بیاراستند+ می و رود رامشگران خواستند+ چنین جشن فرخ از آن روزگار+ بمانده از آن خسروان یادگار

در نوروز نامه منسوب به حکیم عمر خیام آمده است "گویند ایزد تبارک و تعالی بدان هنگام که فرمان فرستاد که خورشید ثبات برگیرد تا تابش و منفعت او به همه چیزها برسد" آفتاب از سر حمل برفت و آسمان او را بگردانید تاریکی از روشنایی جدا گشت و شب و روز پدیدار گشت و آن آغازی شد مر این جهان را "نوروزنامه ص3- در فرهنگ کنونی پامیریان بدخشان نور و روشنی یکی از عقاید نهادینه فلسفی در مذهب و رسم و رواج های دینی و فرهنگ عامیانه مربوط به آن میباشد- که در باره توضیحات مختصری مینماییم. که چگونه مقدسیت نوروز در فرهنگ کنونی اسلامی آنها پابرجا مانده است.

خانه سکونت پامیریان که در اوراق قبلی راجع به آن حرف های داشتیم دارای روزن کلانی میباشد که نور و روشنی از آن به داخل خانه میتابد- عرفه نوروز یا "شاگون" بنا به ثبوت های مروجه عامیانه آنگاهیکه نور آفتاب از روزن بالای نشان نوروزی در داخل خانه و هم بر "قلات های نجومی" کوهستان مطلقه بتابد یعنی یکروز قبل از شاگون گرفته میشود. اعضای فامیل نور آفتاب را بالای نشانی همیشگی خود میبینند فوراً

مشتی از آرد را گرفته بر مقدمش بالای نشانی نثار مینمایند و سفیدی آرد از علامات جامه سفیدی فریدون بجا مانده که با آن به جنگ ضحاک رفت و (فردوسی) میگوید- بپوشید پس جامه نو سپید+نیایش کنان رفت دل پر امید+فریدون به خورشید بربرد سر+ میان تنگ بسته به کین پدر. (شهنامه)

ودرخانه بوی خوش را منتشر نموده دختران خوردسال "لفتک ها" که نوعی از اسباب های بازی آنها میباشد را با تار و سوزن یک چمچه شیر در پرتو نور خورشید که بر نشانی نوروزی داخل خانه تابیده میگذاردند- و از آن شگون نیکو را برای آینده خویش آرزو مینمایند- و میگویند فردا "شاگون" است.

بوی خوش که عبارت از مالیده آرد با سپند- و گل های کوهی و گیاهی که در میان مردم "عرق رسول ص" نامگذاری و مخلوط با روغن زرد نموده بر دیواره پیش روی "دیکدان" یا تنور نان پزی داخل خانه بالای یک بیلچه آتش گرفته شده از تنور "دیکدان" گذاشته میشود و بوی لذت بخش آن به تمام گوشه های خانه انتشار میابد و خانه را فرا میگیرد- در شاهنامه حکیم فردوسی ساختن بوی خوش به جمشید نسبت داده شده+ دیگر بوی های خوش آورد باز+ که دارند مردم بپوش نیاز- چه عود و چه عنبر چو روشن گلاب+ چه بان چو کافور چون مشک ناب- ص 22 (شهنامه پادشاهی جمشید)

(لفتک) که کلمه است از لغت عامیانه مردم بدخشان "گودی- دخترک چوبی کوچک که رویش با ریسمان های رنگه ساخته شده و لباسش تا آرایش دیگر معرف لباس محلی دخترانه منطقه میباشد" و در زبان شغنانی پامیری آنرا (ژینجچ) و در اشکاشمی "لفتک" و به واخانی آنرا " کیسکن" میگویند که همه کلمات اوستایی اند چون مطالب ما از مقدسیت نور در فرهنگ پامیریان است لذا از موضوع خارج نگشته در باره توضیحات خویش را ارائه میداریم -نور- در مذاهب وادیان کهن آریائی از مذهب مزدائی- زروانیسم- مزدیسینه "زردشتی" که وابسته با یکدیگر میباشد جایگای اساسی خود را دارد. احسان طبری در کتاب جهان بینی های خویش از قول دانش مند معروف گرشمن مینویسد: به عقیده گرشمن در مذهب مزدائی کهن "اور مزد" خداوند خیر"- مهر "میترا"- ناهید- "زهره" در مرکز قرار دارد نه تقابل "اورامزد" و اهریمن". صفحه 64 مزدیسینه.(جهان بینی ها)

اورمزد در زبان های کنونی پامیری:

به زبان اشکاشمی- اور معنی باران و مزد بمعنای فایده را گویند- و به زبان شغنانی- (مزداو) را میتوان صاحب سازندگی معنا نمود- چون خداوند خیر "اور مزد" با- (میث) به شغنانی یعنی روز- "میترا" آفتاب- ناهید- ستاره زهره "نورسعدت" همه منتشر کننده نور میباشد با کلمه "مهر" که بازتاب آن گاهی در آسمان اگر صورت میگیرد پامیریان آنرا باز شدن دروازه عرش و تجلی عقل کل می شمارند و به حرمت آن مراد کامیابی ها بر مشکلات را از خداوند یکتا میخواهند.

یعنی از فلسفه عقیدتی نیاکان ما قبل از دین مقدس اسلام و پذیرش آن در چوکات زبان و تفکرات عمومی مردمان پامیر بدخشان کنونی چنان بازتاب یافته که میتوان به مسایل موشگافانه تحقیقات علمی و تاریخی آن و چگونگی توافق و تقویه فرهنگ آن در خدمت فرهنگ اسلامی و ملی، سود جست و با شعار به پیش به سوی نور در مقابله با ظلمت برخاست چنانچه گفتیم از مذاهب کهن مزدائی و زروان- که به معنی بیکران و زمان یاد

هر است تا مزدسینه "زردشتی" و بعد ها مذهب مانی که خیر و شر- اوهورا مزدا و اهریمن را چون گوهر ظلمت با تفاوت های فکری نهاد عقیده دینی قرار داده اند را میتوان در عقاید مذهبی اسلامی تشیع پامیریان که شکل عنعنات اسلامی را بخود گرفته باز یافت و نگارنده فکر میکنم که توحید در مذاهب آریائی کهن ما با بخش های دیگر عقیدتی اش در پذیرش دین اسلام و غنای آن در منطقه نقش به سزائی داشته است- زیرا اسلام که دین کامل از طرف خداوند برای همه بشریت است عقیده نور و خرد را بر جهل یا پیروزی خیر را بر شر و اهریمن- نیکی را بر بدی با پرستش یگانه لاشریک به ارمغان آورده لذا مساعدت و شرایط ذهنی و عینی برای پذیرش و تقویه آن بواسطه آن فرهنگ متجلا و غنی مشرقزمین "آریانا" "پندار، گفتار و کردار نیک" و غیره کمک کرده است. و اینکه در بعضی نقاط ایران و پادشاهان آریائی در مقابله با سپاه عرب قرار مگرفتند شاید بیشتر بخاطر حفظ قدرت و حاکمیت ملی شان بوده باشد.

در فرهنگ عامیانه پامیریان آن رسوم و عقاید مثبت آریائی تجلا یافته که در تطابق و تقویه عقیده وی اسلامی از جمله جان و خرد و طبیعت- وحدت و اخوت- آزاده گی و جوانمردی- صلء رحم و نیکی و حفظ ارزش ها و سنن با افتخار ملی- ترقی خواهی تأمین و عدالت میان همه مسلمانان و بشریت عالم نقش مثبت بازی مینماید. مثلاً این رباعیات را که در یکی از کتابهای مذهبی اسماعیلیان "مرآة التحقیق" نوشته شده که منسوب به نصیرالدین طوسی میباشد میخوانیم.

اول زمکونات عقل و جان است اندر پی او نه فلک گردان است
زین راز چو بگذاری چهار ارکان است پس معدن پس نبات پس حیوان است

صفحه 25 باب سوم

ویا:

ببست و نه گردش دادند ترا آدم ساختند سیزده کـردار دیگر اندرم انداختند
گر تو انسانی بیان گردش خود را بدان ورنه جانرا در تن هر زنده هم انداختند

"شبستری"

در بیان فوق عالم خودشناسی راه به سوی خدانشناسی میبرد و خرد و جانرا که پرتو از نور ذات امرباری میباشد تذکار میدهد- و رابطه فرهنگ کهن ما را با تطابق کامل به اسلام بیان میدارد.

یعنی عقل و جان یا (عقل نفس) به امر حق تعالی که نور عالم علوی اوست. نه فلک همان نظام "شمسی و سیارات نه گانه آن" به چهار ارکان- آب- خاک- آتش و باد بوده-با مولید ثلاثیه "معدن- نبات- حیوان- ساختمان اولی مکونات تا حیوان را معرفی میگردد که از میان حیوان انسان که دارنده شعور خود شناسی و خدانشناسی میباشد ویا به عباره دیگر اشرف مخلوقات گردیده است و پا به میدان بندگی- طاعت و عبادت- میگذارد. تخم از پشت پدر به رحم مادر انتقال یافته در طی نه ماه و چند روز پای پرورش از جنین تا آخر هفت اعضای بدن را تکمیل نموده بعد از تولد در مدت یکسال که دوازده ماه است به مرحله تشخیص و تمیز

قدم میگذارد- درین دوران بیست و نه گردش را تکمیل مینماید- پنج حواص ظاهری پنج باطنی با خواب و بیداری و تلاش و تعقل کرداریست که او را به پایه اشرف المخلوقی میرساند پنج حواس ظاهری چشم- گوش- دهن- بینی- دست ها و پنج در باطن بخل- شهوت- کبر- خشم- حسد با سه ضرورت عمده حیات یعنی خواب و خور- بیداری و تلاش برای ادامه یا ضرورت بقا یا تسلسل حیات با- فهم جزئی (عقل جزئی) مبداء میعاد می باشد.

در مقایسه این گفتار ها چه با مفرقت مذاهب کهن آریائی قبل از اسلام و چه در تصوف و عرفان اسلامی همگونی های زیادی موجود است. و یامثلاً در رباعی ذیل مقایسه- "پندار نیک- گفتار نیک" را که اساس- تربیه انسان و کرامت او درین مزدسینه زردستی میباشد به وضاحت میتوان با اسلام در فرهنگ کنونی ما مقایسه نمود

میگفت نبی که اهل جنت چار است
پندار خوش و زبان خوش گفتار است
سوم دل نرم چارمین دست سخا
رحمت به کسی که این چهارش یار است

"خواجه عبدالله انصاری"

صلهء رحم که یکی از مکارم اخلاقی در اسلام است با آن سه نکته اخلاقی کهن- پندار- گفتار- کردار نیک یکجا شده - اندرز فرهنگی را در تربیه انسان مسلمان واضح مینماید. همچنان در یسنایی 45 قطعه 2 کتاب اوستا آمده است. "آن دو گوهر که آن گوهر خرد مقدس به آن گوهر خرد خبیث گفت! اندیشه- آموزش- خرد و آرزوی گفتار و کردار- زنده گی و روان ما باهم یگانه و یکسان نیست. (احسان طبری جهان بینی ها ص 40) در فرهنگ مذهبی خودشناسی پامیریان همین مطلب چنین ابلاغ گردیده - دو شهرند در وجود بنده پیدا+بود آفاق و انفس نام آنها+پس آنها ضدیت دارند باهم+که بی فکری نباید کرد آدم ص 30 کتاب جلالی شاه بخاری یعنی شهر آفاق آن گوهر خرد مقدس و شهر انفوس آن گوهر خرد خبیث را تمثیل مینمایند. در نوروزنامه خیاام همچنان آمده که در روز نوروز خداوند تبارک و تعالی دوازده فرشته را مؤظف گردانید تا چار آن بر آسمان اهریمنان را نگذراند- چهار آن بر چهار گوشهء جهان تا اهریمنان را گذر ندهند تا از کوی قاف در گذرند چار دیگر بر آسمانها وزمین ها میگردند و اهریمنان را از خلیق دور میدارند. نوروزنامه ص 3

تأویل این بیان فوق در عقاید پامیریان و روز نوروز ظاهری و باطنی آنها تجلی یافته است- مطلب از نوروز باطنی آن است که اگر خانه ها را با رسوم "جمشیدی"- "آریائی"- "اوستائی" با آرد سفید مینماید و از چروک و دوده سیاه پاک میسازند باید خانه وجود معنوی خود را نیز شاگونی نمایند. یعنی بدی ها و افعال ذمیمه را به افعال حمیده و نیکوئی مبدل سازند تا روز بر ایشان نو شده باشد. چنانچه در کتاب مذهبی هفت باب ابواسحاق آمده است.

نوروز ظاهری بود اندر تغییر سال نوروز باطنی نبود جز تغییر حال

نوروز اهل صدق بود تغیر فعل نوروز اهل کذب بود زیب جسم ومال

نوروز آن بود که بود ایمن از زوال

(صفحه 35 کتاب قلمی)

خوراک نوروزی پامیریان(4) روز شاگون در ورق های قبلی تا جائی ذکر گردیده- تنها در شغنان دلیه با گوشت و شیرپیره از تلقان و چهار مغز نیز غذای نوروزی محسوب میگردد- بقیه رسم و رواج های مربوط به این روز- در پامیر بدخشان "اشکاشم- شغنان- واخان- زیباک- منجان- شیوه- روشن" و غیره نقاط آن آنقدر انبوه است که برای نوشتن آن همه کتابی باید ارقام نمود- از جمله گاو براری- تخم براری- باقلای قاقراخ- سه روز از قماچ نوروزی برای خوشاوندان امید ارسال داشتن که آغاز آن در جارو بستن- پرسیدن ساعت سعد را از ملا و سفید کردن خانه با آرد در آمدن در خانه و غیره در بر میگردد در چوکات رواج های اجرا میشوند که همه به فرهنگ کهن سال آریائی ما اکنون با شیوه فرهنگ اسلامی ارتباط محکم داشته و وثیقه زنده بجا مانده آن محسوب میگردد.

درین روز در "واخان" اسپ ها را جهت دواندن و رقابت سپورتی به "پیگه" می برند- صاحبان اسپان تقریباً یک ماه زحمت میکشند تا اسپ خود را برای رقابت در "پیگه" آماده نمایند- این اسپ ها را آنقدر برای دویدن عیار و آماده میسازند که فاصله 8-9 کیلو متر ویا بیشتر از آنرا در مدت تقریباً 15-20 دقیقه طی نموده به خط آخر میرسند- سوار بر پشت برهنه اسپ با مهارت او را کنترل نموده به پیش میتازد- اسپ دوند- اول میاید و تحفه خوبی دریافت میدارد تا اسپ سوم جایزه نصیب میشود- این پایگه دوانی اسپ ها در روز شاگون بهار یا نوروز در اشکاشم- زیباک نیز رواج داشت- بزکشی نیز در روز های نوروز با تخم جنگی و دیگر بازی توسط پهلوانان چاپ انداز و جوانان اجرا میگردد- خلاصه فرهنگ عامیانه ما نوروز جاویدان را در آغوش پاکیزه نسل های دیگری که بعد از ما میایند حفظ خواهند نمود- برای اینکه راجع به نوروز عالم در پامیرات معلومات مفصلتری دیگری داشته باشیم- بقیه حکایت اجرای نوروز را که هزاره بیک (سودا)نموده است با گفتار فوق ضمیمه مینمائیم.

البته رواج های مراسم نوروزی در پامیرات تقریباً یکسان میباشد- که جوهر آنرا در نظر باید داشت که از یک سرچشمه آب میخورد و با عنعنات دیگر جاهای پامیر مختلط و عمومیت دارد.

در بیستم ماه حوت صدای آمد آمد نوروز در منطقه طنین انداز میشود- زن ها مقدار ضرورت گندم را در سبد انداخته با آب تر میکنند که بانوی هرروز مقدار آرد را شیره ساخته بالای گندم مذکور میریزد تا سبز شود- و بعد آنرا توته توته نموده در دیک انداخته زیرش آتش کرده آنرا خشک میکنند- که بعدها از آن سمنک وشاشپ بیار میکنند که هر دو غذای نوروزی میباشدند- از جمله غذای "شاشپ" در شکاشم- واخان- زیباک و کلمه باج در شغنان مروج است.

بچه ها را با ساعت نیک که مالاها آنها هدایت میدهند به دنبال چخ یا "کلک" بزبان عامیانه به دشت گنج آباد و دیگر جاها که این بتهه سخت در آنجا زیاد است اعزام میدارند- بعد از آوردنش در روز نوروز از آن جهت پاک سازی "دوده" که در خانه وچت آن جای گرفته به صفت جاروب پاک کاری استفاده مینمایند.

روز نوروز با تقویم که نزد عدهه از مالاهاى مجرب قریه جات از حرکت آفتاب به خانه حمل در کوه ها نشانی شده موجود است تعیین میگردد. یعنی وقتیکه آفتاب در همان نشان غروب کرد میگویند که فردا نوروز است. در "واخان" این نشانی نوروزی را به حجت خراسان منسوب میدارند که گوئیا او آن نشانی را کرده و به مردم هدایت داده که با غروب آفتاب بالای آن نشان نوروزی را برگزار نمایند.

غذای "شاشپ" از آرد سمنک که در فوق ذکر گردید با توته های یخ در دیک جوشانده میشود و شیرین گردیده بالایش روغن زرد انداخته روز نوروز استفاده میشود.

این غذا از قدیم بر سفره نوروزی میراث دوران کهن آریانا به صفت غذا را تمثیل کرده با قماچ سمنک- وکلمه باج غذای اساسی نوروز است.

با "چخ" یا "کلک" خانه ها را در ساعت سعد که منجم قریه "ملا" هدایت داده در روز نوروز پاک کاری نموده "دوده" آنها هم طبق هدایت در جایی مشخص به طرف شمال یا جنوب میاندازند بعد از انداختن آن با آرد "جو" ویا "مشنگ" سراپای خانه را به بسیار ظرافت سفید کرده وخانه را برای مبارکباد یا شاگون بهار مبارک- اعضای فامیل و همسایه ها آماده مینمایند. اولین شخصی که به خانه میآید و "پتچلوم" که لغت آن کلمه اویستائی میباشد ودر اوراق قبلی تذکر داده شده را باز مینماید. یعنی مرد کلان با پسر بچه که بالای یک مرکب سوار داخل خانه میشود ودر دست آنها شاخچه تازه بید با اشکال گندم و جو و باقلی در آورده شده قرار دارد شاگون بهار مبارک میگویند. و خانم بزرگ خانواده به شانه آنها آرد میزند و غذای نوروزی را پیش آنها میگذارد تا نوش جان کنند- به مرکب جو و به گاوهای قلبه "ترید" گاه سفید همراى آرد جو ویا دیگر غله ها را داده بر پشت آنها هم کمی آرد میزند.

وبعد از آمدن و خوردن غذای سمنک- قماچ و "شاشپ" نوروزی دعا میکنند- که نوروز بهار- مبارکتی کار- یکدانه ما هزار- هزار ما بیشمار- بحق خواجه عبدالله انصار الله اکبر- و اهل خانه آمین میگیرند. درین جا نام حضرت خواجه عبدالله انصار هم به صفت پوشش اسلامی و هم به صفت پیردهقانان بر عنعنه نوروز آریائی تجلی غنای فرهنگی را نمایان میسازد.

تمام خانواده ها عین رواج را در "پتچلوم" گشائی مرعی داشته عمل می نمایند. وبعد همه به خانه های یکدیگر با شاخچه های تازه بید رفته غذا میخورند و دعا مینمایند- جوانان اعم از پسران و دختران در جریان روز بازی های تخم جنگی- پهلوانی- انواع سرگرمی ها را دارند- که دختران با تناب های بسته بر شاخ درختان خود را گاز میدهند ویا با توپ ساخته شده توسط خودشان در خرمن های هموار بازی چرخک را اجرا میکنند یعنی توپ را با ضرب به زمین زده وقتیکه بلند شد چرخ زده دوباره به آن ضربه وارد نموده همین طور ادامه میدهند.

وقتیکه پیشین یا آفتاب نزدیک کوه ها رسید قلبه گاو را آورده به ساعت سعد طبق هدایت "ملا" چند خط در زمین قلبه مینمایند و مقداری کم از تخم را از جورابی که پشمی میباشد به زمین طور شگون نیک میباشند- و بقیه را با جوراب همراهی یک قبضه "گل خار" از راه روزن خانه به خانه میاندازند.

هنگام چند خط شدگار کردن یک نفر خانم با پوستین به روی خاک خود را لول میدهد - که معنی اش آن است که خاک پدر و مادر انسان- و نعمت ده زندگی او است - از زندگی تا مرگ در آغوش او خواهیم بود. بعد از آنکه دهقان آن تخم را با جوراب در خانه انداخت خانم چمچه چوبی را از طریق روزن به بام می پرتاود- و دهقان در بالا منتظر این چمچه چوبی به پشت زد آنرا شگون خوبی سال پربهره و حاصل خیز حساب میکنند و اگر به روی افتید برعکس سال "نوقان" و کم حاصلی و گرسنگی خواهد بود - چون انسان در قدیم به نسبت نداشتن وسایل در مبارزه با حوادث طبیعی ناتوان بود لذا این فال ها را به نسبت عجز خود در مقابل طبیعت حساب میکرد. و در معنی باید آش دهقان و دود غذای آن از روزنش همیشه پرمفعت و بلند باشد که چمچه چوبی آش خوری مثل آن است. و این چمچه اندازی سه بار از روزن بخانه و از خانه به روزن یا بام تکرار میشود بعد هم دهقان به خانه آمده آن تخم غله در جوراب را به ستون می بندد و تا سال آینده و نوروز آن باقی میماند. "کاجی" یا نوعی "لیپی" همراه شیرآب و روغن هم غذای سرقلبه نوروز میباشد- قابل تذکر است که درین رسم و رواج های که کلانی و خوردی خانواده در آن موج میزند تصویر نظام دودمانی "مهستانی" "مه آبدیان" نیز تجلا یافته است. همچنان روز نوروز غیر از گذشته کهن خود که به تمدن و فرهنگ همه مشرقزمین تعلق دارد - همه پذیری خود را در عالم بشریت با رسائی تمام ثبوت کرده است. نزد اهل تشیع و تسنن و همه مسلمانان عزیز و گرامی میباشد اهل تشیع میگویند- درین روز "علیؑ" خلیفه چهارم عالم اسلام به خلافت انتخاب شد و بزرگان عالم انسان تجلیل این روز را گرامی داشته اند.

علمای اهل تسنن هم اکثرشان این روز را روز دوستی و اخوت- کار و پیشرفت اتحاد و همدلی در میان مسلمانان میشمارند. و ازین جهت است که نام خوجه عبدالله انصار به صفت پیر دهقان در دعاها خوانده میشود از جمله علمای اسلامی حکیم خیام در نوروز نامه آورده است دوازده فرشته درین روز چهار فرشته بر آسمان تا اهریمنان را نگذارند - چار آن بر چار گوشهء جهان تا اهریمنان را گذر ندهند تا از کوه قاف در گذرند و چار دیگر در آسمانها وزمین ها میگردند و اهریمنان را از خلائق دور میدارند. نوروزنامه ص 3 آغاز کتاب که هدف از آن گفتار دفاع از بزرگی و تجلای تاریخی فرهنگی این روز پرافتخار درسندن با افتخار وطن ما همه مشرفزمین میباشد- که حاجت به شرح ندارند.

در صحن چمن روی دل افروز خوش است

خوشباش زدی مگو که امروز خوش است

رباعیات عمر خیام

برچهره گل نسیم نوروز خوش است

از دمی که گذشت هر چه گوئی خوش نیست

سروده ها و ادبیات عامیانه: فرهنگ عامیانه کنونی پامیریان بدخشان از نگاه ادبیات نیز غنی میباشد که در قالب چهار بیتی- رباعی سروده شده و در قالب آهنگ بلبلی و اخانی- فلک شغنانی و نوحه هنگام سوگواری مداح خوانی اجرا میگرددند. علاوه بر این سه قالب آهنگ های بزمی چه در قالب غزل و چه در قالب های دیگر موسیقی چون شهنات- بوسه لیک- تاره و غیره زیاد میباشند. مثلاً- خواننده با دف و نی در طوی ها با همراهی چند تن دیگر به شکل "کورس" مستانه و شاد چهار بیتی ها را میخواند و شاه مرد با وزیرانش و اهل خانه و اشتراک کننده گان او را با نثار کردن پول و یا چیزی از صنایع دستی و طنی بافت خودشان چون جراب پشمی- و یا چند متر تکه تشویق و سپاسگذاری مینمایند- اینرا هم باید تذکر داد که بافتن صنایع دستی چون جاکت- گردن بند- چکمن- جوراب- دست کش- گل- دوختن پوستین- چموس- کفش چوبی- تا مسی صنعت- و بافت کرباس ساختن کوزه- تگار- چینی کاشی گرفته از گل- آهنگری ساختن آلات دهقانی و کار- نجاری- رنگ دوات ساختن باروت سیاه - کاغذ و غیره از قدیم ترین دورانهای تاریخ تمدن آریانا در پامیر بدخشان وجود داشته و تا دوران عصر حاضر هم دیده میشود- که متأسفانه درین سالها برای تکامل آن توجه صورت گرفته نمی گیرد. بهر صورت! بر میگردیم به اصل مطلب خواننده که با دف و نی در طوی ها گاهی شعر را از شاعران زبان دری و گاهی از ادبیات عامیانه که در طی قرون توسط افراد جامعه سروده شد و سینه به سینه به یادگار مانده استفاده مینماید. در اشکاشم و زیباک- و اخان- منجان خواننده آهنگ خود را در پایگه خانه با رقص خود همراه نموده اجرا میکند و چند هنرمند دیگر برایش دف و نی میزنند و هم آوزی مینمایند.

طرز اجرای آهنگ ها گوناگون است که با ضربه های دف تغییر میکند- و بنام های 4 و 6 تا هشت ضربه- روان و کشال- به زبان موسیقی هند تین و تال و "روپک" و غیره اجرا میشود.

آهنگ های دف و نی اکثراً بگوش مردم محلات پامیر مشخص و آشنا اند- و چنان با کیفیت اند که لذت بردن از تکرار آن با شعر و چهاربیتی دیگری بیشتر میگردد- در شاهنامه فردوسی بزرگ آن گاهی که رستم جهت آوردن کعباد به کوه البرز میرود- او را می یابد- و مژده شاهی را به وی میدهد راجع به سرود دف و نی- چنگ آمده است. سراینده این غزل ساز کرد- دف چنگ و نی را هم آواز کرد+ که امروز روزیست با فروداد+ که رستم نشسته است با کعباد "شاهنامه" ص 62 این صنعت تا موسیقی عصر ما هم در پامیر با قوت وجود دارد با آنکه آواز خوانی با آلات موسیقی نو هم رواج یافته است. در فرهنگ عامیانه آهنگ های دف-

گلگه با یار بده	جوان آزار نده
گل سرخ بته دار	پاشنه بلند موزه دار
کوگک سرسنگ میکند ققره بناز	یارجان به روا رواست جانم به گداز
ای بار خدا در آسمان ابر انداز	این یار رونده را به من معطل ساز
گلگه با یار بده	جوانه آزار نده

به زبانهای پامیری شغنانی- و اخانی- اشکاشمی و سنگلیجی نیز سروده های عامیانه زیاد است. از جمله به زبان و اخانی.

وزشه گـل ار گیرمی شه بلبل ار گیـرمی
 وزشه جـان ار گیرمی یوتت خان ار گیـرمی

معنا- مین یک گل نازنین میگیرم زبان بلبل داشته باشد زبان بلبل خوانی که آهنگ زیبای در واخان میباشد و آنرا زنان هنگامیکه بزرگان محلات به ایلاق ها جهت تفریح میروند و یا عایلهء خود را در ایلاق خبر میگیرند به استقبال آنها باهم آوازی چند نفر زن یکجا اجرا میشود زنان با آهنگ فلک مانند که در همه جای بدخشان مرسوم است بعد از گفتن چهاربیتی میخوانند "بلبلی ترنالما" "بلبلی برایت میخوانم" من یک جانانهء خوب میگیرم+وز کدخداها میگیرم.

وزی رچم تا کرت کرت پرچادت ژغت- من میخواهم به قریهء کرت نزد یار خود میروم که دختر زیبا است ولی افسوس به قهر است

وز به کرت نه رچم - وزشه گل در گیرمی- لذا از دست قهرش به کرت رفته نمیتوانم- ولی میخواهم گلی خوب بگیرم. آهنگ نام بلبلی در شهنامه تذکر یافته است.

به لسان شغنائی هم این خواندن با دف وچند ونی رواج دارد- که به نامهای شاعری یاد میشود مثلاً ته درگاندیری رگوف+کمند جناوته فروگ+یکبا مه نالن نغوگ- ژیوجم مه پهلندی فید معنا در وازهء خانه شما شرشروه آب است و ابروان یارجان که ته خطاب میشود مانند کمند است- یکبار ای نازنین نالهء مرا گوش کن+ دوست میدارم که در پهلویم باشی

به زبان اشکاشمی:

تو غم په رن یک کمی شمال فد مشنا مقصد او جرج جان جمال فد

جاناجانی منبانه کسی تی میل شدوک پزین په هر خارو خسی

هر رم سستی سرسبیل توبا هر خه غژی زینهار په زینهار ته ای گپ نه نسی

ترجمه:

به قریه "رن" رفتم یک کمی شمال "باد بود"+مقصد از رفتن به آنجا دیدن کبک نازنیم جمال بود. مطلب از کبک محبوب که بنام جمال یا دختری بنام بوده میباشد. بقیه این محبت را در صفحات بعدی بیان میداریم. در جملات فوق این اشعار عامیانه ادبی کلمات اوستایی مدغم است مثلاً کلمه "رن" همان قشلاقیست که فریدون "فرفال" در قلعه آن بزرگ شده-

نگارنده معتقدم که دولت پیشدادیان تحت رهبری "فریدون" که در روایت اشکاشمیان "فرفال" نامیده میشده در همین کناره های اکسوس که نام های اوستایی آن تا کنون حفظ شده شاید تشکیل شده باشد که به تحقیق نیاز دارد نام های قلعه رن یا "ورن"- قریهء سام جید- هفت خن- گنج آباد مه آباد "خرندژ"- "مهروز" شکج- غریج- ارویج- سکیکند- داروند- آهنگرده- یغدرو- اندج- زیج- ورجاوند- پستیو- خندوت- کشنی خان- ویشت

کیو- ورگندو ویرث و غیره همه نام های مناطق اند که در اوستا و تاریخ تذکر یافته اند اکنون هم در پامیر بدخشان با نام قدیمی وکهن خود یاد میگردند با آثاری که از مناطق ذکر شده گاهی دیده شده چنین معلوم میگردد که آغاز و تشکل دولت به آبدیان و پیشدادیان تا کیانیان از همین مناطق آریایی پامیر و بدخشان صورت گرفته و بعداً به بلخ و هری و ایران جنوب هندوکش وسعت یافته است. محققان ایرانی که عموماً زبان پهلوی را فرزند کلان زبان اوستایی می‌شمارند گویی از موجودیت زبان های پامیری- فارسی دروازی- که نسبت به اوستا از پهلوی کرده نزدیکتر اند بی خبر مانده اند. و نمی دانند که زبان های پامیری با زبان فارسی - پشتو و- نورستانی وپشهء بخصوص پشتو و فارسی تلفظات مشترکی را دارا میباشد که از پیوند عمیق آنها حکایت میکند- و به اثبات میرساند که زبان های پامیر گنجینهء اوستایی آریانای کهن میباشد. زبان پهلوی بعد از مهاجرت آریانیان در مناطق دورتر از (وخانیث) بمیان آمده است که اجزای از زبان اوستای را در خود دارد.

خانه سازی: خانه های پامیریان که در اوراق قبلی راجع به ساختمان هندسی آن تذکراتی داده شد- از نگای فرهنگی بازتاب دهندهء سنن اوستائی و آریائی - بودائی را در خود جذب داشته بازتاب میدهد و نیز فرهنگ اسماعیلی تشیع اسلامی را جلوه میدهد چنانچه آتش دان و دیکدان آن که به آتش و نور ارتباط میگیرد از فرهنگ کهند ما حکایت میکند- هرگاه آدمی ازین خانه به سفر برود کمی خاکستر را در ساق بوت- چموس یا موزهء خود انداخته و سر آتش داد را که مایهء پاکی و نور است با دست لمس میکند پنج ستون علامهء پنج تن پاک محمدص- علی رض- فاطمه- حسن و حسین خانه را در زیر سقف که روزن در اوسط آن قرار دارد استوار نگه میدارند- و کنج آن جای عبادت خانواده میباشد که چوب بالای آن را تیر میگویند و به طرف قبله روی دیوار ها جای گرفته است روزن تمثیل کنندهء روشنی و خرد و پوشش نفس را بیان میکند در کیش زردشتی نیز- همین پنج تن که عبارت از اهل بیت زردشت میباشد با عث احترام زردشتیان میباشد و با فرش گلیم از موی بز- نمد و دیک و تبق که همه ساخت خود منطقه بودند مجهز بود درین سالها- فرش کاملاً تغییر کرده جای قالین افغانی- و گلیم و نمد را فرشیات وارد شده ایرانی و پاکستانی و خارجی گرفته زیرا برای سهولت بافتن در منطقه توجه نمیشود- صنعت بیگانه و واردات آن تقویه میگردد.

خوراک مردم: از برنج تا گوشت- اتاله- حلوائ شیر- شیر فتیر با روغن زرد و نباتی "دلیه" شورچای- شیروغن- آش پتک و مزک- گندم و غیره میباشد که نظر به توان اقتصادی هرکس محیا میگردد.

لباس چکمن پوشی- پوستین- شوالک پشمی- تاقی دوزی- با چموس اکنون تقریباً از میان رفته و مردم با کالای وارداتی بخصوص لیلای کرته و ایزار خود را عادت میدهند.

بازی ها: پهلوانی- "الش" بازی- پیگه- توپ بازی با چوب که "کلتک" گفته میشود- در طوی ها "سلمبک" - خرخر جو- انجن کش کش- چلغز- جرماجخیک- "تلتا سقن" - پشپو "بازی زنانه"- تلک زنی و غیره که برای تشریح آنها کتاب علحیده باید نوشت هنوز هم در محلات اجرا میشود.

در طوی ها مغل بازی از داستان آمدن مغل ها حکایت میکند قالب ارباب رعیتی و رساله دار یا حواله دار را تمثیل میکند با خواندن آهنگ آن مغل آمد مغل آمد مغل- مغل از ره دور آمد هی هی مغلی و در شغنان آنرا با پیرک مینامند- که با تمثیل دیگر اجرا میشود در طوی ها و جشن اسپک بازی - بزک بازی که هر دو با

موسیقی اجرا میشوند هنوز هم مروج میباشد- شمشیر بازی و چوب بازی- و غیره نیز با صدای دف و موسیقی موجودیت خود را حفظ نموده است.

قصیده خوانی که شاخه از سروده های ویدائی اند و راک های آن به نامهای تارچینی- ستایش- مناجات- ره پای- در وزن راگ های هندی چون تلنگ- بهرود- و بیرومی نیز در محافل مذهبی اجرا میگردد که لذت و کیف ذهنی آن نهایت عالی و از مقام والای برخوردار اند متأسفانه توجه به این همه ارزش های باستانی بصورت اکادمیک و دلسوزانه توجه صورت نگرفته است.

باز هم تقابل کلمات اویستانی در ادبیات عامه پامیر بدخشان

نگارنده درین صفحات توضیح اکادمیک و معیاری ادبیات عامه در پامیر بدخشان را مطرح نمی نمایم! و توضیح آنرا به دانشمندان تحصیل کرده بخش ادبیات و زبان شناسی محول می نمایم- که تا جایی کتاب (پاخالینه) دانشمند زبان شناس روسی تحت عنوان "زبان های پامیری" و "بختانی" محقق افغانی راجع به آن معلومات داده اند. لذا به کتاب های آنها مراجعه شود. اما از خداوند میخوایم تا از میان جوانان تحصیل کرده کشور بخصوص ولایت بدخشان یا به عباره دیگر از خود منطقه درین رشته محققینی به حد کمال برسد تا با شناخت عمیق خود به صفت خودی راز های خودی را در پرتو بینش آگاهانه و بلدیت همه جانبه به خوی وبوی زبان مادری خویش درین عرصه روشن سازند- تا دیگر (آنچه را خود داریم از بیگانه تمنا کنیم). قبل از همه باید تذکر داد که در شرایط کنونی لهجه زبان عامیانه دری دری زبانان کابل مرکز افغانستان به نسبت تماس دوامدار مردم بدخشان با کابل بر لهجه های دری عامیانه قدیمی مردم بدخشان از جمله بر زبان مردم زیباک- بهارک و غیره که در آن لغات عامیانه مشخص خود و بود سایه افکنده است. که از بحث راجع به آن درین اثر میگذرم. زیرا به پژوهش علحیده نیاز دارد.

من درین بحث کلمات اوستائی چند گونه ابیات فلکلوریک "شاعری" از گفتارهای شاگون اشکاشمی را بیان میدارم. تا مصداق اهداف تحقیقی این اثر را توضیح نماید.

ومبرهن است اینکه زبان هم مثل جامعه صاحب زبان دارای زندگانی است- اجزای آن رشد میکند، تولید نسل میکند فرسوده میشود، می میرد و یا جای خود را به اجزای تازه تر میدهد. لغات عامیانه و یا نوشتاری متداول هم برای خودشان حکومت دارند- پاره عمرشان کوتاه است و آنقدر کوتاه که طی یک نسل از میان میروند ولی همچون لغت مرده و جامد بعنوان کلید درک معانی- اشعار- آثار- همزمان خود میتواند مورد استفاده قرار گیرد.

وپاره هم از لغات هست که عمر دوباره پیدا میکند- مثلاً "فرس" تا کنون هم در منطقه یاد آوری میگردد و در معنا به اسپ هوشیار و توانا از اسپ های دیگر- خوشقدم و خوش نصیب- و کامیاب در معرکه های جنگ و بازی را گویند. و یا این کلمات اوستائی- ویزید- زنسوید- ودهیوید- که به زبان شغنانی پد شوهر همشیره- بزرگ قوم و یا یکی از اقوام خانواده را گویند- ویز- باز ویزنت به اشکاشمی فهمیدن- دهیو- دادن سخاوت را گویند کلمه اوستائی زئوس به اشکاشمی- زأس یا پسر- اور- باران رحمت به پشتو آتش- میزدا به شغنانی

واشکاشمی آفریدن و ساختن ویا "اور مزدا" "باران رحمت آفرینش" "دروین" به شغنانی- نباتی میباشد که به فارسی غارانی آنرا روین گویند و این نبات کوهی دواى جان بخش در مقابل گزیده گی کنه- مار وگژدم است، در خانه ها آنرا در لباس و گهواره اطفال محکم مینمایند و میگویند که هم دوا است و هم شگون نیک برای اطفال و خانه داشته دیو و جن از وی میگریزد. "داروند" به زبان اشکاشمی قریهء میباشد که در شمال اشکاشم واقع شده که در صفحات قبلی هم به آن اشاره شد.

"یشتیوسپ" قریهء است در شمال اشکاشم که بنابه اظهارات مآرخین نام شخصی میباشد که زردشتی بوده است و به گمان اغلب همین شخص به ولایت بلخ کوچیده و بر معبد نوبهار بلخ رئیس انتخاب گشته بعدها اولاده او به برمکیان شهرت یافته در زمان ظهور ابومسلم خراسانی خالد برمک از این خانواده با وی به سرداری سپاه رسیده با خانوادهء عباسی تماس حاصل می نماید- تا اینکه اعضای این خانواده به وزارت عباسیان مقرر شوند- یحی برمک- جعفر برمک در زمان هارون الرشید بعد از خدمات زیاد اداری و فرهنگی و سیاسی همچون ابومسلم خراسانی به عوض مزد تقدیر همه از طرف خانواده ستمگر- عوام فریب و خدعه گر و فاشیست عباسی در رأس هارون الرشید خلیفه عباسی قتل و تاراج گردیده شهید میشوند.

اروانکلمه اوستائی هم به واخانی- منجانی و روشانی معنا های باهم یکسانی را دارا است. که از جمله به روشانی شاخ پیچیده جاویدان سبز را گویند و غیره.

دیواژی، یعنی مار آسمانی- به شغنانی کلمهء "دفوسک" که در تلفظ افراد گوناگون از دیگر اقوام در اوستا دیواژی آمده همان مار- و بد را گویند.

کلمه اوستائی خشا یا شیه به اشکاشمی از کشیدن و چسپیدن معنی میدهد- نگارنده معتقدم که نام دریای آمو در میان تلفظات خود مردم آریا و یجهء منطقه اخشا گفته میشده که همین اکنون هم قریهء با این تلفظ بنام اخشاوال ویا اخشاشیه در کنار دریای مذکور در ناحیهء "یغدرو" مربوط به تاجکستان کنونی روبروی ناحیهء یغدروی افغانی موجود میباشد- که همین نام را یونانی ها "اکسوس" تلفظ کرده اند- و نام "وینگ داهی دیشته" دریاچهء میباشد که از درهء "سرگیلان"- "سرگیلان" سرچشمه گرفته از مناطق "زاردیف" یا "زرده"- "زردیو" کنونی گذشته به دریای عمومی "خیرناب" یا "کوکچه" معاون اکسوس یا "اخشاشیه" در منطقهء "ایلاشی" یا بهارک کنونی میریزد.

"زاردین" به زبان شغنانی قلبها و دلها را میگویند- که اکنون "زردیو" در تلفظات مردم به حد شهرت یافته زیرا از بالای کوه های "یاغورده" که حد فاصل میان غاران و درهء سرگیلان- زردیو است الی ولسوالی کشم کنونی نامهای منطقه وی به زبان های پامیری یا به عبارهء دیگر "اوستائی" نامگذاری کهن خود را دارند که از بحث راجع به آن درین اثر می پرهیزم زیرا تحقیقات اکادمیک درین باره ضرور است که به وقت و محققان و مرکز- فرهنگی تحقیقات نوین نیاز است که قبلاً راجع به آن اشاره کرده ام.

قریهء "وینج" هم یکی از قریه های زردیو و دپته هم قشلاقی در مشرق ولسوالی بهارک میباشد که میتواند به آن دریای "آمو" مسمی گردد- و سیاحان چینائی که نابلد بودند شاید هم در نوشتارهای بعدی راویان و ناقلان آن دریاچه را رود اخشا- اکسوس- جیحون- آمو شماریده باشند برای محققان مؤثقی ترین مأخذ تحقیق همانا خود

منطقه است که میتوان آنرا شرح و کتاب گذشته سرگذشت نیاکان ما از آریا و بجه گرفته تا کتاب اوستائی آن محسوب نمود- بنا به گفته جواهر لعل نهرو- در کتاب نامه های- پدري به دخترش- کتاب طبیعت منطقه- که باید خوانش حروف آنرا آموخت- حالانکه همراه با این کتاب طبیعت ما نامهای زنده اوستائی را با تلفظات زبان آن بدست داریم پس میتوانیم به آسانی حقایق تاریخی علمی را با همه ابعاد فرهنگی آن و غیره تحقیق و روشن نمائیم. با این تذکرات برمیگردیم باز هم بسوی مطلب!

کلمات اوستائی رشنی به زبان اشکاشمی آتش را گویند- و کلمه سنیسته به واخانی چمن زار آفتابی را گفته همین اکنون هم قشلاقی در واخان بنام " سنیشت خور " نام دارد. کلمات وزند در اوستا- به معنی من و گرفتار- پت وفر- آبرو عزت در زبان پامیر میباشد. ناگفته نماند که کلمات اوستائی فوق در کتاب جهان بینی احسان طبری- آریا و آریاتباران- تاریخ بدخشان مرادی- راه ابریشم عزیز پنجشیری تاریخ تاجکان بابا جان غفوراف- فرهنگ های دیگر درج یافته اند که نگارنده آنها را با زبان های کنونی پامیری که به عقیده نگارنده همان زبان اوستائی کهن با گرفتن مختلط شدن فرهنگ عصرها تا دوران ما در قالب تفاوت های زبانی میباشد مقایسه نموده ارقام نمودم- و این بر محققان و طندوست با رسالت وطن است تا درباره ثبوت حقایق کار علمی را انجام دهند. و امشاسپندان- در اوستا به معنی فرشته ها بوده که کلمات آن در زبان شغنانی- اشکاشمی- واخانی و غیره زبانهای پامیری که جوهر آنها یکی میباشد. همان معنی را میدهد.

چنانچه کلمه امشوس- به اشکاشمی روشنی در حالت رفتن یا این میروود و پندان جاوید معنی میشود- یعنی روشنی که به سوی جاوید شدن میروود.

آهنگ یا هنر "شاعری" که اصلاً توسط هنرمندان آوازخوان با دف و نی در عروسی ها به پا میشود بخش هم از فرهنگ عامیانه ما در بخش ادبیات و هنر عامیانه میباشد- که در پامیر بدخشان سرتاسری رواج دارد ضرب دف آن نیز چهار الی شش ضرب بواسطه کف دست و پنجه های دست از نگای ضرب یا مقام های تبلة نوازی "روپک" نامیده میشود- و در هنر زیبا شناسی موسیقی آهنگ آن بسیار زیبا و گیرا شیوا و روان بوده همچون فلک "یا شش مقام" چوپانی- و راگ های متعلق به سروده های ویدائی- که در پامیر "مداح خوانی" نامیده میشوند همیشه دلپذیر بوده یعنی انسان بارها از شنیدن آهنگ آن احساس خسته گی نمی کند بلکه هر قدر دوام دار هم که باشد از آن لذت میبرد- که راجع به این پدیده جاویدان هنری میتوانید به مقاله نگارنده تحت عنوان نقش و سیمای مولانا در فرهنگ فولکوریک پامیر بدخشان منتشره در سایت وزین خاوران مراجعه و معلومات حاصل نمائید. راگ های هند که با این فرهنگ قرابت و مشابهت رشوی دارند از آن جهت همیشه دلپذیر اند که تمام روح و روان و احساسات آدمی را به حرکت آورد به سوی دنیای معنوی کشانیده و در هر حرکت زیروم خویش کیفیت های لذت بخش طبیعت را که انسان جزء آن و به آن احتیاج دارد در روح و روان و اعصاب آدمی را بجوش در میآورد- موجودیت نوا و سرودهای همیشه پذیر برای شنونده در طی قرون بواسطه هنرمندان در موسیقی مشرق زمین گواه عقل و درایت- تمدن و فرهنگ عالی آن منطقه میباشد. و ازنگاهی میتوانیم این آهنگ های را آهنگ های همیشه پذیر و ماندگار زمانه ها بنامیم- صدای روان و مستانه دف با آهنگ مشخص آن "شاعری" هم از آن جمله میباشد. که با سروده های چهاربیتی خود زینت آرای محافل شادایانه میگردد. "بدرالدین" "شاگون" یکی از سروده سرایان بزم "شاعری" با سروده هایش از آن هنرمندان "شاعری" گوی و "شاعری" خوان اشکاشم است تا اکنون هم سروده هایش در بزم "شاعری"

دفع خوانده میشود وی در منطقهء باشند اشکاشم تولد یافته و تا سالهای پادشاهی "محمدظاهرشاه" زنده گی کرده است. وبا استفاده از شیوه هنری "شاعری" گذشته گان در وزن "فعلاتن-فعلاتن-فعلاتن" سروده های خود را سروده است و به دهقانی اشتغال داشته است. خانواده وی از سال تولد و مرگ او میتوانند معلومات بدهند که ما فعلاً به همین قدر شناخت اکتفا میکنیم. خانواده "شاگون" با شعر و نوشته نسخه برداری از روی کتاب های مذهبی قدیمی در اشکاشم معروفند- آنها با فرهنگ و معرفت- کتاب و قلم کتابخانه، قصیده خوانی از راگ های قدیمی "مداح" سروکار داشته و درین راستا دانشمندان محلی خوبی را از خانواده خود به جامعه تقدیم نموده اند- و در عرصهء فرهنگ محلات پامیر خود کانون فرهنگی محسوب و خدمات زیادی را نسل در نسل برای مردم خویش در عرصهء معرفت- فولکوریک و شناخت های مذهبی و فرهنگی انجام داده اند تا اکنون هم این عنعنهء فرهنگی آنها بواسطهء جوانان و مردان این خانواده بنام "کنده" جلال الدین- هزاره بیک خان با قوت تمام جریان دارد- دوتن از شاعران همین اکنون که نگارنده زنده گی مینماید از میان این خانواده به نامهای هزاره بیک "سودا" اسپندکوهی- و شامیر "شاپور" اسپندکوهی با فرهنگ و ادبیات سروکار دارند که در محلات پامیر از شهرت خوبی برخوردار میباشند- اکنون چند سرودهء "شاعری" شاگون را که بازگویندهء ادبیات فلکوریک و هنر "شاعری" را در بزم "روپک" دف بزبان اشکاشمی بیان میدارد ارقام مینمائیم.

فد شاگونک بی کس اوک صنم جان اییابس

ای قد رورفیش نواس اوک گللت از ای بلبل

ترجمه:

بود شاگونک بی کس یک صنم جان برایش بس

قد او جو سبز نورس او سرگل است و من بلبل

چون در سروده ها کلمات فارسی مانند بی کس- صنم جان- بس- قد- نورس- گل و بلبل واضح اند. که برای خواننده صاحب معلومات در ادبیات فعلی کشور ما معلوم است که شاید این کلمات بعداز فراگیر شدن زبان فارسی در منطقه در زبان اشکاشمی هما کلمه "فد" یا بود بین تلفظ شغنانی- اشکاشمی- واخانی- سنگلیجی کلمهء مشترک است که بود را همه آنها فد میگویند اما کلمهء "اورفش" یا "وربش" "جو" در میان زبان اشکاشمی و زبان پشتو کلمهء مشترک میباشد که هر دو آن را با اندک فرق با حرف "ف و ب" تلفظ نمود که معنایش نبات جو میباشد و قامت یار تشبه به جو سبز نورس گشته روابط جوهری و اشتراک زبان های پامیری را با زبان پشتو و فارسی بخوبی نمایان میسازد که این هر دو زبان با جوهر اوستائی زبان های پامیری وابسته میباشد و یا این سرودهء فارسی "شاگون"

زنک ســــرخ خشــــرو گلها ره میــــکند بــــو
 دارد هــــلال ابــــرو شاگون داو میــــزنه
 در اینجا کلمه داو در همه جا میان فارسی زبانان به معنی دشنام تلقی میگردد که واضح است.
 رسیــــدم در "سپه سنگ" زنک ســــرخ هفت رنگ
 ریشامه میزند چنــــگ شاگونه داو میزند

"سپه سنگ" نام جایست در "قزده" و اخان- و کلمه "سپه" در گویش محلات پامیر به "توله غله" در خرمن را گویند- آنگاهیکه دهقان گندم یا دیگر غله جات (باقلی- مشنگ- جودر-جو) و غیره را از کاه جدا مینماید آنرا یکجا جمع نموده با رسومات دهقانی "سپه می بندد" با "فی" یا اسبابیکه از چوب ساخته شده "راش بیل چوبی" بر این غله جمع شده نقش هائی را خط میکشد- و بالایش یک دانه سیب ویا چیزی دیگری را گذاشته- در پهلوی نزدیک به این "سپه" بوی خوش را بالای آتشی که روی سنگی ویا ظرفی میگذارند انداخته تا از طریق سوختن در آتش بوی عطرآگین آن خرمن را فرا گیرد و بعد هم با پیماناه "چوبی" غله را از خرمن در جوال ها انداخته حساب میگیرد و به خانه انتقال میدهد و به چاه غله یا کندوی غله میبرد- بواسطه آن پیماناه همه ساله خرمن را توسط آن میگیرد اندازه محصول غله خود را در مقایسه با سال گذشته یافته و هم اندازه مصرف خانواده خود را که در هر سال معلوم است که چه مقدار غله به خانواده تکافو کرده ویا داشته باشد را معلوم مینماید- اگر درباره رواج "سپه" برداری بصورت مفصل صحبت شود سخن به درازا میکشد که ضرورت به نوشتن یک رساله چندین صفحه را خواهد داشت- لذا به همان معلومات مختصر فوق کفایت مینماییم.

کلمه "ریشامه" در تلفظ فارسی بدخشان ریش هایم را معنی میدهد که واضح میباشد.

هرگاه با فارسی محل زیبایی و غارانی- یغدر و بخشی از اشکاشم در میان دو نفر که هردو از همان مناطق با شند صحبت میشود و به لهجه مروج خودشان صحبت نمایند فارسی گویان دیگر نقاط افغانستان چون کابل- پروان- مزار شریف- هرات و غیره بسیار هم کم صحبت آنها را می فهمند-گرچه درین سالها زبان معیاری فارسی از طریق معارف و رفت آمدها به شهرها در میان مردم گویش های قدیمی این محلات را زیر پوشش گرفته کم رنگ ساخته است اما با آنها هنوز آن گویش های محلی- لهجه قدیمی را مردم استعمال مینمایند مثلاً یک اشکاشمی اگر بگوید که "ننیم یک ویرک را به فراش برد و فرغمچ سیه را از پلر به تگاو نشیو کرد" فهم آن برای فارسی زبان های تذکر یافته در فوق بسیار مشکل حتی بیگانه است حالانکه شاید این کلمات و هم زبان محلی و بومی "دروازیان" را میتوان دروازه محلی نخستین گویش زبان "دری" یا "در" دری" که دیگر به زبان علمی و ملی همه کشورهای قلب آسیا جای زبان نوشتاری عرب را که به مردم ما بواسطه استعمار "اموی"- "عباسی" تحمیل شده بود گرفته و مبدل شده است بوده باشد. معنی آن جملات بالا یا گویش اشکاشمی "دری" این است "ننیم- مادرم یک ویرک- میش نازا را به فراش- قوتن یا جای نگاه داشت گوسفندان و بزها در ایلاق برده و فرغمچ- تورپی ماده نازا سیه را به تگاو- قریه که از ایلاق پائین است-

"تگاو یعنی پائین" نشیو- نشیب کرد یابه پایان روان کرد. اگر به لهجه دری دروازی بگویم "همزه شریکان درکابی" همچنان است که مردم کابل آنرا نمی فهمند حالانکه معنی آن این است. (اندیوالان من درکجا هستند).

واین خود نشان دهنده فرقیته لهجه های "دری" پامیری و همچنان زبان بومی دری "دروازیان" بدخشان با دیگر نقاط کشور میباشد. گرچه جوهر آریا و یجه دیروز و امروز به همه آریاتباران تعلق دارد و همه آریاتباران در هر کجائی که ساکن هستند همه فرزندان این خانواده شماریده میشوند. اما در میان آریا و یجه هویت های مشخص زبانی- هر هنگی بخصوص اویستائی تا عصر حاضر به شکل اقوام تبارز نموده است که از آن نباید انکار نمود.

و با این تبارز مختلف تاریخی- فرهنگی هویت مذهبی نیز در جریان حرکت تاریخی ملت ها بسوی تصاحب قدرت و یا مقابله با قدرت ها از طریق ایجاد پدیده نوتر فرهنگی همراه گشته که با ساختارهای قومی وزبانی- منطوقی فرهنگی واجتماعی- سیاسی- اقتصادی و غیره هویت مشخص عده از اقوام را مثلاً در بدخشان مشخص مینماید-

بعقیده نگارنده وحدت میان اقوام ساکن در کشور را میتوان از طریق تحکیم پیوندهای ملی با معرفی و افتخارات و سهم خدمات تمدنی آنها در تاریخ تمدن آریا و یجه و همه بشریت و شناخت و احترام به حقوق آنها از طریق یکدیگر فهمی و یکدیگر پذیری به صفت برادر- بدون تبعیض- تعصب- برتری جویی و چشم پوشی از حقیقت یکدیگر تأمین کرد. با حق اشتراک همه اقوام در تمام عرصه های حیات میتوان وحدت واقعی را مثلاً در ولایت بدخشان تأمین کرد و بدخشان را متحداً در جمع ولایات کشور در خانواده وحدت ملی قرار داده ضامن موجودیت افغانستان مستقل- دارای حاکمیت ملی ترقی و صلح و دیموکراسی و افتخارات تاریخی- فرهنگی حفظ نمود. بدخشان متحد و برادر باید افتخار کند که با داشتن وثیقه های زنده نیاکان از جمله فرهنگ پامیرات خود آئینه انعکاس تمدن و فرهنگ آریا تباران در تاریخ پر افتخار و وطن خویش است.

ناگفته نباید گذاشت که با زبان های شغنانی- واخانی نیز اشعار زیادی را شاعران پامیری زبان سروده اند که ما درین اثر نمیتوانیم آنها را ارقام نمائیم- میخوایم آنها را در رساله جداگانه بعدها اگر خدا بخواهد جمع آوری نمایم.

بزم دف با نام "شاعری" که سروده هایش را یکچندی در بالا برشمردیم را با چند واژه از زبان اشکاشمی بیابان می بریم. "ریموزد=آفتاب" "لمیک=مهتاب" "باد=شمال" "خاک=شت" "وژبخاک=زن" "مولوک=مرد" "زامن=بچه" "شتاک=دختر" "غندم=گندم" "کرش=پتک" "فیک=آب" "گاله=نان" "وژنی=ارزن" "عرش فر= در عرش یا مهر" "پزینوکوز=دانا" و غیره...

نوحه: در پامیرات سوگواری ها تا کنون هم با نوحه و پوشیدن لباس کبود و سیاه همراه میباشد- و نوحه آهنگ رسمی مراسم سوگواری است که از پیشینه تاریخی آن هزاران سال میگذرد و تا کنون سینه به سینه حفظ گردیده است. این آهنگ را زنانی که در خواندن آن بصورت دسته جمعی مهارت دارند اجرا مینمایند- در طی سه روز سوگواری برای وفات یافته نوحه صورت میگیرد- در نوحه خوبی ها- هنرهای متوفا- و راجع به فنا

پذیری یا تغییر مرگ انسان سروده ها به شکل رباعی با آهنگ مشخص اجرا میگردد- یکنفر از زنان با صدای بسیار موزون و تأثیرناک اول رباعی را گفته و دیگران با او هم آوازی کرده مصرع را پایان میبرند.

در شاهنامه فردوسی راجع به نوحه معلومات زیادی موجود است از جمله نوحه "سیاوشان" در مرگ سیاوش فرزند کیکاؤس شهزاده ایران که در غربت توسط افراسیاب و همدستان او "دمور" - "گروی" و برادرش "گرسیوز" کشته شد- باید تذکر داد که بین مویه یا نوحه و خروش یعنی افغان و آه فرق است. زیرا مویه یا - نوحه نوعی از خواندن زیبای آهنگ تراژیدی آریائی است که عزت و غرور ملی شجاعت مردانگی- سخاوت و جوانمردی- نیکی و بزرگی مردان و زنان آریایی را ترنم مینماید.

برفتند با مویه ایرانیان بر آن سوگ بسته سواران میان
همه جامه کرده کبود و سیاه همی خاک بر سر به جای کلاه

شاهنامه ص 145

و یا کشته شدن "سهراب" نادانسته بواسطه زخم خنجرى که پدرش "رستم" جهان پهلوان بر او وارد نمود- همچنان نوحه در مرگ اسفندیار روئین تن که با توطئه پدرش برای بستن "رستم" عملاً اعزام گردید و رستم ناچار برای دفاع از حیثیت و شخصیت ملی اش با او جنگید و او کشته شد همچنان نوحه در مرگ رستم جهان پهلوان که برادر ناتنی و نامردش بنام "شغاد" با دسیسئه پادشاه کابل او را به چاه انداخت و بعداً جان سپرد یاد آوری گردیده است.

در واخان آهنگ آن به جز از سوگواری در ایلاق ها هم آنگاهیکه یکی از بزرگان محل به ایلاق بیاید به استقبالش این آهنگ با کمی فرقی که با آهنگ نوحه سوگواری فرق دارد بواسطه زنان خوش آواز خوانده میشود که آنرا بلبل مینامند. که در صفحات قبلی تذکر دادیم .

اما مویه یا نوحه در شاهنامه هم با همین آهنگ مروج در پامیرات بدخشان با لباس سوگواری که اکنون هم رواج دارد یکسان تعبیر میگردد. چنانچه فردوسی سروده

"فرنگیس" بشنید رخ را بخت میانرا به زنار خونین ببست
پیاده بیامد به نزدیک شاه بخون رنگ داده رخان همچو ماه

در مرگ سیاوش:

برفتند با مویه ایرانیان بر آن سوگ بسته سواران میان
همه دیده پر خون و رخساره زرد زبان از سیاوش پر از یاد کرد

همه جامه کرده کبود و سیاه همه خاک بر سر به جای کلاه

(صفحه 145 شاهنامه)

رستم گریبان چاک میزند (وزال) رخساره خود را می خراشد در مرگ سهراب:

چو "رادآبه" تابوت سهراب دید ز چشمش روان جوی خوناب دید
 به زاری همی مویه آغاز کرد همی بر کشید از جگر باد سرد
 کسه ای پهلوان زاده بچه شیر نزاید چو تو زورمند ودلیر
 بمادر نگوئی همی راز خویش که هنگام شادی چه آمدت پیش
 بروز جوانی به زندان شادی بدین خانه مستمندان شاد

ص 117 شاهنامه

خلاصه توحه تا کنون هم با همان جزئیات بر شمردن اوصاف متوفی و غیره با قوت تمام در پامیرات (شغنان- اشکاشم- واخان- زیباک- منجان- شیوه و خنج و دروازاها) هنگام سوگواری ها اجرا میگردد.

وبعد از چراغ روشن در روز سوم سوگواری که مراسم "مذهبی اسماعیلیان" در سوگواری با آن پایان یافته فقط دعا خوانی به روح متوفا تا مدتی باقی میماند- واقوامیکه بعدها میتوانند از سوگوار خبر بگیرند دعا میخوانند و میروند.

چراغ روشن با غذای مشهور خود که از گوشت و دلیه گندم از طرف شب توسط رهبر روحانی که یکی از حدودات مذهب است با جماعت یکجا با خواندن آیات از کلام الله مجید و اشعار در وصف نبوت- پیغمبران و ولایت- امامان با گفتن درود (اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد) برگزار میگردد.

و غذای آن بنام "پت- فر" نامیده میشود- که هم چراغ روشن بازگوینده فرهنگ نبرد نور با ظلمت است و هم نام غذا کلمات "پت- فر" که همه از فرهنگ اویستانی و ارج نهادن به مقام انسان و روح او چه در زندگی و چه بعد از مرگ حکایت مینمایند- چراغ روشن به شکل اسلامی کنونی آن در عمق خود عنعنه نبرد نور علیه ظلمت با شعار به پیش به سوی نور را تمثیل مینماید.

کلمه پت از زبان اویستانی در زبان کنونی فارسی تا پامیری حفظ گردیده معنی آبرو و عزت را میدهد و کلمه فر معنای معنوی دارد که از قدسیت روح بزرگ و سایه و کمک خداوند بالای سر اشخاص بزرگ که او را در مشکلات- ابتکارات و غیره به شکل معنوی کمک مینماید و در عربی "ضل" گفته میشود را تمثیل میکند در حقیقت فر یعنی بزرگی معنوی- (سایه خدا بالای سرش میباشد) و یا ارزش و وزن معنوی را گویند.

در شاهنامه فردوسی در داستان های "اردشیر بابکان" - و جنگ "کیخسرو" با "شیده" پسر افراسیاب و همچنان درباره "جمشید" پادشاه "پیشدادی" کلمه فر استعمال گردیده که مفهوم فوق را میدهد.

کمر بست با فر شاهنشهی جهان سر بسر گشت با اورهی

"شاهنامه"، "داستان جمشید"

بر آمد بر آن تخت فرخ پدر به رسم کیان بر سرش تاج زر

به فرمان او دیو و مرغ پری زمانه بر آسود از داوری

این بود معلومات مختصری که راجع به نوحه همراه با چراغ روشن یا مراسم مذهبی در جهت ختم سوگواری بیان گردید. ناگفته نباید گذاشت که در جریان سه روز سوگواری از طرف شب "مداح خوانی" نیز بپا میگردد که تا آخر "چراغ روشن" بنام دعوت فنا یکی از دعوت های معرفتی و مذهبی اسماعیلیان نامیده میشود.

"مداح خوانی" در دعوت های دیگر که راجع به آنها در رساله "نعرهء توحید در خرکه و کسوتها" نگارنده معلومات داده شده نیز برگزار میگردد مثلاً نوحهء سیاوشان با بستن زنار خونین و یا شال و دستمال سیاه بر کمر یا سر هنوز هم در "روشان و منجان" و غیره پامیرات هنگام سوگواری مروج است. در شهنامه آمده است: "فرنگیس" بشنید رخ را بخت+میانرا بزناار خونین ببست+پیاده بیامد به نزدیک شاه... ص 143

مادر باره مداح خوانی نیاز به یک پژوهش مختصری اکادمیک در موسیقی پامیرات و مجموعاً راک های مروجه در بدخشان خواهیم داشت. نگارنده راجع به این گوهر وابسته به سرود های (ویدائی) (اریائی) در یکی از مقالاتم تحت عنوان (ناصر خسرو و سرودهای مداح خوانی در سواحل آموی علیا) معلومات -

داشته ام. که بعداً انشالا آن اثر را ضمیمه کتابم که در آیند میخواهم به همت عده از جوانان همکار به چاپ برسانم نموده باشم. تا روشنی باشد درباره هنر های کهن سال وطنم برای خواننده گان و علاقمندانی تاریخ فرهنگ مردم عزیزم.

زیارت رفتن در ماه جوزا در اشکاشم و شغنان و غیره پامیرات:

نمونه های از فرهنگ کهن مذهب عناصر پرستی در زیر پوشش رواج های اسلامی تاکنون هم در میان پامیریان موجود است از جمله در عنعنه رفتن به زیارت که هر سال در ماه جوزا صورت میگیرد- زنان- مردان- جوانان و دختران و اطفال با شور و شوق با مراعات نمودن عنعنات آن هنگام اجرای مراسم شرکت میجویند. در اشکاشم زیارت "بابا جعفر" در منطقه "گنج آباد" و "پیران سر حوض" در "گوان دره" و در شغنان زیارت "پنجه شاه" در قریه "ده مرغان" یا به زبان شغنانی "ویروژج" و شاه کاشان در "سرچشمه" یا "تمیف" مناطق برگزاری این مراسم میباشند که بطور مختصر راجع به آن صحبت مینمایم. در تاریخ مسطور است آریائیان در منطقه با اشکال مختلف مانند احترام و عقیده به "میترا" یا "خورشید" و "مهر" و آب و خاک- باد- آتش و غیره با اصولات و فروعات خویش قبل از پذیرش ادیان زردشتی و بودائی و غیره به عقاید مردم را تشکیل میداد- این مناطق که در فوق تذکر یافت و اکنون به صفت زیارت اسلامی نزد مردم محسوب

میگردند. همان نقاطی اند که عبادت آریاتباران آن عهد در آنجا صورت می‌گرفته است. همه ساله در همین ماه جوزا مطابق به سنت های مذهبی آنوقت جهت احترام هنگام طلوع برای خورشید و فیض جستن از آب دریاچه اشکاشم که او را از برکت پیران سر حوض گوان دره باعث شادابی و محصولات زراعتی خود نیز می پنداشتند به منطقه رفته مراسم را بجا می‌آوردند. در بغل تپهء "شیرتند" دشت "گنج آباد" تاکنون هم دیواره های صف بسته که همچون ردیف زمینه پایه با ارتفاع نیم متر بلندی و طول صد متر و عرض سه متر موجود است. که حکایت از همان دوران مینماید. در واخان در محلات (خندوت) یا (خندا تا) و بروغیل – قزده نیز علامه های آن با قلاع بزرگ موجود است.

در (گنج آباد) تعداد این دیواره های ذکر شده از پائین تا بالای تپهء "شیرتند" هفت صف میباشد که مردم آن دوران مطابق اصولات عقاید خود قبل از طلوع خورشید بالای آنها به شکل منظم هفت صف ایستاد شده و به خورشید این موجود حیات بخش کائنات سر احترام فرود می‌آوردند و بعد هم چهل مرتبه در اطراف معبدی در همین منطقه بالای دشت گنج آباد "بابا جعفر" طواف کرده شیطان و یا اهریمن را سنگ میزدند.

در زمان کنونی هم مردم به دور زیارت "بابا جعفر" همینگونه طواف کرده و با خواندن درود اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد چهل مرتبه شیطان را سنگ میزنند و بعد در آنجا خیرات کرده جشن میگیرند. گوسفند و بز را قربانی کرده – بالای تخته سنگ های آراسته شده بر لب چشمهء این زیارت خمیر کرده نان فنیری می پزند. و از چشمهء آن آب نوشیده دست ها را بعمق آن میبرند تا فال نیکو از آنچه مراد در دل دارند گرفته باشند – و بعد از خوردن خیرات و شادی و سرور هرکس با مقداری "تبرک" از غذای خیرات شده بعد از غروب آفتاب به خانه ها می‌آیند. ناگفته نماند که خاتمهء این عنعنه با دعای بسیار بلیغ و زیبا از نگاه صنعت ادبی متأثر از تشیع اسلامی در صحن زیارت که یکی از خلیفه های مذهبی "مادون اصغر" آنرا میخواند و مردم آمین میگویند پایان می یابد. درین روز که مراسم آن از شکل کهن عهد پیشدادیان کیانیان و غیره به شکل کنونی اسلامی با تغییرات تبدیلات تاریخی را در خویش پذیرفته مردم از قریه جات دوردست اشکاشم نیز اشتراک می نمایند. و چه بسا فرزندانیکه درین روز تولد میشوند نام "مزاری" بر آنها نهاده و به آن افتخار میکنند. نگارنده راجع به احوالات روایتی بابا جعفر و پیران سرحوض و غیره زیارات در رسالهء "پیران کوهستان" معلومات داده ام که انشاءالله بعد از طبع به دسترس خونندگان قرار خواهد گرفت.

نوت: گنج آباد کنونی که متشکل از زمین های زراعتی مردم اشکاشم است دارای نهر کلانی میباشد که آنرا سراپا آبیاری میکند در عهد پادشاهان کهن آریائی حتی قبل از مهاجرت آریائیان ازین مناطق بسوی هند – ایران و غیره این دشت زراعتی کنونی پراز قریه و قصبات بوده که اکنون هم از هر جای آن آثار آبادی ساختمانی و اشیای چون مهره و کوزه و غیره بدست میآید. نهر آن در زلزله سال 123 هـ خراب گردیده که بعدها توسط کسی بنام میرگنج آباد شد و گنج آباد مسمی گردید.

پیگه دوانی اسپ ها در واخان!

این عنعنه که از کهن ترین دوران های حیات آریاتباران و اکثر مردمان مشرقزمین میراث باقیمانده همه ساله در روز نوروز در ولسوالی واخان اجرا میگردد. گرچه قبل از شیوع مرض جنگ های خونین بعد از کودتای 26 سرطان محمد داوود خان این جشن تاریخی- سپورتی در ولسوالی های پامیرات بدخشان "اشکاشم" "زیباک" و دیگر نقاط چون منجان- شغنان و شیوه- دروازاها و اکثر بدخشان نیز اجرا میگردد ولی بعد از شیوع مرض خانمان سوز برادرکشی تحمیلی توسط قدرت ها بر کشور ما- تنها طی سالهای اخیر این عنعنه را مردمان واخان همه ساله با دواندن اسپ ها بجا میآورند که "پیگه اسپ ها" نامیده میشود اسپ دار برای آماده ساختن اسپ خویش در ماه حوت شب و روز اسپ های خود را "خنک" میگیرند یعنی گاه و جو را به موقع معین در تفاوت با مواقع دیگر به او میدهند شب و روزها او را میگردانند- عرق میکشند تا اسپ چربوی خود را کم کند و آماده مسابقه گردد. سوار اسپ دوان باید بر پشت لچ اسپ در روز مسابقه سوار شود- البته که در سواری ماهر و آشنا باشد تا بتواند تاب سواری بالای اسپ لچ یا برهنه را هنگام دوش به فاصله تقریباً 5 الی 10 کیلومتر داشته باشد- اسپ های دوند که مسابقه را میبرند از طرف مردم با شیرو نبات- چین- لنگی برای سوار کار استقبال میشوند- و نام شان سرزبانهای مردم منطقه افتاده- توصیف میگردند- بعضی از اسپ های دوند از قهرمانی خود دفاع نموده چند سال پی هم در پیگه اول میشوند- و این تعلق به نگاه داشت اسپ دار و مهارت او در آماده ساختن اسپ رای مسابقه میباشد. از پیروزی آن در مسابقه صاحبش در میان مردمان احساس شائستگی و غرور لیاقت خانواده گی میکند- و معنی "گشتاسپ" یا صاحب اسپ های تیز رونده را در منطقه بخود گوئیا اختصاص میدهد.

"گشتاسپ" همان پادشاه بزرگ خانواده "اسپه" میباشد که او را به نسبت اسپان تیز رونده اش "گشتاسپه" میگفتند- "صاحب اسپان تیز رونده". بگفته دقیقی در شاهنامه-

چو گشتاسپه را داد لهر اسپه تخت ببالید بر خویش افروخت بخت

او پسر "لهر اسپ" پادشاهی که کیخسرو آخرین شاه "کیانی" مطابق به روایت شاهنامه "بزرگ فردوسی" پادشاهی را به او سپرد. و خودش از شاهی کناره گیری کرد و غائب گردید. که داستانش در جلد سوم شاهنامه حکایت گردیده است. بنا به روایت های موسفیدان در واخان و اشکاشم!

"گشتاسپ" اسپ های دوند را با پیگه آنها همه ساله انتخاب مینمود- و جشن آنرا در روز نوروز برگزار مینمود- او زمستانها در بلخ بسر میبرد و آنجا پایتخت او بود ولی در بهاران و تابستانها به اشکاشم و واخان و شغنان در مجموع به بدخشان (بلخشان- راغها- "بادخشان") میامد از بهار و تابستان گوارای این سرزمین لذت میبرد. چنانچه در تاریخ ها عده از مارخان و محققین نوشته اند جنگهای زیادی بین خانواده "ارجاسپ" شاه آریائی تورانی و خانواده آریائی مربوط به ذریه "ایرج" از جمله لهر اسپ و گشتاسپ- اسپنداتاد اسپندیار "روئین تن"- "زریر" در همین ساحل "اخشا" یا "اکسوس" آمو صورت گرفته که در اثبات آن روایات مردمی حقیقت را تأیید مینمایند. به جز از تواریخ بزرگان دیگر با استفاده از شاهنامه فردوسی کتب زیادی

بواسطه محققین جوان از جمله داکتر صاحب نظر مرادی - خوش نظر پامیرزاد و غیره در دوران کنونی از 2000 م به این سو درباره تاریخ سواحل آموی علیا "پامیر بدخشان" و سفلی "تخارستان" نوشته شده که معلومات فرهنگی فراوانی نیز در آنها درج میباشد و به تکرار - و تاکید برای جوانان آگاه اینوطن باز هم باید یاد آور که ولایت بدخشان همچون دیگر ولایات تاریخی کشور مشحون از تمدن و فرهنگ "دست اول" برای تحقیقات علمی - تاریخی - فرهنگی - سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و غیره میباشد که تا حال توجه عمیق به آن صورت نگرفته - و دیگران از دست آورد های این مجموعهء فوق بنام خود و فرهنگ خود استفاده کرده افتخارات سنن و ارزش های آنرا بخود اختصاص داده اند.

پس بر همه فرزندان راستین و جوانمردان دانشمند این سرزمین است که در زیر لوای تحکیم و تقویه پیوندها - وحدت - اخوت - تقرب مذاهب برای تجلای حقیقت خودشناسی ملی خویش کار و پیکار سالم، هوشمندانه - و وطندوستانه را متداوم ساخته مبارزه نمایند.

یاد داشت ها:

- 1) ولسوالی های شغنان، واخان، اشکاشم، زیباک، منجان و همچنان خنج و شیوه که با زبانهای پامیری صحبت مینمایند با دروازه ها یکجا آنرا مربوط به پامیرات بدخشان میگویند. که جزء انفکاک ناپذیر و پارچهء از جغرافیای بدخشان عزیز و باستانی میباشد.
- 2) چنانچه در سال 1375 هـ ش صدایی از درون حوض بازگیر برخواست که شاید در اثر فرورفتن آب با شدت زیاد در گودال که زیر آب بوده اما عدهء مردم عوام محل با ورخطایی صدای غرش اژدها حسایش کردند. آگاهان به مشکل مردم را از هراس بیرون آوردند که غرش اژدها نمیباشد.
- 3) به زبان شغنانی کلمه "خیر" آفتاب و "چزون" تازانو را گویند.
- 4) برادران قرغز روز نوروز را با کشتن گوسفند نوروزی آغاز نموده جشن خوب و پر جوش و خروشی را در خرگاه ها برپا میدارند.

والسلام

وحسبنا ونعم الوکیل.

ویرایش و کمپیوتر توسط: ابراهیم بیک "ابراهیمی"

گنج میلاد

هنـــــــــــــــــوز آن پرتو رخشندهء عشق وفا دارم
 جـــــــــــــــــوان سینه خورشیدم مـــــــــــــــــرام اقتدا دارم
 هنـــــــــــــــــوزم داغ گلگون حقیقت جـــــــــــــــــوی پیمانها
 هـــــــــــــــــویدا نقش پیشانی بنام آشنا دارم
 فـــــــــــــــــروغ خودشناسی ها ضیا بر چشم کم بینا
 درین گنجینه فـــــــــــــــــریاد رسا از قـــــــــــــــــرنها دارم
 بدخشان کســـــــــــــــــوتم دارم قبای گنج میلادش
 به ســـــــــــــــــاز ارغنون بزمی به تـــــــــــــــــار آریا دارم
 خـــــــــــــــــردمندان کشد هر جا چمن تصویر "پامیرش"
 ز هر گل قصه ها گوید که اورنگ غـــــــــــــــــنا دارم
 میان عصرها "جوشن" فـــــــــــــــــریدون خانه را اینجا
 بنا کـــــــــــــــــردست و میراثش چو تاج آسیا دارم

با احترام (دولت محمد "جوشن")